

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

مطالعات تاریخ فرهنگی

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ
سال هفدهم، شماره شصت و چهارم، تابستان ۱۴۰۴ - شاپا: ۹۹۴۵-۲۰۰۸ - شاپا الکترونیک: ۲۱۲۰-۲۷۸۳

به استناد نامه شماره ۱۷۹۸۶۲ مورخ ۹۰/۰۹/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، این فصلنامه درجه علمی - پژوهشی دارد.

شناسنامه

صاحب امتیاز: انجمن ایرانی تاریخ
مدیر مسئول: علیرضا ملایی توانی
سر دبیر: عباس قدیمی قیداری
مدیر داخلی: اعظم ریاحی
ویراستار: فاطمه نجفی
مترجم چکیده‌ها: سجاد سپهری نیا
نویسه‌گردان: زینب میرزایی
کارشناس اجرایی: فاطمه نجفی
صفحه‌آرا: مرتضی انصاف‌منش
چاپ: انجمن ایرانی تاریخ
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان
تارنما: www.chistorys.ir
رایانامه: chistorys.ir@gmail.com

هیئت تحریریه:

دکتر علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر عباس قدیمی قیداری، استاد دانشگاه تبریز
دکتر عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر نزهت احمدی، دانشیار دانشگاه اصفهان
دکتر عباس برومند اعلم، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار دانشگاه تبریز
دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین
دکتر شهرام جلیلیان، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر حسن حضرتی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر هوشنگ خسرویگی، استاد دانشگاه پیام نور
دکتر احمدرضا خضری، استاد دانشگاه تهران
دکتر محسن رحمتی، استاد دانشگاه خرم‌آباد
دکتر سهیلا شهشهانی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر مقصودعلی صادقی، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر جمشید نوروزی، دانشیار دانشگاه الزهراء (س)
دکتر جواد هروی، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
دکتر علی محمد ولوی، استاد دانشگاه الزهراء (س)
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد دانشگاه تهران
دکتر منور تکان، استاد دانشگاه کوجالی ازمیت ترکیه
دکتر علی زهیر هاشم، استاد دانشگاه کوفه
دکتر نگار حبیبی، استاد دانشگاه ژنو سوئیس

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، ابتدای شهید حصار، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، طبقه ۴، اتاق ۱۰ - تماس: ۰۹۲۱۶۹۰۴۳۱۸

این نشریه در فهرست نشریات پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC به آدرس www.isc.gov.ir
و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID به آدرس www.sid.ir نمایه شده است.



داوران شماره شصت و چهارم فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

- دکتر آرش حیدری، گروه مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علم و فرهنگ
- دکتر اسماعیل شمس، استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبایی
- دکتر اکرم محمی زاده، استادیار دانشکده هنرهای صناعی دانشگاه هنر تبریز
- دکتر حمیدرضا خوارزمی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کرمان
- دکتر رضا دهقانی، دانشیار گروه مطالعات غرب آسیا و شمال آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
- دکتر شهرام غلامی، استادیار گروه آموزش تاریخ، دانشگاه فرهنگیان
- دکتر عبدالله ساجدی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران
- دکتر علی رضا شیخی، دانشیار گروه صنایع دستی دانشگاه هنر
- دکتر علی سالاری شادی، دانشیار تاریخ ایران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر علیرضا ملائی توانی، استاد پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر فاطمه تسلیم جهرمی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جهرم
- دکتر فرهاد دشتکی نیا، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان
- دکتر محمد بختیاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین
- دکتر محمد کلهر، استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد شهرری
- دکتر محمدحسین صادقی، دانش آموخته دکتری تاریخ، دانشگاه تهران
- دکتر مرضیه قاسمی، استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه سیستان و بلوچستان
- دکتر مریم شیپری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان
- دکتر منصوره ثابت زاده استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
- دکتر مهدی عبادی، استادیار گروه تاریخ و تمدن دانشگاه پیام نور واحد تهران جنوب
- دکتر نزهت احمدی، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان
- دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین

راهنمای ارسال مقاله برای فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

فرهیخته گرامی، پیش از اقدام به ارسال مقاله به این سامانه، مطالعه دقیق ضوابط و مقررات فصلنامه الزامی است.

به استحضار می‌رساند روند ارزیابی اولیه مقالات ۲ ماه و در صورت ارسال برای ارزیابی سوم و دریافت نتیجه نهایی مقاله ۶ ماه است.

لطفاً در هنگام درج مشخصات خود و همکاران نویسنده مقاله تمام اطلاعات شامل دانشگاه محل تحصیل دانشجوی، دانش‌آموختگی یا دانشجوی بودن نویسنده، مرتبه علمی اساتید و دانشگاه محل کار ایشان را در صفحه مقاله خود درج نمایید.

جهت ارسال مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی و شروع روند ارزیابی مقاله، توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. تکمیل فرم تعهدنامه و فرم تعارض منافع و امضای آن توسط همه نگارندگان. این فرم نیز هنگام بارگزاری فایل مقاله در بخش "فایل پیش نیاز ارسال مقاله" در سامانه می‌بایست بارگزاری شود.

۲. پرداخت هزینه داوری مقاله پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و تعیین داور: هزینه ارزیابی اولیه به مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۲۵۰ هزار تومان) و در صورت تأیید نهایی مقاله، مبلغ ۱۰ میلیون ریال (معادل ۱ میلیون تومان) هزینه چاپ در یکی از شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی واریز شود.

درخواست پرداخت صورت حساب هزینه ارزیابی مقالات، پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه به نویسندگان ارسال می‌شود. پرداخت صورتحساب‌ها از طریق کارت‌های شتاب در سامانه امکان‌پذیر می‌باشد و یا مبلغ را به حساب بانک تجارت انجمن ایرانی تاریخ به شماره ۰۲۸۵۴۰۹۰۱۲ واریز و تصویر فیش واریزی را در سامانه بارگزاری نمایید.

۳. رعایت منشور اخلاقی فصلنامه به شرح زیر ضروری است:

مقررات و ضوابط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

استادان، پژوهشگران و دانشجویانی که مقالات آنها با قلمرو موضوعی فصلنامه همسو و هماهنگ است می‌توانند مقاله خود را در سامانه بارگذاری کنند. مقاله در صورتی در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد و در فرآیند داوری قرار خواهد گرفت که نویسنده (نویسندگان) به ضوابط مشروح زیر دقیقاً عمل کنند:

۱. فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی»، فصلنامه‌ای میان رشته‌ای است که می‌تواند از رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه علوم انسانی، هنر، باستان‌شناسی و... مقاله دریافت کند؛ اما از آنجا که رویکرد آن، تاریخ فرهنگی است مقالات باید با رعایت این رویکرد تنظیم شده باشند.
۲. هریک از عناصر و شاخصه‌های دخیل در تعریف مطالعات فرهنگی (عقیده، آداب، رسوم، سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی، تغییرات و تحولات فرهنگی، زبان ادبیات و...) اگر در بستری تاریخی مورد توجه قرار گیرد، در هیئت تحریریه مجله قابل بررسی خواهد بود.
۳. مقالات مسئله‌محوری که ضوابط تنظیم مقاله با رویکرد پژوهشی را رعایت کرده باشند در اولویت هستند.
۴. ترجمه، نقد کتاب و مقالاتی که فاقد نوآوری محتوایی باشند (حتی اگر در شکل و تدوین نوآورانه باشند) در این مجله از اولویت برخوردار نیستند.
۵. اگر در مقاله‌ای میزان اخذ و اقتباس در حدی باشد که شبهه انتحال را ایجاد کند، مطابق منشور اخلاقی مجله با نویسنده (نویسندگان) برخورد خواهد شد.
- ۵-۱: در صورت اثبات انتحالی بودن مقاله، نویسنده مسئول باید کلیه هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم مرتبط با مقاله را به‌طور کامل پرداخت کند. در عین حال سردبیر می‌تواند مراتب را جهت درج در پرونده آموزشی و پژوهشی نویسندگان به مراجع مسئول و به ویژه مرکز آموزشی ذیربط اطلاع داده، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد.
- ۵-۲: اگر اقتباس یا انتحال انجام شده موجب تضییع حقوق معنوی افراد باشد، مجله می‌تواند موضوع را در مراجع حقوقی پیگیری کند.
- ۵-۳: موضوع انتحال صرف‌نظر از وضعیت مقاله در مراحل بررسی، قابلیت پیگیری دارد. بر این اساس، حتی اگر پس از چاپ مقاله‌ای این امر به اثبات برسد؛ فصلنامه، حق هرگونه برخورد قانونی با افراد متخلف را دارد.
۶. مقالات مستخرج از پایان‌نامه یا رساله فقط با نام دو نفر (استاد راهنما و دانشجو) پذیرفته می‌شود.
- ۶-۱: در صورتی که استاد راهنما و دانشجو اصرار بر افزودن نام مشاور داشته باشند یا ضوابط دانشگاه چنین امری را اقتضاء کند استاد راهنما طی نامه‌ای میزان مشارکت و تأثیرگذاری مشاور (مشاورین) را به هیئت تحریریه گزارش خواهد کرد. در هر حال، مرجع تصمیم‌گیری هیئت تحریریه است.

۷. همه نویسندگان باید برگه صحت اصالت مقاله را تأیید و امضا کنند. هیچ یک از افرادی که نامشان به عنوان نویسنده در مقاله ذکر شده است نمی‌توانند از پذیرش مسئولیت‌هایی که به موجب قوانین متوجه‌شان می‌شود شانه خالی کنند.
- ۷-۱: کارشناس مجله موظف است قبل از پذیرش قطعی مقاله و طرح آن در هیئت تحریریه تعهدنامه لازم را از نویسندگان اخذ کند.
۸. حجم مقالات ارسالی با احتساب بخش منابع و مآخذ، نباید از هفت هزار واژه بیشتر باشد. اگر نویسنده به هر دلیل بر افزایش حجم اصرار ورزد، باید مطابق تعرفه تعیین شده توسط هیئت تحریریه به ازای هر واژه اضافی مبلغی را به حساب مجله واریز کند.
۹. شیوه استناد در این فصلنامه درون متنی است. نویسنده یا نویسندگان باید ضوابط مشخص شده در فصلنامه را مطابق دستورالعمل ارائه شده رعایت کنند.
- ۹-۱: ضوابط تفصیلی مرتبط با «نظام استناد» در متن مقاله و فهرست منابع به پیوست در همین صفحه ارائه می‌شود.
۱۰. هیئت تحریریه در پذیرش و رد مقالات آزاد بوده و اختیار کامل دارد.

شیوه ارجاع‌دهی درون‌متنی

- موارد زیر برای ارجاع به کتاب، مقاله نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف، روزنامه، تصویر، نقشه، جدول، نمودار، سایت و مصاحبه رعایت می‌شود.
۱. شیوه ارجاع به کتاب، مقاله‌ی نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف و روزنامه یکسان است.
۲. مشخصات اثر، باید مطابق استانداردهای شیوه استناد درون متنی، داخل پرانتز ارائه شود. این مشخصات باید به نحوی تنظیم شود که به سهولت مخاطب را به اثر مورد نظر هدایت کند. در صورت ارائه اطلاعات نسبت به اثر قبل از پرانتز، نویسنده مجاز است محتوای استناد داخل پرانتز را کوتاه کند.
- ۲-۱: اگر نام منبع و نام نویسنده در متن درج نشده باشد: نام منبع، نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان و سال اثر و شماره صفحه در پرانتز قرار می‌گیرد.
- مثال: (تاریخ در ترازو، زرین‌کوب، ۱۳۷۰ ش: ۳۲۱).
- ۲-۲: اگر نام منبع و نویسنده در متن درج شده باشد سال انتشار اثر در پرانتز قرار می‌گیرد.
- مثال: درخصوص سفرنامه‌ها تعدادی کتاب منتشر شده است که بیشتر آنها به معرفی خلاصه‌ای از

- این آثار پرداخته‌اند یا گونه‌ای فهرست‌نگاری توصیفی به‌شمار می‌روند. از جمله‌ی این آثار عبارت‌اند از: سفر اروپاییان به ایران اثر ژان شیبانی (۱۳۵۳).
- ۲-۳: اگر نویسنده اثر یا تاریخ‌نگارش مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» استفاده می‌شود.
- ۲-۴: درج شماره صفحه: از راست به چپ و از کوچک به بزرگ. صورت می‌گیرد:
- مثال: (دهنوی، ۱۳۴۶ ش: ۲۹۵-۲۹۸)
۳. اگر در متن به نقل‌قولی مستقیم اشاره می‌شود؛ متن کامل عبارت مورد ارجاع در گیومه قرار می‌گیرد.
- مثال: «افسانه در زبان رایج مردم معمولاً قصه‌ی سنتی است که دارای پایگاه تاریخی و نیمه‌تاریخی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷ ش: ۳۵).
۴. اگر ارجاع به چند اثر از یک نویسنده است؛ ارجاع‌ها باید بر اساس ترتیب تاریخی درج شود.
- مثال: ویدن‌گرن (۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۸۳) بیش از سه دهه به بررسی ابعاد فرهنگی تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانی پرداخت.
۵. در ارجاع به چند اثر از یک نویسنده که در یک‌سال منتشر شده‌اند؛ پس از درج تاریخ انتشار هر اثر، برای منبع فارسی و عربی از حروف ابجد و برای منبع لاتین از a, b, c استفاده می‌شود.
- مثال: پژوهش‌های شهبازی درباره‌ی تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره‌ی ساسانی (a ۱۹۹۰) جنبه‌های مختلفی از تاریخ‌نگاری ایرانی را در بر دارند.
۶. اگر تعداد مؤلفان دو نفر است باید به ترتیب مذکور در شناسنامه نام آنها ذکر شود.
- مثال: ازدست‌دادن اسکندریه شکست تلخی برای بیزانس محسوب می‌شد (وینتر و دیگناس، ۱۹۷۸ م: ۱۰۰).
- ۶-۱: اگر تعداد مؤلفان اثر مورد استناد بیش از سه نفر باشد کافی است مطابق مشخصات مندرج در شناسنامه اثر نام اولین مؤلف ذکر شده و پس از آن از ترکیب «و دیگران» استفاده شود.
- مثال: تعیین دقیق زمان حکمرانی والیان به علت اختلاف اطلاعات در منابع تاریخی و سکه‌ها به‌سهولت امکان‌پذیر نیست (قلی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶ ش: ۸۱).
۷. درج منبع برای ارجاع به تصاویر، اشکال، نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها ضروری است.
- مثال: (تنگ دسته‌دار سده‌های ۷-۸ میلادی، گیرشمن، ۱۳۹۰ ش)، ۲۳۸، شماره‌ی ۲۹۱ الف).
۸. استفاده از علائم باید منطبق بر دستورالعمل‌های استاندارد و اصول ویرایش مجله باشد.
۹. تعداد واژگان مقاله با احتساب فهرست منابع، نباید از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر باشد.

شیوه‌ی تنظیم فهرست منابع و مآخذ

۱. در تنظیم فهرست منابع و مآخذ به مشخصات کامل اثر- نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار، نام اثر، نام مترجم یا مصحح احتمالی، محل نشر و نام انتشارات اشاره می‌شود.
۱-۱: اگر نویسنده اثر، تاریخ نگارش یا محل انتشار مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» و «بی‌جا» استفاده می‌شود.
مثال: اشپولر، ب. (۱۳۶۹ش). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲-۱: ذکر صفحات کتاب ضرورتی ندارد.
۲. در مقالات آنلاین ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان سایت، آدرس سایت و تاریخ دسترسی ضروری است.
مثال: فکوهی، ناصر، (۱۳۹۹ش)، «همگرایی تاریخی با میراث بزرگ فرهنگی اندیشه اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، قابل دسترسی در:
<https://anthropologyandculture.com/%d9%87%d9%85%da%af%d8%b1%d8%a7%d9%8a%d8%ae%d9%8a-%d8%a8%d8%a7-%d9%85%d9%8a%d8%b1%d8%a7%d8%ab-%d8%a8%d8%b2%d8%b1%da%af-%d9%81%d8%b1%d9%87%d9%86%da%af%d9%8a-%d8%a7%d9%86> (Downloaded: 8 September 2020).
۳. در ذکر مدخل‌های دایره‌المعارف اشاره به نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ نشر، عنوان مدخل و نام دائرةالمعارف ضروری است.
مثال: بهرامی، عسکر، (۱۳۸۱ش)، «بختیاری»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۴. در خصوص کتاب‌های الکترونیکی (E-Books) ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال)، عنوان کتاب به ایتالیکی، محل نشر، ناشر، لینک دانلود و تاریخ دسترسی ضروری است.
Robinson, C. F. (2004). *Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia*. Cambridge: Cambridge University Press. Available at:
https://books.google.ae/books?id=iYISHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false (Downloaded: 17 June, 2015)
۵. در بخش مصاحبه‌ها ذکر نام مصاحبه‌شونده، (سال مصاحبه)، عنوان مصاحبه (ایتالیکی)، نام مصاحبه‌کننده، روز و ماه مصاحبه ضروری است.
مثال: بویری، فلک‌ناز، (۱۳۹۸ش)، افسانه‌های بختیاری، مصاحبه از شمس‌الدین رضوی، ۸ مهر.

فهرست

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) در دوره محمد رضا شاه پهلوی: تحلیلی انتقادی بر مبنای نظریه روث وداک

امامعلی شعبانی، پیمان محمدی، مهدی زمانی / ۱

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول

مهدی وزینی افضل، مهدی دهقانی / ۲۵

«مساوات» و بازتاب گفتمان مشروطه

طاهره عطائی / ۶۱

بررسی محتوایی رساله موسیقی امیرخان کویکبی گرجی با نگاهی تطبیقی به بهجت‌الروح عبدالؤمن بن

صفی‌الدین و رساله موسیقی عبدالرحمن بن سیف غزنوی

سهند سلطاندوست، امیرحسین داودوندی، مسعود بیات / ۱۰۱

بازتاب داستان‌های عاشقانه و عارفانه در کاشی‌نگاری دوره قاجار (مطالعه موردی آثار علی محمد اصفهانی)

زهره اسماعیلی، آرزو پایدارفرد / ۱۳۷

«مُخ» به‌مانند نشان هویتی در بافت فرهنگی بافق

سمانه کاکاوند / ۱۷۳

The Representation of Iranian History in Fifth-Grade (1962 Edition) and Sixth-Grade (1966 Edition) History Textbooks during the Mohammad Reza Shah Pahlavi Era: A Critical Analysis Based on Ruth Wodak's Theory

Emam'ali Sha'bani¹, Peyman Mohammadi², Mehdi Zamani³

Abstract

the present study aims to present a critical analysis of the discourse in fifth-grade (1962 edition) and sixth-grade (1966 edition) history textbooks during the Mohammad Reza Shah Pahlavi era. The theoretical framework of this research includes Ruth Wodak's 'Discourse-Historical Approach,' which, by emphasizing the discursive dimensions of power, ideology, collective memory, and historical representation, examines the processes of legitimation, exclusion, and identity formation in official educational texts. In this study, the fifth and sixth-grade history textbooks were analyzed as the primary discursive sources of the educational system during the Mohammad Reza Shah Pahlavi era. The findings indicate that the educational system of this period employed strategies such as mythologizing ancient kings, eliminating and disparaging the Qajar era, heroizing the Pahlavi dynasty, and emphasizing concepts like "Iranian civilization,"

1. Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (Corresponding Author). e.shabani@umz.ac.ir

2. MA Graduate in History, University of Arak, Arak, Iran. peymanm874@gmail.com

3. PhD Graduate in Iranian History, Expert Researcher at the Center for Economic and Political Studies, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. mehdizamani12@gmail.com

Received: June 4, 2025 - Accepted: November 1, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

"national authority," and "state modernity" to produce a historical memory that served to consolidate the political and cultural legitimacy of the Pahlavi monarchy. From the perspective of Wodak's theory, this process utilized tools such as value-laden vocabulary, one-sided narratives, intertextual repetition, and emotional imagery to shape the dominant historical discourse. This article seeks to provide a basis for analyzing the politics of memory and ideological history education through a critical rereading of these texts.

Keywords: Critical Historical Discourse Analysis, History Textbook, Pahlavi Ideology, Qajar Antagonism, Iranian Nationalism, Political Legitimacy.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و چهارم، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱-۲۴

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) در دوره محمدرضا شاه پهلوی: تحلیلی انتقادی بر مبنای نظریه روث وداک

امامعلی شعبانی^۱، پیمان محمدی^۲، مهدی زمانی^۳

چکیده

مطالعه حاضر با هدف تحلیل انتقادی گفتمان کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) در دوره محمدرضا شاه پهلوی انجام شده است. چهارچوب نظری این پژوهش نظریه «تحلیل گفتمان تاریخی» روث وداک است که با تأکید بر ابعاد گفتمانی قدرت، ایدئولوژی، حافظه جمعی و بازنمایی تاریخی، به واکاوی فرایندهای مشروعیت‌بخشی، طرد و هویت‌سازی در متون رسمی آموزشی می‌پردازد. در این مطالعه، کتاب‌های تاریخ پنجم و ششم ابتدایی منابع اصلی گفتمانی نظام آموزشی دوره محمدرضا شاه پهلوی مورد تحلیل قرار گرفتند. یافته‌ها نشان می‌دهد که نظام آموزشی این دوره، با به‌کارگیری استراتژی‌هایی چون اسطوره‌سازی از شاهان باستان، حذف و تحقیر دوره قاجار،

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول). e.shabani@umz.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه اراک، اراک، ایران. peymanm874@gmail.com

۳. دکتری تاریخ ایران، کارشناس پژوهشگر مرکز مطالعات اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. mehdizamani12@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۴ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۸/۱۰



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

قهرمان‌سازی از خاندان پهلوی و برجسته‌سازی مفاهیمی چون «تمدن ایرانی»، «اقتدار ملی» و «مدرنیته دولتی» به تولید حافظه‌ای تاریخی اقدام کرده که در خدمت تثبیت مشروعیت سیاسی و فرهنگی سلطنت پهلوی بوده است. از منظر نظریه وُداک، این فرایند با استفاده از ابزارهایی مانند واژگان ارزشی، روایت‌های تک‌سویه، تکرار بینامتنی و تصویرسازی عاطفی در راستای شکل‌دهی به گفتمان غالب تاریخی صورت گرفته است. مقاله حاضر می‌کوشد با بازخوانی انتقادی این متون، زمینه‌ای برای تحلیل سیاست حافظه و آموزش ایدئولوژیک تاریخ فراهم سازد.

واژه‌های کلیدی: تحلیل انتقادی گفتمان تاریخی، کتاب درسی تاریخ، ایدئولوژی پهلوی، قاجارستیزی، ناسیونالیسم ایرانی، مشروعیت سیاسی.

۱. مقدمه

کتاب‌های درسی، به‌ویژه در نظام‌های آموزشی متمرکز، از جمله مؤثرترین ابزارهای تولید و بازتولید گفتمان‌های رسمی هستند. در ایران دوره محمدرضا شاه پهلوی، ساختار آموزشی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که متون درسی، به‌ویژه کتاب‌های تاریخ، نه تنها اطلاعات تاریخی را منتقل، بلکه در راستای تثبیت ایدئولوژی حاکم نیز عمل کنند و هویت ملی و دینی مطابق با شاخصه‌های سیاسی به دانش‌آموزان القا شود (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۳۰۰). این رویکرد، با تکیه بر اقتدار سیاسی دولت، موجب شد تا کتاب‌های درسی به مهم‌ترین ابزارهای بازنمایی تاریخ رسمی، خلق حافظه جمعی یک‌سویه و تحکیم مشروعیت سلطنت پهلوی بدل شوند (مجیدی، ۱۳۶۴: ۷۷).

از منظر تحلیل انتقادی گفتمان، به‌ویژه در رویکرد تاریخی آن که روث وُداک بنیان‌نهاد است، متون آموزشی بسترهایی برای اعمال قدرت ایدئولوژیک‌اند (Wodak & Reisigl, 2001: 104-107). در این نظریه، تحلیل گفتمان فراتر از تحلیل زبان به‌مثابه ساختار، به تحلیل زبان در مقام عمل اجتماعی می‌پردازد؛ عملی که در دل تاریخ، سیاست و ساختارهای نهادی معنا می‌یابد؛ بنابراین، بازنمایی تاریخ در کتاب‌های درسی نه تنها بازتابی از گذشته، بلکه سازوکاری برای شکل‌دهی به هویت‌های جمعی و حافظه تاریخی در زمان حال است.

مطالعه پیش‌رو با تکیه بر همین چهارچوب نظری، به بررسی گفتمان حاکم بر کتاب‌های تاریخ پنجم (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) می‌پردازد. هدف این پژوهش،

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۵

تحلیل نحوه‌ی بازنمایی ایران، ایرانی، حکومت‌ها، دشمنان و گذشته‌ی تاریخی در قالب استراتژی‌های گفتمانی همچون اسطوره‌سازی، مشروعیت‌سازی، طرد و تقلیل تاریخی است؛ استراتژی‌هایی که به روشنی در متون درسی آن دوره برجسته شده‌اند.

در شرایطی که پژوهش‌های پیشین بیشتر به تحلیل کتاب‌های تاریخ در مقاطع متوسطه و پس از انقلاب اختصاص یافته‌اند؛ تحلیل گفتمانی کتاب‌های تاریخ دوره‌ی ابتدایی در دوره‌ی محمدرضا شاه پهلوی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تحلیل کتاب‌های تاریخ در مقطع ابتدایی از آن رو اهمیت دارد که این کتاب‌ها نخستین منبع نظام‌مند مواجهه‌ی کودکان با گذشته و سازنده‌ی بنیان‌های شناخت تاریخی آنان به‌شمار می‌روند. روایت‌های تاریخی در این دوره نه صرفاً انتقال اطلاعات، بلکه ابزاری برای بازتولید ایدئولوژی، تقویت هویت ملی و شکل‌دهی به حافظه‌ی جمعی جامعه‌اند. از خلال گزینش رویدادها، قهرمانان و مفاهیم کلیدی در متون درسی، نظام آموزشی به‌گونه‌ای جهت‌دار تعیین می‌کند که چه بخش‌هایی از گذشته در حافظه‌ی نسل آینده ماندگار و چه بخش‌هایی به حاشیه رانده شوند؛ همچنین، روایت‌های عاطفی و تصویری این کتاب‌ها، از رهگذر برانگیختن احساس تعلق، افتخار یا همدلی، به درونی‌شدن ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی یاری می‌رسانند؛ از این‌رو، بررسی محتوای کتاب‌های تاریخ ابتدایی می‌تواند نشان دهد که چگونه نظام آموزشی در فرآیند اجتماعی‌سازی، با بهره‌گیری از تاریخ به بازسازی هویت جمعی و تثبیت الگوهای مشروعیت سیاسی و فرهنگی می‌پردازد. این مقاله در پی پرکردن این خلأ پژوهشی و ارائه‌ی تحلیلی انتقادی از یکی از مهم‌ترین ابزارهای ایدئولوژیک رژیم پهلوی است.

۲. چهارچوب نظری: تحلیل گفتمان تاریخی در رویکرد وُداک

نظریه‌ی تحلیل انتقادی گفتمان تاریخی^۱ که یکی از گرایش‌های کلیدی در تحلیل انتقادی گفتمان محسوب می‌شود، را روث وُداک و همکاران او توسعه داده‌اند. این رویکرد، گفتمان را امری فراتر از زبان‌ورزی صرف می‌داند و آن را درون بسترهای اجتماعی، تاریخی و نهادی تحلیل می‌کند. از منظر وُداک، زبان در تعامل با قدرت، ایدئولوژی و هویت قرار دارد و بنابراین هر تحلیل گفتمانی نیازمند توجه به زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی تولید متن است (Wodak & Reisigl, 2001: 65).

1. Historical Discourse Analysis

در این رویکرد، تحلیل گفتمان در سه سطح زبانی، متنی و بینامتنی صورت می‌گیرد؛ نخست، در سطح زبانی، نحوه استفاده از واژگان، افعال، زمان‌ها، ضمایر و ساخت‌های نحوی بررسی می‌شود. در سطح متنی، ساختار روایی، استراتژی‌های انسجام‌بخش و چهارچوب‌بندی موضوعات مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ در نهایت، در سطح بینامتنی و بیناموضوعی، ارتباط متن با متون دیگر، حافظه جمعی و مفاهیم تاریخی کاویده می‌شود (Wodak & Meyer, 2009: 24-28). از نظر وُداک، گفتمان‌های تاریخی حامل حافظه‌اند؛ یعنی حافظه جمعی از طریق روایت‌های رسمی و آموزشی بازتولید می‌شود. در این میان، کتاب‌های درسی نقشی بی‌بدیل در تثبیت این حافظه دارند. حافظه‌ای که نه تنها گزینشی است، بلکه با اهداف ایدئولوژیک در جهت ساختن هویت ملی، مشروعیت‌بخشی به قدرت یا طرد و بی‌اعتبارسازی «دیگران» عمل می‌کند (Wodak, 2011: 66-69). یکی از کاربردهای اصلی این نظریه، تحلیل بازنمایی «خود» و «دیگری» در گفتمان‌های رسمی و آموزش محور است.

در تحلیل گفتمان تاریخی، پنج راهبرد اصلی مورد توجه قرار می‌گیرند:

۱. نام‌گذاری و شناسایی کنشگران اجتماعی: نحوه معرفی شخصیت‌ها و گروه‌ها (مثبت/منفی، فعال/منفعل).

۲. تبیین علی و توجیهی: نحوه نسبت‌دادن علت‌ها و پیامدها به رویدادها یا افراد خاص.

۳. استراتژی‌های واژگانی و سبکی: بهره‌گیری از واژگان ارزشی، افعال مثبت یا منفی و زبان احساسی.

۴. استدلال و چهارچوب‌بندی: شیوه ارائه روایت و گزینش رویدادهای تاریخی خاص برای القای معنا.

۵. حافظه‌سازی و فراموشی‌سازی: انتخاب گزینشی تاریخ برای به‌خاطر سپردن یا به فراموشی سپردن وقایع و شخصیت‌ها (Wodak & Reisigl, 2001: 4). با استفاده از این راهبردها، می‌توان نشان داد که چگونه متون درسی با حذف یا برجسته‌سازی رخداد‌های تاریخی خاص، با بزرگ‌نمایی عملکرد شاهان خاص، با تکرار کلیدواژه‌هایی چون «جوانمردی»، «شکوه»، «عدالت» و با حذف دیگر روایت‌های ممکن از تاریخ، به خلق گفتمان تاریخی خاصی می‌پردازند.

در پژوهش حاضر، چهارچوب نظری وداک به‌عنوان ابزاری برای تحلیل گفتمان کتاب‌های تاریخ پایه پنجم و ششم دوره محمدرضا شاه پهلوی مورد استفاده قرار گرفته است.

۷ | بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ...

این چهارچوب امکان آن را فراهم می‌سازد که نشان دهیم چگونه ایدئولوژی پهلوی با بهره‌گیری از زبان آموزشی، تلاش کرده است تا گذشته‌ای خاص را «بازنمایی» کرده، حافظه‌ای رسمی از ایران «بسازد» و نوعی هویت ملی مدرن، شاه‌محور و ضدقاجاری را در ذهن دانش‌آموزان تثبیت کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

مطالعه حاضر، یک پژوهش کیفی با رویکرد تحلیلی-انتقادی است که از نظریه تحلیل گفتمان تاریخی روث وُداک به‌منظور بررسی محتوای کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) در دوره محمدرضا شاه پهلوی بهره گرفته است. هدف از این تحلیل، آشکار ساختن سازوکارهای زبانی و گفتمانی تثبیت ایدئولوژی پهلوی و بازنمایی تاریخ در راستای اهداف سیاسی-فرهنگی این رژیم است.

منابع اصلی تحقیق عبارت‌اند از کتاب‌های درسی تاریخ پایه پنجم (چاپ ۱۳۴۱) و ششم (چاپ ۱۳۴۵) دوره ابتدایی که به‌صورت رسمی، وزارت فرهنگ وقت منتشر کرد و در نظام آموزشی سراسری ایران به‌کار گرفته شده‌اند. این کتاب‌ها، بعد از تغییرات در نظام آموزشی که مقاطع تحصیلی از دو مقطع ابتدایی و متوسطه به سه مقطع ابتدایی راهنمایی و متوسطه تقسیم شد به کتاب‌های رسمی دولت تبدیل شد (معمدی، ۱۳۸۲: ۱۷) و به‌دلیل فراگیری عمومی، نقش اساسی در شکل‌دهی به حافظه جمعی دانش‌آموزان ایفا کرده‌اند.

واحد تحلیل در این پژوهش، بندها، پاراگراف‌ها و تصاویر منتخب از این دو کتاب است که بر اساس پنج راهبرد تحلیل گفتمان تاریخی وُداک (شناسایی کنشگران اجتماعی، استدلال، توجیه، سبک زبانی و حافظه‌سازی) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در روند تحلیل، ابتدا محتوای متون به‌صورت نظام‌مند فیش‌برداری و دسته‌بندی شد؛ سپس با استفاده از کدگذاری محوری، عناصر کلیدی گفتمان (نظیر تصویر شاهان، واژگان ایدئولوژیک، حذف‌های تاریخی، توجیه‌های ارزشی و دیگر موارد) استخراج و تحلیل شدند.

در مرحله بعد، با ارجاع به منابع تاریخی معتبر، اعتبارسنجی روایت‌های مطرح‌شده در کتاب‌ها و مقایسه آن‌ها با اسناد و داده‌های مستقل تاریخی صورت گرفت. هدف از این مرحله، سنجش میزان دقت، تحریف یا اغراق در روایت‌ها و استنتاج مؤلفه‌های ایدئولوژیک حاکم بر آن‌ها بود؛ درنهایت، یافته‌ها به‌صورت تفصیلی در دو بخش جداگانه - کتاب تاریخ پنجم و

کتاب تاریخ ششم - تحلیل و ارائه شده‌اند. تمرکز اصلی تحلیل بر چگونگی شکل‌دهی به مفهوم «ایران»، «ایرانی»، «دشمن»، «تجدد» و «مشروعیت سلطنت» در این متون است.

۴. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، مطالعات گسترده‌ای درباره‌ی بازنمایی هویت ملی و فرهنگی در کتاب‌های درسی ایران صورت گرفته است. این پژوهش‌ها بیشتر بر تحلیل محتوای کمی و کیفی متون آموزشی در دوره‌های ابتدایی و متوسطه تمرکز داشته‌اند و سعی در بررسی چگونگی ترسیم مؤلفه‌های هویتی در نظام آموزشی رسمی داشته‌اند.

خسروانیان (۱۳۸۸) در پایان‌نامه خود با عنوان «ترسیم هویت ملی در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع متوسطه از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷»، با تمرکز بر محتوای تاریخ در اواخر دوره محمدرضا شاه پهلوی، نشان داد که بیشترین تأکید بر مفاهیم ایران‌گرایی، تمدن باستان و عناصر هویت فرهنگی پیش از اسلام بوده است. این مطالعه به صراحت تأکید می‌کند که تاریخ‌نگاری دوره پهلوی به بازتولید تصویری اسطوره‌ای و مشروعیت‌ساز از ایران باستان تمایل داشته است.

خدایار و فتحی (۱۳۸۷) در بررسی خود درباره‌ی هویت ملی در کتاب‌های درسی متوسطه نشان داده‌اند که برنامه‌ریزان آموزشی در شناسایی و بازنمایی شاخص‌های هویت فرهنگی عملکرد نسبتاً مناسبی داشته‌اند، اما در ترسیم مرزهای فرهنگی ایران، به‌ویژه در حوزه تمدن ایرانی، ضعف‌هایی وجود داشته است؛ همچنین، منصوری و فریدونی (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان «تبلور هویت ملی در کتاب‌های درسی فارسی دوره ابتدایی»، نشان داده‌اند که تنها حدود یک درصد از محتوای این کتاب‌ها به مؤلفه‌های مرتبط با هویت ملی ایرانی اختصاص دارد. این یافته حاکی از غفلت ساختاری در آموزش مؤثر هویت فرهنگی و تاریخی به کودکان در آموزش ابتدایی است.

صالحی عمران و همکاران (۱۳۸۷) نیز در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی میزان توجه به مؤلفه‌های هویت ملی در کتاب‌های درسی دوره راهنمایی»، نشان داده‌اند که مؤلفه‌های هویت دینی بیشترین بسامد را داشته‌اند و در مقابل، مؤلفه‌های مربوط به هویت ملی و باستانی کم‌رنگ بوده‌اند. این پژوهش نیز بر عدم توازن در بازنمایی مؤلفه‌های هویتی در دوره‌های آموزشی مختلف تأکید کرده است.

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۹

فرهاد پروانه (۱۳۹۹) با استفاده از تحلیل محتوای کیفی-کمی کتب درسی این دوره را بررسی کرده و بر آن است که بازسازی هویت ایرانی بر پایه تاریخ ایران باستان بسیار پررنگ‌تر از هویت دینی بعد از ورود اسلام به ایران است.

بررسی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌ها درباره هویت ملی در کتاب‌های درسی، با رویکرد تحلیل محتوای کمی یا توصیفی انجام شده‌اند و تمرکز آن‌ها عمدتاً بر دوره‌های آموزشی پس از انقلاب اسلامی بوده است؛ این مطالعات گرچه به مؤلفه‌های هویتی از جمله ایران‌گرایی، دین‌مداری یا تنوع قومی پرداخته‌اند، اما به‌طور خاص، ساختار گفتمانی کتاب‌های درسی تاریخ در دوره محمد رضا شاه پهلوی، به‌ویژه از منظر پیوند آن با ایدئولوژی سلطنت، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است.

پژوهش حاضر درصدد است این خلأ را با به‌کارگیری چهارچوب نظری تحلیل گفتمان تاریخی روٹ و داک پر کند و نشان دهد که چگونه گفتمان آموزشی تاریخ در دوره محمد رضا شاه پهلوی از طریق روش‌هایی مانند اسطوره‌سازی، اخلاقی‌سازی، دیگری‌سازی و حذف حافظه، در خدمت مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی و بازتولید نوعی خاص از هویت ملی عمل کرده است.

۵. تحلیل گفتمانی کتاب تاریخ پنجم ابتدایی

۵-۱. بازنمایی شاهان باستان و مشروعیت‌سازی سلطنت

در کتاب تاریخ پنجم ابتدایی، بازنمایی چهره شاهان باستان، به‌ویژه سلسله‌های ماد، هخامنشی و ساسانی، نه‌تنها با رویکردی تمجیدگرایانه صورت گرفته، بلکه به‌وضوح در راستای مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی طراحی شده است. تحلیل متن، تصاویر و روایت‌های تاریخی موجود در کتاب نشان می‌دهد که گفتمان غالب، تأکید بر «خردمندی»، «عدالت‌محوری»، «جوانمردی» و «اقتدار تمدنی» شاهان ایران باستان دارد؛ مؤلفه‌هایی که مستقیم با تصویر مطلوب از سلطنت پهلوی هم‌راستا می‌شوند.

از منظر تحلیل گفتمان تاریخی، این بخش از کتاب با بهره‌گیری از راهبرد «نام‌گذاری کنشگران اجتماعی» به شخصیت‌پردازی چهره‌هایی چون دیاکو، کوروش، داریوش، اردشیر و انوشیروان می‌پردازد. این شخصیت‌ها به‌مثابه بنیان‌گذاران تمدن و حاملان ارزش‌های اخلاقی

مطلوب تصویر شده‌اند؛ برای نمونه، در صفحه پانزده کتاب، دیاکو «مردی خردمند» معرفی می‌شود که «پنجاه سال حکومت کرد و نظم و امنیت را برقرار ساخت» (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۱۵). چنین گزاره‌ای، بدون ارائه هیچ روایت انتقادی یا قرینه تاریخی، به صورت یک حقیقت مسلم به دانش‌آموز عرضه می‌شود.

در مورد کوروش هخامنشی، کتاب با استفاده از استراتژی «زبان عاطفی و اخلاقی» تلاش می‌کند تصویری فراتر از یک پادشاه معمولی ارائه دهد. کوروش، «جوانمرد»، «بخشنده» و «حامی آزادی مذهبی» توصیف شده است و به صراحت از او به عنوان «منجی قوم یهود» یاد می‌شود. ارجاع به منشور کوروش و ذکر گزاره‌هایی از تورات، کتاب را در جایگاه راوی یک روایت قدسی از تاریخ قرار می‌دهد (همان، ۲۲) که مشروعیت قدرت را نه از طریق بررسی تاریخی، بلکه از طریق اسطوره‌سازی مذهبی تثبیت می‌کند.

این اسطوره‌سازی در مورد داریوش و انوشیروان نیز ادامه می‌یابد؛ داریوش به مثابه بنیان‌گذار نخستین دولت چندقومیتی، یکتاپرست، و پیام‌آور نظم و پیشرفت معرفی می‌شود. در صفحه ۲۷ کتاب آمده است: «برای نخستین بار، چندین ملت از نژادهای مختلف در یک دولت واحد زندگی می‌کردند که داریوش برای آنان آزادی و آسایش به ارمغان آورد» (همان، ۲۷). این بیان، هم از نظر تاریخی محل مناقشه است و هم در راستای اهداف ایدئولوژیک رژیم پهلوی قرار می‌گیرد که خود را وارث هخامنشیان می‌دانست.

در روایت کمبوجیه نیز، مثال بارز «تطهیر خشونت» از طریق سبک زبانی نرم و حذف زمینه‌های منفی دیده می‌شود؛ این روش از نظر وداک شکل خاصی از «اخلاقی‌سازی قدرت» است (Wodak, 2011: 129) که حافظه‌ای آرمانی از پادشاهی می‌سازد و کمبوجیه «مردی نیک‌رفتار» و خشونت‌های او در مصر، تنها «خشونت‌هایی در پایان عمر» تعبیر می‌شود (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۲۴).

تصاویر کتاب نیز با بهره‌گیری از عناصر نمادین، در خدمت تثبیت این گفتمان قرار دارند؛ که در نظریه وداک با عنوان «سیاست دیداری قدرت»^۱ تحلیل می‌شود (Wodak & Reisigl, 2001, p. 111). در صفحات ۶۲ و ۶۳، بهرام گور در حال نبرد با شیرها تصویر شده است؛ صحنه‌ای نمادین برای القای «شجاعت، زورمندی و لیاقت سلطنت» که ناخودآگاه با الگوی رهبری

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۱۱

مطلوب از نگاه حکومت پهلوی انطباق دارد. در کنار آن، استفاده گسترده از واژگانی نظیر «شاه بزرگ»، «پادشاه دادگر»، «فرمانروای دانا»، «خردمند»، و «یگانه در جهان»، به تثبیت معنایی خاص از نهاد سلطنت منجر می‌شود (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۶۲ و ۶۳).

در مجموع، این بخش از کتاب تاریخ پنجم با بهره‌گیری از استراتژی‌های گفتمان‌ساز، تاریخ باستان ایران را نه به‌عنوان یک عرصه پرکشمکش و متکثر، بلکه به‌مثابه بستری برای تمجید از سلطنت، تطهیر عملکرد شاهان، و القای تداوم تاریخی اقتدار شاهنشاهی بازنمایی کرده است.

مفهوم ملت و دولت ملی بر پایه‌ای فراتر از قوم پایه‌گذاری شده است (آشوری، ۱۳۷۹: ۱۷۸) که در آن محدوده مرزهای سرزمینی مشخص با تکیه بر زبان و فرهنگ و تاریخ مشترک پایه یک دولت ملی را شکل می‌دهند (گیدنز، ۱۳۷۱: ۳۴۱). حکومت پهلوی در راستای ترویج حس ملی‌گرایی در کتاب تاریخ پنجم ابتدایی، با تأکید بر بازنمایی نوعی هویت ایرانی خالص، برتر و قهرمان‌محور در پی ایجاد یک گفتمان ملی‌گرایی مبتنی بر گرایش‌های ایدئولوژیک خود است. این گفتمان، با بهره‌گیری از راهبردهای واژگانی، روایی و تصویری، به شکل‌گیری نوعی «ناسیونالیسم افراطی» یاری می‌رساند که در آن، ایرانیان به‌عنوان بنیان‌گذاران تمدن بشری و دارندگان خرد، عدالت، جوانمردی و انسانیت معرفی می‌شوند؛ در مقابل، اقوام و تمدن‌های غیرایرانی، یا نادیده گرفته می‌شوند یا در نقش «دیگری منفی» ظاهر می‌شوند.

در چهارچوب تحلیل گفتمان تاریخی، این نوع بازنمایی با استراتژی «ساخت خود و دیگری»^۱ هم‌راستا است. وداک نشان می‌دهد که در متون آموزشی، اغلب با برجسته‌سازی صفات مثبت برای «ما» (خود ملی) و صفات منفی یا حذف «دیگران» (دشمنان، بیگانگان یا غیرخودی‌ها)، نوعی دوقطبی ایدئولوژیک خلق می‌شود که حافظه جمعی را هدایت می‌کند (Wodak & Reisigl, 2001:89-92; Wodak, 2011: 66-67).

در ادامه، استفاده مکرر از صفات اخلاقی برای «ایرانیان» و برجسته‌سازی منفی برای دشمنان تاریخی یا حذف آن‌ها، مصداق روشن «حافظه‌سازی گزینشی» است؛ استراتژی که به گفته وداک، حافظه رسمی را از طریق «انتخاب گزینشی تاریخ» و «حذف تعمدی دیگری» بازتولید می‌کند (Wodak & Reisigl, 2001, pp. 108-112)؛ برای نمونه ایرانیان با صفاتی چون «دلیر»، «جوانمرد»، «دانشمند»، «مهربان»، «عادل» و «تمدن‌ساز» توصیف شده‌اند؛ در بخشی از کتاب

1. Self/Other Construction

درسی آمده است: «ایرانیان نخستین ملتی بودند که تمدن را در جهان پراکندند و با دشمنان خویش با عدل و مهربانی رفتار می‌کردند» (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۲۷). چنین گزاره‌هایی، فاقد ارجاع به شواهد تاریخی مشخص، نقش اغراق‌آمیز در شکل‌گیری خودبزرگ‌بینی تمدنی در ذهن کودکان دارند؛ در مقابل، دیگر اقوام مانند یونانیان، رومیان یا آشوریان، بیشتر با صفاتی چون «ستمگر»، «خونریز» یا «وحشی» معرفی شده‌اند، یا به‌کلی از متن غایب‌اند؛ برای مثال، در روایت شکست سپاه ایران از اسکندر مقدونی، علت شکست نه ضعف نظامی ایران، بلکه «حیله‌گری دشمن و اتحاد ناعادلانه آن‌ها» معرفی می‌شود (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۳۵).

در روایت تاریخ ساسانی، اغراق در توصیف رفاه، عدالت، پیشرفت و علم‌دوستی به حدی است که مخاطب به‌سختی می‌تواند تصویری واقع‌گرایانه از آن دوره به‌دست آورد؛ برای نمونه، در صفحه ۶۴ کتاب، خسرو انوشیروان «پادشاهی دادگر» خوانده می‌شود که «بیچارگی مردم را درک کرد و کشور را در رفاه و شکوه قرار داد» (کتاب پنجم، ۱۳۴۱: ۶۸). هیچ اشاره‌ای به تضادهای طبقاتی، شورش‌های دهقانی، یا بحران‌های اجتماعی و مذهبی پایان دوره ساسانیان دیده نمی‌شود.

از منظر وداک، یکی از استراتژی‌های گفتمان قدرت، «حافظه‌سازی گزینشی»^۱ است. در اینجا نیز با حذف روایت‌های منفی از تاریخ ایران، به‌ویژه در دوره‌های باستان و تأکید بر قهرمان‌سازی از چهره‌هایی چون کوروش، داریوش و انوشیروان نوعی حافظه‌ایدئولوژیک خلق شده است که ایران را به‌مثابه سرزمین عدالت و تمدن مطلق بازنمایی می‌کند؛ حافظه‌ای که برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت معاصر نیز کاربرد دارد.

تصاویر نیز نقش مهمی در شکل‌گیری این گفتمان دارند و با بهره‌گیری از دوگانه‌های نمادین (نور/تاریکی، فعال/منفعل، خردمند/وحشی)، به تثبیت دیدگاه قدرت کمک می‌کنند؛ الگویی که وداک آن را بخشی از سیاست نمادین قدرت می‌داند (Wodak & Meyer, 2009, pp. 30-31). در موارد متعددی، شاهان ایرانی در هیئتی نورانی، با لباس‌های اشرافی در حال اجرای عدالت تصویر شده‌اند؛ در صورتی که دشمنان، چهره‌هایی خشن، تیره، بی‌هویت و منفعل دارند. چنین تصویرگری، در چهارچوب نظریه وداک، بخشی از «سیاست دیداری قدرت»^۲ محسوب می‌شود.

1. Selective Memory Construction
2. Visual Politics of Power

| بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۱۳

در مجموع، کتاب تاریخ پنجم با بهره‌گیری از استراتژی‌های گفتمانی ساخت هویت، تلاش کرده است تا نوعی «ایرانی برتر» و «دیگریِ طردشده» را در ذهن دانش‌آموز تثبیت کند؛ گفتمانی که همسو با ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی عصر پهلوی است و به خدمت بازتولید مشروعیت سیاسی آن درآمده است (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۰۷).

۳-۵. اسطوره‌سازی از پادشاهی باستان در خدمت مشروعیت پهلوی

کتاب تاریخ پنجم ابتدایی با پایان حکومت ساسانیان، به روایت خود از ایران باستان خاتمه می‌دهد. این پایان‌بندی نه صرفاً نتیجه تقسیم‌بندی زمانی کتاب، بلکه با انتخاب‌هایی آگاهانه در زبان، روایت و تصویر، بستر گفتمانی ویژه‌ای خلق می‌کند که سلطنت را به‌مثابه نهادی دیرینه، باشکوه و مشروع در ذهن دانش‌آموز تثبیت می‌کند. از منظر تحلیل گفتمان تاریخی، این نوع بازنمایی مصداق روشنی از «اسطوره‌سازی هویت سیاسی» و «خلق حافظه جمعی ایدئولوژیک» است؛ اصطلاحاتی که وُداک در تحلیل ساخت‌های تاریخی گفتمان‌های ملی‌گرا به‌کار می‌برد (Wodak & Reisigl, 2001, pp. 104-108; Wodak, 2011, pp. 66-67).

در این کتاب، پادشاهانی چون کوروش، داریوش، انوشیروان و یزدگرد با استفاده از راهبردهایی همچون نام‌گذاری ارزشی، شخصیت‌پردازی اخلاقی و روایت تک‌صدایی از قدرت تصویر می‌شوند. آنان نه تنها فرمانروایانی مقتدر، که حامیان عدالت، خرد، پیشرفت و انسان‌دوستی معرفی شده‌اند؛ برای نمونه، کوروش «بخشنده و جوانمرد»، داریوش «مدیر و قانون‌گذار» و انوشیروان «پادشاه دادگر» خوانده می‌شوند؛ بیانی که در غیاب هرگونه روایت انتقادی یا تنوع تاریخی، زمینه‌ساز خلق یک «تبارنامه افتخارآمیز» از سلطنت ایرانی است.

تصاویر کتاب نیز همین روایت را تقویت می‌کنند. پادشاهان باستانی با هیئتی نجیب، در حال اجرای عدالت یا رهبری ارتش‌ها ترسیم شده‌اند؛ در مقابل دشمنانی تاریک‌چهره، منفعل و شکست‌خورده. چنین زبان دیداری، در چهارچوب تحلیل گفتمان، جزئی از «سیاست نمادین حافظه» به‌شمار می‌رود. استفاده از روایت‌های تک‌صدایی، شخصیت‌پردازی مثبت بدون ذکر تناقضات تاریخی، و تصاویر سلطنت‌گرایانه، سازوکارهایی هستند که در نظریه وُداک، در زمره استراتژی‌های «تثبیت هویت مشروع» و «اخلاقی‌سازی حافظه» طبقه‌بندی می‌شوند (Wodak, 2011, pp. 128-130). در پایان کتاب، با برجسته‌سازی فروپاشی ساسانیان بر اثر تفرقه داخلی، فساد درباری و فقدان روح ایرانی، زمینه‌ای ضمنی برای تداوم‌طلبی قدرت پادشاهی فراهم

می‌شود؛ هرچند به صورت مستقیم به آینده اشاره‌ای نمی‌شود، اما دانش‌آموز با احساسی از فقدان شکوه و نظم باستان، وارد کتاب بعدی خواهد شد؛ جایی که سلطنت معاصر بازمی‌گردد تا این‌جا را پر کند. از دیدگاه وُداک، این روش «موقعیت‌سازی بینامتنی»^۱ نام دارد؛ یعنی آماده‌سازی گفتمان بعدی برای تکمیل روایت ناتمام پیشین؛ روایتی ناتمام با پایانی پر احساس، که در متن دیگر (کتاب تاریخ ششم) به وسیلهٔ نهاد قدرت معاصر تکمیل و نجات داده می‌شود (Wodak & Meyer, 2009: 35)؛ در نتیجه، کتاب تاریخ پنجم بدون هیچ اشاره‌ای به دوره‌های پس از ساسانی، با ساخت گفتمانی منسجم از عظمت سلطنت باستان، حافظه‌ای رسمی و آرمانی از ایران می‌سازد که آماده است در متن‌های بعدی با نهاد سلطنت پهلوی پیوند یابد و آن را استمرار مشروعیت تاریخی جلوه دهد.

۶- تحلیل گفتمانی کتاب تاریخ ششم ابتدایی
 ۱- سلطنت باستان و نمایان ملی‌گرایی؛ وُداک و ریسگل (۲۰۰۱) بازنمایی اسطوره‌ای ایران باستان در کتاب پنجم، مقاطعی از تاریخ ایران پس از اسلام نیز با نگاهی کاملاً جهت‌دار به سلاطین با بازنمایی ملی‌گرایانه و باستان‌گرا تدوین شده‌اند. این نوع بازنمایی با بهره‌گیری از ابزارهای زبانی، روایی و نمادین، در راستای گفتمان حافظه‌ساز پهلوی عمل می‌کند. از منظر نظریهٔ تحلیل گفتمان تاریخی روث وُداک، چنین متونی با استراتژی‌هایی چون اسطوره‌سازی، احساسی‌سازی، دیگرسازی و حذف ایدئولوژیک حافظه طراحی می‌شوند (Wodak, 2011, pp. 44-90; Wodak & Reisigl, 2001, pp. 66-68)؛ چهره‌هایی چون طاهر بن حسین، یعقوب لیث صفاری، شاه اسماعیل صفوی، شاه عباس، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند، با تصویری حماسی، اخلاقی و ملی‌گرایانه به دانش‌آموز معرفی می‌شوند (کتاب ششم، ۱۳۴۵). این شخصیت‌ها نه تنها بازنمایان هویت تاریخی ایران، بلکه حلقه‌های منطقی و هویتی هستند که سلطنت پهلوی را به تاریخ پیش از آن پیوند می‌دهند؛ الگویی از سلطنت «مشروع، قهرمانانه و وطن‌دوست».

طاهر بن حسین، بنیان‌گذار سلسلهٔ طاهریان، با جمله‌ای احساسی روایت می‌شود: «در مردن هم دلیری لازم است». این جمله، بدون تحلیل زمینهٔ سیاسی یا مناقشهٔ خلافت، به شکل‌گیری حافظه‌ای اسطوره‌ای از او منجر می‌شود (همان، ۱۷ و ۱۸)، استفاده از روایت‌های مرگ قهرمانانه،

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۱۵

نمونه‌ای از «احساسی‌سازی حافظه» است؛ راهبردی که به گفته وُداک، در بازتولید گفتمان‌های مشروعیت‌ساز کاربرد دارد (Wodak, 2011, p. 66).

یعقوب لیث صفاری نیز در نقش «مرد خودساخته» و «قهرمان ملی» بازنمایی شده است: رویگری ساده‌زیست که با شجاعت، خلافت را به چالش می‌کشد و در صورت شکست، به نان جو و پیاز قناعت می‌کند (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۱۹ و ۲۰). این بازنمایی از استراتژی «الگوسازی از حاشیه» استفاده می‌کند؛ خلق شخصیتی از طبقات پایین که با لیاقت، نماد شکوفایی ایرانی می‌شود (Wodak & Reisigl, 2001, pp. 89-91). این روایت در برابر گفتمان عرب‌محور خلافت قرار می‌گیرد و از منظر گفتمانی، هویتی مستقل و غیرعرب را ترویج می‌کند.

شاه اسماعیل صفوی، با وجود نقش نظامی و ایدئولوژیکش در تاریخ، در کتاب به‌عنوان پادشاهی صلح‌طلب تصویر می‌شود. روایت جنگ مرو با ازبکان بدون ذکر انگیزه‌های مذهبی و سیاسی، صرفاً به‌دلیل «تعصب ازبکان» معرفی می‌شود؛ همچنین، نقل‌قول‌هایی از شیبیک‌خان ازبک و پاسخ‌دادن شاه اسماعیل، تصویری عقلانی و نجیب از او به‌دست می‌دهد (همان، ۵۳ و ۵۴) این روش، نمونه‌ای از «سکوت ایدئولوژیک» یا «حذف زمینه» است؛ راهبردی که وُداک آن را یکی از عناصر تحلیل گفتمان تاریخی می‌داند (Wodak, 2011, p. 128).

شاه عباس صفوی نیز با عباراتی چون «مهربانی با اقلیت‌ها»، «حمایت از بازرگانان خارجی» و «ایجاد آسایش عمومی» توصیف می‌شود. کاربرد واژه‌های چون «مهربانی» برای پادشاهی مقتدر، مصداق روشنی از «اخلاقی‌سازی قدرت» در حافظه رسمی است (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۵۶-۵۸) این روش در خدمت ساخت چهره‌ای مردم‌دوست، کارآمد و هم‌سو با گفتمان مدرنیته دولتی است (Wodak & Reisigl, 2001, pp. 104-105).

نادرشاه افشار، با وجود خشونت گسترده در حمله به هند و قتل‌عام هزاران شهروند، در کتاب درسی به‌عنوان پادشاهی وطن‌دوست و مقاوم بازنمایی می‌شود. جمله‌هایی مانند «شاه هند پاسخ نداد، ناچار حمله شد» نمونه بارز «تطهیر خشونت» در روایت‌های آموزشی است (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۶۶-۶۸) حذف اطلاعاتی چون کشتار ده‌ها هزار نفر در دهلی، یا غارت گسترده منابع هند، از مصادیق «پاک‌سازی گفتمانی خشونت» در روایت تاریخی رسمی است (Wodak, 2011, pp. 129-130).

کریم‌خان زند نیز تنها چهره‌ایست که تصویر او با منابع تاریخی هم‌خوانی دارد. او به‌عنوان «شاه درستکار، آبادگر و عدالت‌محور» توصیف می‌شود، اما حتی این بازنمایی نیز

بدون توجه به ساختار سیاسی حکومت زندیه و نسبت آن با نهاد سلطنت، در راستای تقویت همان الگوی سلطنت ایدئال قرار می‌گیرد: پادشاهی مردم‌دوست، مدبر و حافظ نظم (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۶۸ و ۶۹)

در مجموع، این شش شخصیت تاریخی، در گفتمان آموزشی کتاب تاریخ ششم، نه به‌عنوان بازیگران متنوع تاریخ ایران، بلکه به‌مثابه قهرمانانی هماهنگ با گفتمان سلطنت مشروع بازنمایی شده‌اند. این روایت با استفاده از استراتژی‌های «اسطوره‌سازی»، «اخلاقی‌سازی»، «احساسی‌سازی» و «حذف حافظه منفی»، حافظه‌ای یک‌پارچه از سلطنت تولید می‌کند که زمینه مشروعیت فرهنگی و تاریخی سلطنت پهلوی را فراهم می‌آورد.

۲-۶. بازنمایی تاریخ پس از اسلام و مشروعیت‌سازی برای ملی‌گرایی پهلوی

در کتاب تاریخ ششم ابتدایی عصر محمدرضا شاه پهلوی، گفتمان حاکم بر روایت تاریخ ایران پس از اسلام، تلفیقی از ملی‌گرایی ایرانی، شیعه‌گرایی سلطنت‌محور و سیاست حافظه‌سازی ایدئولوژیک است؛ برخلاف روایت باستان‌گرایی کتاب پنجم، رویدادهای تاریخ اسلامی ایران نیز به‌گونه‌ای بازنمایی شده‌اند که در نهایت، هویت ایرانی مستقل، عقلانی، دیندار و وطن‌دوست را تثبیت کنند؛ هویتی که با گفتمان ناسیونالیسم شاهنشاهی همسو است و زمینه مشروعیت فرهنگی سلطنت پهلوی را فراهم می‌آورد.

از منظر نظریه تحلیل گفتمان تاریخی، این نوع بازنمایی از طریق استراتژی‌هایی چون «انتخاب‌گرزینی تاریخ»، «دیگری‌سازی مذهبی» و «ساخت اسطوره ملی» صورت می‌پذیرد (Wodak & Reisigl, 2001: 44-48, 90-96). در این گفتمان، چهره‌هایی نظیر طاهربن‌حسین، یعقوب لیث صفاری، شاه اسماعیل صفوی و شاه عباس به‌عنوان نمادهای هویت ملی و مقاومت در برابر سلطه بیگانه یا تعصب مذهبی معرفی شده‌اند؛ برای نمونه، درباره یعقوب لیث آمده است: «روبرگر ساده‌زیستی بود که به‌جای تسلیم شدن در برابر خلیفه، با شجاعت قیام کرد و گفت اگر پیروز شوم، خلافت را از میان برمی‌دارم و اگر شکست خوردم، به شغل ساده‌ام بازمی‌گردم» (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۲۲). این روایت، با بهره‌گیری از زبان احساسی و درون‌مایه قهرمان‌سازی، او را چهره‌ای ملی و ضدعرب معرفی می‌کند که علیه سلطه خلافت اسلامی می‌جنگد؛ چنین تصویری، مصداق روشنی از «بازسازی هویت در تقابل با غیر» است (Wodak, 2011: 45)؛ همچنین، شاه اسماعیل صفوی و شاه عباس نیز با استفاده از استراتژی‌های واژگانی و روایی خاص، نه‌فقط به‌عنوان بنیان‌گذاران دولت شیعی،

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۱۷

بلکه نمادهای «تسامح مذهبی» و «پیشرفت اقتصادی» معرفی می‌شوند؛ مثلاً درباره‌ی شاه عباس آمده است: «با مهربانی با اقلیت‌های مذهبی برخورد می‌کرد و بازرگانان خارجی را حمایت می‌نمود. در زمان او، ایران به کشوری آباد و ثروتمند تبدیل شد» (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۴۳). این نوع روایت، ضمن تقویت وجهه‌ی ملی‌گرایانه، نوعی تصویرسازی از سیاست‌مداری مدرن و توسعه‌گرا را نیز به‌نمایش می‌گذارد؛ تصویری که آماده‌ی پیوند خوردن با گفتمان پهلوی است (Wodak, 2011: 111). دوره‌های انحطاط، فساد یا وابستگی بیشتر با بیگانگان پیوند خورده‌اند؛ مثلاً خلفای عباسی، ازبکان و مغولان به‌عنوان نمادهای انحراف دینی، بی‌عدالتی و دشمنی با ایران معرفی می‌شوند. این رویکرد با راهبرد «دیگری‌سازی» و «اخلاقی‌سازی تاریخ» هم‌راستا است؛ در نتیجه، هویت ایرانی مطلوب در کتاب، نه تنها یک ملیت، بلکه حامل فضیلت، عدالت و تجدد است (Wodak & Reisigl, 2001: 93).

جایگاه اسلام و روحانیت شیعه تنها در جایی برجسته می‌شود که در خدمت تقویت هویت ملی ایرانی باشد؛ مثلاً ولایت‌عهدی امام رضا (ع) توسط مأمون، نه بر مبنای ملاحظات خلافت (خضری، ۱۳۷۹: ۱۸۵)، بلکه ناشی از «محبوبیت خاندان علی (ع) نزد ایرانیان» تفسیر می‌شود؛ این روایت، گرچه بخشی از واقعیت را منعکس می‌کند، اما با حذف زمینه‌های سیاسی، مصداق بارز «تبیین ایدئولوژیک تاریخ» است (Wodak, 2011: 118).

۳-۶. سیاه‌نمایی قاجار و قهرمان‌سازی از حکومت پهلوی

کتاب تاریخ ششم ابتدایی در بازنمایی دوره‌ی قاجار، از راهبردی بهره می‌گیرد که می‌توان آن را «دیگری‌سازی داخلی» نامید؛ به این معنا که به‌جای دشمن خارجی، سلسله‌ای از درون تاریخ ملی به‌عنوان منبع شر، ضعف و عقب‌ماندگی معرفی می‌شود. این دیگرسازی در خدمت آماده‌سازی ذهنی مخاطب برای پذیرش سلطنت پهلوی به‌عنوان نجات‌دهنده عمل می‌کند.

نحوه‌ی بازنمایی قاجار در کتاب، ترکیبی از واژگان منفی، روایت‌های تحقیرآمیز، حذف موفقیت‌ها و برجسته‌سازی شکست‌ها است؛ برای مثال، آقامحمدخان قاجار نه با ایجاد ثبات سیاسی یا تشکیل حکومتی فراگیر، بلکه تنها با عناوینی چون «خون‌ریز»، «ستم‌پیشه»، «بی‌رحم» و «قاتل لطفعلی‌خان زند» معرفی می‌شود (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۶۹). این نوع زبان‌پردازی ارزشی، با بهره‌گیری از دستگاه بلاغی منفی، شخصیت‌های تاریخی را نه بر اساس نقش سیاسی یا اجتماعی، بلکه بر مبنای داوری اخلاقی و احساسات هدایت‌شده بازنمایی می‌کند.

قراردادهای گلستان و ترکمانچای نیز نه در بستر مناسبات قدرت جهانی یا ضعف ساختاری کشور، بلکه تنها «نتیجه خیانت و بی‌کفایتی شاهان قاجار» معرفی می‌شوند. در این روایت، هیچ اشاره‌ای به چالش‌های بین‌المللی، جنگ‌های طولانی یا فشارهای اقتصادی وجود ندارد. این تقلیل‌گرایی تاریخی، به حذف عوامل ساختاری و برجسته‌سازی تقصیر شخصی می‌انجامد؛ راهبردی که از منظر وُداک، ابزار تثبیت حافظه منفی علیه یک بازیگر خاص در تاریخ است (Reisigl & Wodak, 2001: 91).

نقش امیرکبیر نیز در این میان، برخلاف اهمیت تاریخی‌اش به‌عنوان اصلاح‌طلبی ساختاری، به نقشی حماسی و احساسی تقلیل یافته است؛ او قربانی است، نه کنش‌گر. روایت مرگ او با تأکید بر «حسد درباریان»، «کینه‌توزی زنان حرمسرا» و «بی‌عرضگی ناصرالدین‌شاه»، مخاطب را به همدلی عاطفی دعوت می‌کند، اما نقشی برای فهم ساختار قدرت، تلاش‌های اصلاحی یا زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه سیاسی قائل نیست (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۷۶)؛ در مقابل، قهرمان‌سازی از خاندان پهلوی با ادبیاتی آرمانی و مملو از صفات مثبت انجام می‌شود. رضا شاه با القابی همچون «نجات‌دهنده کشور»، «آبادگر»، «قانون‌گذار» و «سازنده ایران نوین» معرفی می‌شود؛ جملاتی مانند «او نظم را به کشور بازگرداند»، «کارخانه‌ها ساخت»، «راه‌آهن سراسری تأسیس کرد» و «آموزش عمومی را گسترش داد» بدون ارجاع به محدودیت‌ها یا نقدهای تاریخی، تصویری یک‌جانبه و حماسی از او ارائه می‌دهد (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۸۳).

محمد رضا پهلوی نیز با واژگانی چون «مدبر»، «دلسوز»، «پیشرو» و با ارجاع به «انقلاب سفید شاه و مردم»، نه تنها ادامه‌دهنده راه پدر، بلکه آغازگر «تمدن بزرگ» معرفی می‌شود. این تصویر، نه تنها خالی از نقد است، بلکه به شکلی نظام‌مند با روایت شکست قاجار پیوند می‌خورد تا مخاطب، سلطنت پهلوی را تنها گزینه مطلوب در تاریخ معاصر بداند و بپذیرد (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۸۵).

در پایان این فصل، پرسش‌هایی مانند «رضا شاه چه خدماتی انجام داد؟» یا «چرا مردم از سلطنت پهلوی حمایت کردند؟» نه تنها جهت‌دار بلکه بسته طراحی شده‌اند و به تقویت حافظه ایدئولوژیک کمک می‌کنند (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۸۵)؛ چیزی که در گفتمان وداک از آن با عنوان «نهادینه‌سازی دانش جهت‌دار» یاد می‌شود (Wodak, 2011: 105).

۶-۴. تحلیل گفتمانی حافظه تاریخی قاجار در کتاب ششم

بازنمایی تاریخ ایران در کتاب‌های درسی تاریخ مقطع پنجم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۱) و ... | ۱۹

کتاب تاریخ ششم تلاش می‌کند حافظه جمعی نسل جدید را از دوره قاجار به گونه‌ای بسازد که سلطنت پهلوی در تقابل با آن، طبیعی، ضروری و موجه جلوه کند. این نوع حافظه‌سازی، با تکنیک‌هایی چون انتخاب گزینشی رویدادها، برجسته‌سازی عاطفی و حذف روایت‌های جایگزین صورت می‌گیرد.

نخستین روش، تقلیل تاریخ قاجار به بی‌عرضگی سیاسی است. دوره‌ای که از لحاظ تاریخی با چالش‌های داخلی و خارجی، اصلاحات، رشد مطبوعات، جنبش مشروطه و تحولات اجتماعی شناخته می‌شود، در کتاب درسی تنها به شکست‌های نظامی، فساد دربار و وابستگی به روس و انگلیس تقلیل یافته است. این نوع انتخاب، حافظه‌ای ناقص و کنترل‌شده از گذشته می‌سازد؛ حافظه‌ای که تنها در خدمت مشروعیت‌بخشی به قدرت بعدی است.

دوم، حذف حافظه مربوط به مشروطه است. جنبشی که نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران است، در کتاب تاریخ ششم ابتدایی به حاشیه رانده شده است و وقایعی که زمینه‌ساز این نهضت مهم در تاریخ ایران شده است را حذف کرده است (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۸۱). این حذف، دقیقاً همان چیزی است که وُداک آن را «سکوت ایدئولوژیک» می‌نامد؛ یعنی نپرداختن به وقایعی که نظم قدرت موجود را با چالش مواجه می‌کنند (Wodak, 2011: 118).

سوم، «شخصی‌سازی و احساسی‌سازی قهرمان‌ها» است. امیرکبیر، حتی در بازنمایی مثبت خود، به چهره‌ای تراژیک و تنها بدل می‌شود؛ نه نماینده توان نخبگان یا اراده جامعه برای اصلاح. او نماد ناکامی ملت و در نتیجه، نشانه‌ای از ضرورت ظهور منجی از بیرون ساختار قاجار است (کتاب ششم، ۱۳۴۵: ۷۶)؛ این سه راهبرد، در کنار قهرمان‌سازی کلاسیک از پهلوی‌ها، ساختار گفتمانی یک روایت نجات را کامل می‌کنند: گذشته سقوط کرده، حال نجات یافته؛ در نتیجه، ذهن دانش‌آموز نه تنها دچار همدلی با شاهان پهلوی می‌شود، بلکه از طریق طرد حافظه قاجار، آماده پذیرش سلطنت به‌مثابه استمرار منطقی تاریخ ایران خواهد شد.

۷. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چهارچوب تحلیل گفتمان تاریخی روث وُداک، به بررسی انتقادی گفتمان حاکم بر کتاب‌های درسی تاریخ پنجم (چاپ ۱۳۴۱) و ششم ابتدایی (چاپ ۱۳۴۵) پرداخت. یافته‌های مقاله نشان داد که این کتاب‌ها، نه صرفاً ابزارهایی برای آموزش تاریخ، بلکه رسانه‌هایی ایدئولوژیک برای تولید، بازسازی و تثبیت حافظه‌ای جمعی و رسمی

درباره گذشته ایران بوده‌اند. حافظه‌ای که از طریق گزینش محتوا، واژگان ارزشی، حذف تاریخی و اسطوره‌سازی، در خدمت مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی عمل می‌کند.

در کتاب تاریخ پنجم، بازنمایی سلسله‌های باستانی ایران، از ماد تا ساسانیان، با تصویری تحسین‌برانگیز، اسطوره‌ای و کاملاً یک‌جانبه انجام شده است. سلطنت ایرانی، نه تنها نهاد اصلی سازمان سیاسی، بلکه تجسم خرد، عدالت و پیشرفت معرفی می‌شود. این روایت، با تأکید بر پادشاهانی چون کوروش، داریوش و انوشیروان و با حذف کامل طبقات فرودست، خشونت‌های حکومتی و بحران‌های تاریخی، تصویری آرمانی از گذشته ارائه می‌دهد. پایان کتاب با ساسانیان، بدون عبور به دوره‌های بعد، حافظه‌ای ناتمام اما پرشکوه می‌سازد؛ حافظه‌ای که در کتاب ششم با سلطنت پهلوی تکمیل می‌شود. این سازوکار، از منظر وُداک، مصداق «پیوند بینامتنی استراتژیک» و «انتقال مشروعیت در حافظه» است.

در کتاب تاریخ ششم، این گفتمان به گونه‌ای دیگر ادامه یافته است. نخست، رویدادهای تاریخ ایران پس از اسلام با تمرکز بر چهره‌هایی چون یعقوب لیث، شاه اسماعیل و شاه عباس، در خدمت خلق هویتی ایرانی-اسلامی، مقاوم و توسعه‌گرا به کار رفته‌اند. این بخش از کتاب، با استراتژی‌های «اخلاقی‌سازی تاریخ» و «بازنمایی قهرمانان مثبت»، زمینه فرهنگی و مذهبی لازم برای پیوند سلطنت پهلوی با ارزش‌های ملی و دینی را مهیا می‌کند.

در مرحله بعد، گفتمان تاریخی کتاب به شدت تقابلی می‌شود: قاجار در مقام «دیگری داخلی» با واژگان تحقیرآمیز، روایات منفی و حذف دستاوردها بازنمایی می‌شود. دوره‌ای که در تاریخ معاصر ایران با مشروطه، اصلاحات و مدرنیزاسیون تدریجی همراه بوده، در کتاب به نمادی از فساد، بی‌کفایتی و ذلت تقلیل یافته است. حتی چهره‌های شاخصی مانند امیرکبیر نیز نه به‌مثابه کنشگر سیاسی، بلکه به‌عنوان قربانی ناامیدکننده ظاهر می‌شوند. این نوع روایت، به گفته وُداک، نوعی «تثبیت حافظه منفی در خدمت گفتمان مشروعیت‌بخش» است.

در نقطه اوج این روایت، خاندان پهلوی با زبانی حماسی، بدون نقد یا اشاره به وابستگی‌های بین‌المللی یا سرکوب‌های داخلی، در نقش نجات‌دهندگان ملت معرفی می‌شوند. رضا شاه با عنوان «آبادگر ایران نوین» و محمدرضا شاه با شعار «انقلاب سفید شاه و مردم»، نه تنها بازسازی‌کننده شکوه گذشته، بلکه بنیان‌گذاران تمدن آینده معرفی می‌شوند. این ساختار، نوعی «روایت نجات» خلق می‌کند: قاجار = سقوط، پهلوی = نجات.

از مجموع تحلیل‌ها می‌توان نتیجه گرفت که کتاب‌های درسی تاریخ در دوره محمدرضا شاه

پهلوی، با استفاده از تکنیک‌هایی چون دیگرسازی، اسطوره‌سازی، حذف حافظه و بینامتنیت هدفمند، در جهت تثبیت گفتمان سلطنت پهلوی طراحی شده‌اند. این گفتمان، با بازسازی حافظه جمعی خاصی از گذشته، دانش‌آموز را در مسیری هدایت می‌کرد که سلطنت پهلوی را نه یک انتخاب سیاسی، بلکه ضرورت تاریخی و ملی بیندارد.

فهرست منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۷)، *ما و مدرنیته*، تهران: موسسه فرهنگی صراط
- آشوری، داریوش (۱۳۷۹)، *دانشنامه سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید.
- پروانه، فرهاد (۱۳۹۹)، «تحلیل کتاب‌های درسی تاریخ مقطع متوسطه نظام آموزشی ایران در دوره پهلوی دوم از منظر بررسی و مقایسه مؤلفه‌های هویت ملی با هویت دینی»، *فصلنامه آموزش پژوهی*، دوره دوم، شماره ۲۳، صص ۲۹-۴۶.
- خدایار ابراهیم و فتحی، اعظم (۱۳۸۷)، «هویت ملی در کتاب‌های درسی آموزش و پرورش مورد مطالعه: دوره متوسطه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۲۱، شماره ۲، ۲۷-۵۲.
- خسروانیان، حمیدرضا (۱۳۸۸)، «ترسیم هویت ملی (ایرانی) در کتاب‌های درسی تاریخ متوسطه از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۸۵»، استاد راهنما دکتر عیسی ابراهیم زاده، تهران: بنیاد ایران شناسی و دانشگاه شهید بهشتی، پایان نامه کارشناسی ارشد.
- حضری، سید احمد رضا (۱۳۷۹)، *تشیع در تاریخ: پژوهشی در مبانی اعتقادی، تاریخ سیاسی و حکومت های شیعه از آغاز تا پایان دوره صفوی*، تهران: دفتر نشر معارف.
- شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۸۶)، *فلسفه آموزش و پرورش*، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- صالحی عمران، ابراهیم و دیگران (۱۳۸۷)، «بررسی میزان توجه مؤلفه‌های هویت در کتاب‌های درسی دوره آموزش راهنمایی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۳۵، صص ۳-۲۶.
- کتاب درسی تاریخ، پایه پنجم، ۱۳۴۱.
- کتاب درسی تاریخ، پایه ششم، ۱۳۴۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مجیدی، موسی (۱۳۶۴)، «تاریخچه مختصر کتاب‌های درسی و سیر تطور آن در ایران»، *فصلنامه تعلیم و تربیت*، شماره ۴، صص ۶۵-۹۵.
- معمدی، اسفندیار (۱۳۸۲)، «کتاب‌های درسی در ایران از تاسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی»، *مجله تاریخ معاصر*، شماره ۲۷، صص ۱۱۱-۱۳۸.
- منصوری، علی و فریدونی، آزیتا (۱۳۸۸)، «تبلور هویت در کتب درسی، بررسی محتوایی کتاب درسی دوره ابتدایی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۳۸، صص ۲۷-۴۶.
- Wodak, R., & Reisigl, M. (2001), *Discourse and Discrimination: Rhetorics of Racism and Antisemitism*, Routledge.
- Wodak, R. & Meyer, M. (2009), *Methods of Critical Discourse Analysis*, (2nd ed.) SAGE.
- Wodak, R. (2011.) *The Discourse of Politics in Action: Politics as Usual*, Palgrave Macmillan.

Transliteration

- Ashoori Dariush (1998) *We and Modernity*, Tehran: sarāt Cultural Institute
- Ashoori Dariush (1999) *Political Encyclopedia*, Tehran: Morvārīd Publications.
- Giddens Anthony (1997) *Sociology*, translated by Manouchehr Sabouri, Tehran: Ney Publications.
- History textbook, fifth grade, 1962.
- History textbook, sixth grade, 1966.
- Khezri, Seyed Ahmad Reza (2000). *Shiism in History: A Research on Beliefs, Political History, and Shiite Governments from the Beginning to the End of the Safavid Period*; Tehran: Ma'āref Publishing House.
- Khodayar Ebrahim and Fathi, Azam (2008) National identity in Education textbooks(High school), *Journal of National Studies*; 21, Vol. 1, No. 2, pp. 52-27.
- Khosravian, Hamid Reza; (2009) *Depicting National (Iranian) Identity in Secondary History Textbooks from 1965 to 2006*; Supervisor: Dr. Issa Ebrahimzadeh, Tehran: Iran Studies Foundation and Shahid Beheshti University, Master's Thesis.
- Majidi Musa (1985) A brief history of textbooks and their evolution in Iran, *Education Quarterly*, No. 4, pp. 65-95.
- Mansouri, Ali and Fereydouni, Azita (1988) The crystallization of identity in textbooks, a content study of the elementary school textbook, *National Studies Quarterly*; 29, p. 92, no. 3.
- Motamedi Esfandiar (1983) Textbooks in Iran from the establishment of the Dar al-Fonūn to the Islamic Revolution, *Contemporary History Journal*, No. 27.
- Parvaneh Farhad (2010) An Analysis of Middle School History Textbooks from the Perspective of the Second Pahlavi Period from the Viewpoint of Comparison of the Components of National Identity with Religious, *Journal of Education Studies*, Volume 2, No. 23, pp. 29-46.
- Salehi Omran, Ebrahim et al. (2008) "A study of Nation Identity-Faramation in Iranian Guidance School Textbooks "; *National Studies Quarterly*, 21 vol., 1 vol., 2 pp.
- Shoari Nejad, Ali Akbar (2007) *Philosophy of Education*; 8th Edition; Tehran: Amīr Kabīr.

The Representation of Iranian History in Fifth-Grade (1962 Edition) and Sixth-Grade (1966 Edition) History Textbooks during the Mohammad Reza Shah Pahlavi Era: A Critical Analysis Based on Ruth Wodak's Theory

Extended Abstract

Introduction and Objectives: History education in the educational system of any country plays a fundamental role in shaping national identity, collective memory, and internalizing political ideologies. During the Mohammad Reza Shah Pahlavi period (1948–1978), the Iranian educational system, especially through textbooks, was a tool for representing the legitimacy of the monarchy, perpetuating archaic nationalism, and promoting the discourse of state modernity. From this perspective, a critical analysis of the discourse of primary school history textbooks can reveal how the official narrative of the past was constructed and reproduced and show how historical concepts served the politics of memory and the consolidation of power. The present study aims to critically analyze the discourse of primary school history textbooks in the Mohammad Reza Shah Pahlavi era. The main goal of the research is to examine how Iranian history was represented in these texts and to uncover discursive mechanisms of legitimization, exclusion, and identity formation within the framework of the official discourse of the Pahlavi state. This study also seeks to show how history education during this period became a tool for creating a desirable collective memory of the political system.

Method: The present study was conducted with a qualitative approach based on Ruth Wodak's 'Discourse-Historical Approach' theory. The research data included fifth and sixth grade history books from different years of the Mohammad Reza Shah Pahlavi period, which were examined as the main discursive texts. The data were analyzed at four levels: lexical, narrative, intertextual, and ideological, to identify the way power, identity, and the historical past are represented.

Findings: The results showed that elementary school history books during this period served to reproduce the official discourse of the monarchy. Several discursive strategies were used, including mythologizing ancient kings and linking them to the legitimacy of the Pahlavi dynasty; denigrating and eliminating the Qajar era as a symbol of national decadence; heroizing Reza Shah and Mohammad Reza Shah as Iran's saviors; highlighting the concepts of Iranian civilization, national authority, and state modernity; and using value terms, one-sided narratives, and emotional imagery to instill a sense of pride and obedience to the central power. These patterns have led to the production of a kind of directional historical memory in which Iran's past is represented linearly and continuously from ancient glory to Pahlavi authority.

Conclusion: Based on Wodak's theoretical framework, the analysis shows that history education in the Mohammad Reza Shah Pahlavi era was not simply an educational tool, but was part of the state's political-cultural project to reproduce its desired national identity. By eliminating alternative voices and emphasizing specific narratives of the past, history textbooks helped to consolidate the discourse of the monarchy, legitimize the state's authority, and shape the government's desired collective memory. By critically rereading these texts, the present study attempted to provide a basis for a deeper understanding of the politics of memory, the ideological education of history, and its consequences in the formation of the historical attitude of future generations.

Keywords: Critical Historical Discourse Analysis, History Textbook, Pahlavi Ideology, Qajar Antagonism, Iranian Nationalism, Political Legitimacy.

The Institutional and Functional Transformation of the Red Crescent Society in the Ottoman Empire until the End of the First World War

Mahdi Vazini Afzal¹, Mahdi Dehghani²

Abstract

The present study examines the formation and evolution of the Ottoman Red Crescent Society, the first example of the Red Crescent in the world, and its role in war, social relief, and natural disaster management. The main question of the study is how the political and social conditions of the Ottoman Constitutional period and the wars in the second half of the 19th century influenced the formation, growth, and activities of the Red Crescent. The Ottoman Red Crescent was an institution based on Islamic tradition, formed in response to the establishment of the European Red Cross, and it developed its activities in battlefields and relief efforts. The research method in the present study was historical, and data were collected through library research, including written sources, archival documents, and related materials in Turkey. Findings show that during the first fifty years of its activity, the Ottoman Red Crescent experienced significant growth despite the political pressures of Sultan Abdul Hamid II's autocratic

-
1. Assistant Professor, Department of History, University of Jiroft. (Corresponding Author). drmahdivazin@gmail.com
 2. Assistant Professor, Department of History, University of Jiroft. mehdi.dh82@yahoo.com

Received: September 12, 2025 - Accepted: November 4, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

period. The continuous presence of this institution in battlefields led to the evolution of its organizational structure, diversification of financial resources, and increased experience in providing relief services. In addition to wartime activities, the Red Crescent played an important role in responding to natural and human-made disasters such as fires, earthquakes, floods, and diseases, and its performance significantly influenced public opinion in the Islamic world. This influence paved the way for the formation of similar organizations in other Islamic countries.

Keywords: Ottoman, Red Crescent, Formation and Evolution, Red Cross, First World War.

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول

مهدی وزینی افضل^۱، مهدی دهقانی^۲

چکیده

این پژوهش به بررسی شکل‌گیری و تحول جمعیت هلال احمر عثمانی، نخستین نمونه هلال احمر در جهان و نقش آن در عرصه‌های جنگی، امدادسانی اجتماعی و مدیریت بحران‌های طبیعی می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش، چگونگی تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی دوران مشروطیت عثمانی و جنگ‌های نیمه دوم قرن نوزدهم بر شکل‌گیری، رشد و فعالیت‌های هلال احمر است. هلال احمر عثمانی، یک نهاد مبتنی بر سنت اسلامی بود که در پاسخ به تشکیل صلیب سرخ اروپایی شکل گرفت و فعالیت‌های خود را در میادین جنگ و امدادسانی توسعه داد. رویکرد پژوهش تاریخی بوده و داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند که شامل منابع کتبی، اسناد آرشیوی و مدارک مرتبط در ترکیه است. یافته‌ها نشان می‌دهند که طی پنجاه سال نخست فعالیت، هلال احمر عثمانی با وجود فشارهای سیاسی دوره استبداد سلطان عبدالحمید دوم، رشد قابل توجهی داشت. حضور مداوم این نهاد در میادین جنگی، منجر به تحول ساختار تشکیلاتی، تنوع منابع مالی و افزایش تجربه امدادسانی شد؛ علاوه بر فعالیت‌های جنگی، هلال احمر نقش مهمی در پاسخ

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه جیرفت، کرمان، ایران (نویسنده مسئول). drmahdivazin@gmail.com.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه جیرفت، کرمان، ایران. mehdi.dh82@yahoo.com.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۸/۱۳



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

به حوادث طبیعی و انسانی مانند آتش‌سوزی، زمین‌لرزه، سیل و بیماری ایفا کرد و عملکرد آن تأثیر قابل توجهی بر افکار عمومی جهان اسلام گذاشت. این تأثیر، زمینه‌ساز شکل‌گیری سازمان‌های مشابه در سایر کشورهای اسلامی شد.

واژه‌های کلیدی: عثمانی، هلال احمر، شکل‌گیری و تحول، صلیب سرخ، جنگ جهانی اول.

۱. مقدمه

جنگ‌های ممتد در اروپا و بحران‌های انسانی ناشی از آن، بسیاری از کنشگران مدنی را به فکر ایجاد مؤسساتی برای حمایت از سربازان مجروح و آوارگان جنگی انداخت. تا اواسط قرن نوزدهم، هیچ نهاد امن و سازمان‌یافته‌ای برای حمایت از مجروحان جنگی وجود نداشت. مشاهده وضع اسفبار سربازان مجروح در جنگ‌های استقلال ایتالیا توسط هانری دونان، تاجر سوئسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری تفکر ایجاد یک نهاد بی‌طرف امدادی و تدوین معاهدات بین‌المللی برای تضمین جان مجروحان، پزشکان و بیمارستان‌های امدادی شد (Turkish Red Crescent General Headquarters, 1974: 23). در سال ۱۸۶۳م، «انجمن رفاه عمومی ژنو»^۱ به پاس بازتاب درخواست‌های دونان، کمیته‌ای برای حمایت از مجروحان جنگی ایجاد و دولت سوئیس با برگزاری اولین کنفرانس بین‌المللی ژنو، کشورهای اروپایی را به ایجاد یک سازمان متحد تشویق کرد (Uzlu, 1964: 6). نتیجه مذاکرات دیپلماتیک، شکل‌گیری «کمیته بین‌المللی امداد به مجروحان»^۲ در سال ۱۸۶۴م با امضای شانزده دولت اروپایی بود (Dunant, 1964: 74).

این کمیته به‌عنوان یک سازمان بی‌طرف با رعایت اصول مصونیت بیمارستان‌ها، نیروهای امدادی و پرسنل پزشکی و با نماد پرچم سوئیس فعالیت خود را آغاز کرد (Schindler, 1988: 230-231). به تدریج، با پیوستن کشورهای دیگر و گسترش دامنه اختیارات کمیته به جنگ‌های دریایی، نفوذ آن در سطح بین‌المللی افزایش یافت. دولت عثمانی اولین کشور مسلمان بود که در ۵ ژوئیه ۱۸۶۵م به این کمیته پیوست و آیین‌نامه آن را پذیرفت؛ زیرا آن را با حاکمیت خود در تضاد نمی‌دید (Midhat, 1879, 29-39).

1. Geneva Society for Public Welfare

2. International Committee for Relief to the Wounded

نخستین کنگره بین‌المللی کمیته در سال ۱۸۶۷م در پاریس برگزار شد و دکتر عبدالله بیگ از جانب عثمانی در کنفرانس حضور یافت و مسئولیت راه‌اندازی تشکیلات انجمن در عثمانی به او محول شد. روندی که بعدها منجر به ایجاد تشکیلات مشابهی تحت عنوان هلال احمر شد (Unat, 1987: 144).

۲. بیان مسئله

تحول نهادی و کارکردی «جمعیت هلال احمر عثمانی» از نیمه دوم قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول، یکی از مهم‌ترین نمونه‌های نهادسازی مدنی در جوامع اسلامی است که در تعامل با ساختار قدرت سیاسی، تحولات اجتماعی و جریان‌های فکری دوران تنظیمات و مشروطیت شکل گرفت. این نهاد، نخستین نمونه سازمانی از «هلال احمر» در جهان اسلام بود که با الهام از اصول «صلیب سرخ بین‌المللی» و در عین حال با تمایز فرهنگی و مذهبی خاص خود، به تدریج به یک نهاد امدادی فراگیر بدل شد.

پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که شکل‌گیری نهادهای امدادی در غرب، متأثر از تجربه‌های تلخ جنگ‌های اروپا و دغدغه‌های بشردوستانه بود، اما در عثمانی، این روند با ملاحظات سیاسی، مذهبی و نهادی همراه شد. در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، دولت عثمانی با بحران‌های متعدد از جمله جنگ‌های بالکان، جنگ با روسیه و شورش‌های قومی مواجه بود. در چنین شرایطی، شکل‌گیری و تداوم فعالیت‌های هلال احمر نه تنها تابع شرایط جنگی، بلکه بازتابی از فرآیند «تحول نهادی» در ساختار دولت و جامعه عثمانی محسوب می‌شود؛ با وجود اهمیت تاریخی و تأثیر گسترده هلال احمر عثمانی در زمینه‌های امدادسانی، پزشکی نظامی، مدیریت بحران‌های طبیعی و اجتماعی و نیز الهام‌بخشی آن برای کشورهای اسلامی دیگر، پژوهش‌های اندکی به بررسی جامع و تطبیقی «تحول نهادی و کارکردی» آن پرداخته‌اند.

مطالعات مربوط به «جمعیت هلال احمر عثمانی» از اوایل قرن بیستم تا امروز، در قالب منابع تاریخی، گزارش‌های رسمی و پژوهش‌های دانشگاهی متعددی منتشر شده است. نخستین روایت‌های تاریخی را خود جمعیت در نشریات رسمی و گزارش‌های سالانه‌اش، همچون Salname-i Hilal-i Ahmer (سالنامه هلال احمر) و خاطرات اعضای مؤسس

چون Dr. Besim Ömer Paşa و Osman Saib Bey ارائه کرده است. این متون، اگرچه حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره ساختار و فعالیت‌های اولیه جمعیت هستند، اما عمدتاً جنبه توصیفی و مدح‌آمیز دارند و کمتر به تحلیل علل نهادی و اجتماعی شکل‌گیری این سازمان پرداخته‌اند.

در پژوهش‌های معاصر، آثار محققانی چون (2000) Akgün، (2004) Ada و Özaydın (1987) سهم مهمی در بازسازی تاریخ هلال احمر عثمانی داشته‌اند. آکگون با تمرکز بر روابط بین‌المللی جمعیت، نشان می‌دهد که پیوستن عثمانی به کنوانسیون ژنو و تأسیس «جمعیت عثمانی برای امداد مجروحان جنگ» در ۱۸۶۸، پاسخی به نیاز دولت برای مشروعیت‌بخشی بین‌المللی بود. آدا نیز در پژوهش خود تحول نام و ساختار این جمعیت از Osmanlı Hilal-i Ahmer تا Osmanlı Yaralı ve Hasta Askerlere Yardım Cemiyeti را به‌عنوان بازتابی از ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی متأخر عثمانی تحلیل می‌کند؛ با این حال، این پژوهش‌ها عمدتاً بر جنبه تاریخی یا حقوقی متمرکزند و از منظر جامعه‌شناسی نهادها یا نظریه‌های تحول نهادی به مسئله ننگریسته‌اند.

در دهه‌های اخیر، برخی پژوهشگران ترک و غربی کوشیده‌اند نقش هلال احمر را در چهارچوب تحول جامعه مدنی در عثمانی متأخر بررسی کنند؛ به‌ویژه آثار Hasan Kayalı (1997)، Carter Findley (2010) و Şerif Mardin (2006) با طرح مفهوم «فضای عمومی عثمانی» زمینه نظری مناسبی برای فهم جایگاه نهادهای مدنی از جمله هلال احمر فراهم کرده‌اند. این آثار نشان می‌دهند که رشد نهادهایی چون هلال احمر، مدرسه پزشکی نظامی و انجمن‌های خیریه زنان، نشانه‌ای از گسترش مشارکت اجتماعی و شکل‌گیری تدریجی «جامعه مدنی نوظهور» در درون ساختار استبدادی امپراتوری بود؛ باوجوداین، پیوند میان این روند کلان و تجربه خاص هلال احمر هنوز به‌صورت نظام‌مند واکاوی نشده است.

در پژوهش‌های فارسی نیز، مطالعات مستقیم درباره هلال احمر عثمانی بسیار محدود است. اغلب آثار فارسی، مانند پژوهش‌هایی درباره شکل‌گیری جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران در عصر قاجار و پهلوی اول، از جمله کارهای محمدعلی همایون کاتوزیان و ایرج افشار، از هلال احمر عثمانی به‌عنوان الگو یاد کرده‌اند، اما به بررسی مستقیم ساختار و

تحول نهادی آن نبرداخته‌اند؛ در نتیجه، با وجود انبوه منابع تاریخی، هنوز جای خالی پژوهشی تحلیلی و بین‌رشته‌ای درباره‌ی تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر عثمانی احساس می‌شود؛ پژوهشی که بتواند این نهاد را در بستر مفاهیمی چون «نوسازی دولتی»، «جامعه‌مدنی اسلامی» و «تطبیق میان سنت و مدرنیته‌ی نهادی» تحلیل کند. این خلأ دانشی، ضرورت مطالعه‌ی حاضر را توجیه می‌کند.

با توجه به اهمیت تاریخی و عملکردهای متنوع هلال احمر عثمانی، این پژوهش در پی بررسی چگونگی شکل‌گیری و تداوم این نهاد در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم است، به‌ویژه اینکه چگونه تعامل میان سیاست‌های دولتی، جریان‌های فکری تجددخواه و سنت‌های اسلامی خیرخواهانه زمینه‌ساز تأسیس و توسعه‌ی آن شد و ساختار و کارکردهای اولیه‌اش تحت تأثیر بحران‌های نظامی و اجتماعی، از جمله جنگ‌های بالکان، طرابلس و جنگ جهانی اول، دچار تحول شد؛ همچنین بررسی می‌شود که چگونه فشارهای دوره‌ی عبدالحمید دوم و فرصت‌های مشروطیت دوم بر فرآیند نهادینه‌سازی، مشارکت زنان و اقشار تحصیل‌کرده و حرفه‌ای‌شدن فعالیت‌های امدادی و مدیریتی جمعیت هلال احمر اثر گذاشت.

بر این اساس، فرض می‌شود شکل‌گیری و تداوم هلال احمر عثمانی محصول تعامل سه‌گانه میان سیاست دولتی، اندیشه‌ی تجددخواهی و سنت‌های اسلامی، تحولات نهادی در دوره‌ی مشروطیت، تجربه‌های بحران‌های جنگی و مشارکت گسترده‌ی اجتماعی بوده و این تجربه نه‌تنها موجب ارتقای کارکردهای امدادی و مدیریتی جمعیت شد، بلکه الگویی مؤثر برای سایر کشورها در جهان اسلام ایجاد کرد.

۳. تشکیل کمیته‌ی امداد به مجروحین در عثمانی

در سال‌های آغازین، دولت عثمانی توجه چندانی به کمیته‌ی بین‌المللی امداد به مجروحان نظامی نشان نمی‌داد و مسائل مطرح‌شده در آن را با وضعیت عملی جبهه‌ها نامربوط می‌دانست؛ باین‌حال، گروهی از پزشکان عثمانی که در غرب تحصیل کرده و با معیارهای نوین پزشکی آشنا بودند، تصمیم گرفتند تشکیلاتی مشابه در خاک عثمانی ایجاد کنند. با پیگیری‌های مستمر

عبداله بیگ و حمایت شماری از شخصیت‌های برجسته سیاسی از جمله سردار اکرم عمرپاشا و سلطان عبدالعزیز، در سال ۱۸۶۸م طرح «کمیته یاری و امداد به مجروحین نظامی»^۱ ارائه شد و در سال بعد در استانبول به مرحله اجرا رسید و مارکو پاشا، وزیر بهداشت عثمانی، به ریاست این کمیته منصوب شد (Midhat, 1879: 58-59). این کمیته دارای ۶۶ عضو بود که ۴۳ نفر از آنان پزشکان برجسته عثمانی بودند؛ بدین ترتیب، سنگ بنای تشکیلاتی نهاده شد که بعدها به نام «هلال احمر» شناخته شد.

دولت عثمانی در آن زمان در «دوره تنظیمات» به سر می‌برد؛ دورانی که طی آن دستاوردهای غرب به‌مثابه الگو توسط روشنفکران مورد توجه قرار می‌گرفت. در چنین فضایی، حمایت ضمنی طبقه تحصیل کرده و همسر سلطان عثمانی، موجب شد انجمن تازه‌تأسیس از پشتوانه‌های سیاسی و مالی برخوردار شود. پژوهشگران ترک این کمیته را نخستین سازمان مدنی نوین در تاریخ عثمانی معرفی می‌کنند (Ada, 2004: 7). با تشکیل کمیسیون ویژه، آیین‌نامه کمیته تدوین و تصویب شد. این آیین‌نامه بر تسکین درد مجروحان جنگی، حضور زنان، آموزش حرفه‌ای پرسنل، گسترش کمیته به ایالات مختلف عثمانی و پذیرش مفاد کنفرانس‌های ژنو و پاریس تأکید داشت (Henri, 1964: 8)؛ کمیته همچنین روزنامه‌ای با عنوان «روزنامه پزشکی شرق» منتشر کرد تا اهداف و وظایف خود را به اطلاع عموم برساند (Ömer, 2009: 16-17). طراحان این تشکیلات بر این باور بودند که کمیته آنان با کمیته بین‌المللی امداد به مجروحان تضادی ندارد و هر دو در مسیر حفظ کرامت انسانی گام برمی‌دارند.

عبداله بیگ آیین‌نامه را به ژنو ارسال کرد و در کنفرانس برلین سخنرانی کرد تا اهداف دولت عثمانی از این کمیته در سطح بین‌المللی نیز مطرح شود (Turkish Red Crescent General Headquarters, 1974: 12-15)؛ باین‌حال، از همان آغاز حساسیت‌هایی نسبت به کمیته شکل گرفت. روحانیون محافظه‌کار با حضور زنان مخالفت کرده و آن را مغایر اصول اسلامی می‌دانستند و نظامیان عثمانی نیز این نهاد را دخالت غیرنظامیان در امور نظامی تعبیر می‌کردند. در پی این مخالفت‌ها، کمیته در سال ۱۸۷۴م منحل شد (Türkiye Kızılay

1. Mecruhın ve Marda-yı Askeriyeye İmdatve Muavenet Cemiyeti
2. Gazette Medicald'Orient

Demegi, 1950: 21). اما پایه‌های اصلی تشکیلات آینده، که بعدها به نام هلال احمر شناخته شد، همچنان پابرجا ماند.

در عرصه بین‌المللی، در سال ۱۸۷۶م و به احترام سوئیس، میزبان نخستین کنفرانس بین‌المللی، صلیب وسط پرچم این کشور به عنوان معیار انتخاب شد. از آنجا که در اروپا صلیب نماد خیریه شناخته می‌شد، نام کمیته رسماً به «کمیته بین‌المللی صلیب سرخ»^۱ تغییر یافت (Kızılay ve Kızılhaç'ın Milletlerarası Kaynakları, 1964: 24). این تصمیم بعدها منشاء منازعه میان جوامع مسلمان، از جمله عثمانی و جوامع مسیحی شد و بهانه‌ای فراهم آورد تا طرفداران پیوند پزشکی با غرب تحت فشار قرار گیرند و الگوی بومی خود را پایه‌ریزی کنند. دولت عثمانی بر این باور بود که صلیب سرخ جریان سیاسی - غربی است که منافع غرب را دنبال می‌کند و با معیارهای اسلامی هم‌خوانی ندارد؛ از این رو، باب عالی بیش از پیش توجه خود به این سازمان را کاهش داد (Ada, 2004: 11).

۴. تشکیل هلال احمر عثمانی و عملکرد آن در جنگ با روسیه

با به قدرت رسیدن سلطان عبدالحمید دوم، عثمانیان در سال ۱۸۷۶م در بالکان درگیر جنگ شدند؛ جنگی که از هرزگوین آغاز شد و به سرعت به مناطق بوسنی، صربستان و بلغارستان کشیده شد. روسیه از گروه‌های ناسیونالیستی قومی که علیه حاکمیت عثمانی فعالیت می‌کردند حمایت کرد (Karal, 1983: 75). در طول این جنگ، صلیب سرخ به آسیب‌دیدگان صربستان و مونته‌نگرو کمک کرد و هم‌زمان به مجروحان عثمانی نیز یاری رساند.

صلیب سرخ با ارسال نامه‌هایی به استانبول، دولت عثمانی را مطلع کرد که این سازمان کاملاً بی‌طرف بوده و کمک‌ها به هر دو طرف ارائه خواهد شد (OHAC, 1329-1331 H, 26-27). عثمانیان با تأکید بر اینکه عملکرد صلیب سرخ باید فراتر از تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای باشد، پایبندی به قواعد کنفرانس ژنو را مورد توجه قرار دادند، اما هم‌زمان یادآوری کردند که حساسیت‌های مذهبی و فرهنگی سربازان عثمانی نیز باید مدنظر قرار گیرد.

عثمانی‌ها به تدریج به این نتیجه رسیدند یک تشکیلات بهداشتی سازمان‌یافته و مستقل در مقابل سازمان صلیب سرخ ضروری است. تا بتواند در میدان‌های جنگ خدمات امدادی

1. International Committee of the Red Cross

مؤثر ارائه دهد و هم‌زمان نمونه‌ای نوین و الگویی الهام‌بخش برای سایر جوامع مسلمان باشد. امتناع ارتش عثمانی از به‌کارگیری پرچم صلیب سرخ نیز مزید بر علت شد تا ملی‌گرایان عثمانی با انتشار مقالاتی در مطبوعات، ایده‌ها و نام‌های متنوعی برای سازمانی مشابه صلیب سرخ مطرح کنند؛ درنهایت، بر اساس پیشنهاد دکتر کریملی عزیز بیگ، تصمیم گرفته شد همان الگویی که صلیب سرخ روی پرچم سوئیس داشت، روی پرچم عثمانی اجرا شود؛ یعنی هلال ماه قرمز روی زمینه سفید قرار گیرد (Özaydin, 1987: 44)؛ بدین ترتیب، در آوریل ۱۸۷۷م، نهاد جدید رسماً تحت نام «کمیته هلال احمر عثمانی» با مخفف OHAC تأسیس شد (Ibid: 28).

سلطان عبدالحمید دوم جمعیت هلال احمر را پذیرفت و تحت حمایت خود قرار داد. در اولین جلسه اعضای هلال احمر به تاریخ ۱۴ آوریل که در کاخ بشیکتاش برگزار شد، موجودیت آن توسط سلطان به رسمیت شناخته شد و حاجی عارف بیگ به ریاست آن منصوب شد.

تنها چند روز پس از تأسیس، جنگ مستقیم عثمانی و روسیه در آوریل ۱۸۷۷م آغاز شد. جمعیت هلال احمر در دوران نوزایی خود به‌سر می‌برد و برای چنین بحران بزرگی آماده نبود. این شرایط آزمونی جدی برای کسب تجربه در میادین جنگ بود. استانبول با ارسال آیین‌نامه هلال احمر به ژنو، خواستار به‌رسمیت‌شناختن آن به‌وسیله مجامع بین‌المللی شد. صلیب سرخ نیز این موضوع را به کشورهای مختلف ابلاغ کرد. دولت روسیه با وساطت صلیب سرخ اعلام کرد در صورت پذیرش و اجرای کامل مفاد کنفرانس ژنو به‌وسیله عثمانی‌ها، هلال احمر عثمانی را در میدان جنگ به رسمیت خواهد شناخت.

با تشکیل کمیته اجرایی هلال احمر در شرایط جنگی، جمع‌آوری کمک‌های مالی آغاز شد. تنها در مدت کوتاهی، حدود ۷۲ هزار لیره عثمانی از مسلمانان هند و شمال آفریقا و بخش قابل توجهی توسط سیاست‌مداران و خیرین عثمانی به هلال احمر کمک شد. تا پایان جنگ، ۶۱ هزار لیره از این کمک‌ها برای سربازان مجروح و آوارگان هزینه و باقی در بانک عثمانی ذخیره شد (Ryan, 1962: 139). ارتش عثمانی در طول جنگ با روسیه صدمات زیادی متحمل شد و بخش زیادی از قفقاز و بالکان را از دست داد. تعداد بالای

آوارگان و شیوع انواع بیماری‌های عفونی، شرایط امدادسانی را بحرانی‌تر کرده بود. با تمام مشکلات، هلال احمر عثمانی در طول ۱۰ ماه جنگ، ۲۷ بیمارستان ثابت و سیار ایجاد کرد و به حدود ۳۹ هزار بیمار رسیدگی کرد (Hilal-i Ahmer Raporu, Cilt: 3, 1877: 21-36). گزارش‌های بیمارستانی آن دوره نشان می‌دهد که بین ۲۴ تا ۲۶ درصد بیماران جان خود را از دست دادند. در میان این فوتی‌ها، تعدادی پرسنل بیمارستانی و پزشک نیز بودند. علت اصلی مرگ‌ها سوء تغذیه و بیماری‌های عفونی مانند سل، تیفوس و اسهال خونی بوده است (Yurdakul, 2019a: 108-111). پزشکان جوان عثمانی، که بسیاری از آنان در دانشگاه‌های غربی تحصیل کرده یا با پزشکی نوین آشنا بودند، در مراکز هلال احمر از روش‌های نوین برای جراحی آسپتیک^۱ و بیهوشی‌ها استفاده کردند و برای پانسمان از روش فنل^۲ که به نام اسید کربولیک^۳ نیز شناخته می‌شود بهره بردند. این امر به کاهش مرگ‌ومیر پس از جراحی کمک شایانی کرد (Yurdakul, 2019b: 519-521).

۵. تحولات هلال احمر عثمانی در بستر اقتدارگرایی عبدالحمید دوم و مشروطیت دوم

پس از شکست امپراتوری عثمانی در برابر روسیه و تحمیل قرارداد پاریس در سال ۱۸۵۶م، زمینه برای شکل‌گیری سیاست‌های تمرکزگرایانه در دربار فراهم شد؛ در همین راستا، سلطان عبدالحمید دوم با بی‌اعتمادی نسبت به دستاوردهای مشروطیت، به تضعیف نهادهای مستقل و محدودسازی عرصه عمومی پرداخت. در طی سی سال سلطنت او، مشروطیت و پارلمان به حالت تعلیق درآمد و سیاستی مبتنی بر کنترل و سانسور بر جامعه حاکم شد. مبارزه با ارگان‌های جامعه مدنی که میراث دوران تجدد و مشروطیت بودند نیز شدت یافت و در این میان، جمعیت هلال احمر عثمانی نیز از فشارها در امان نماند (Şimşek, 2015: 312-313). عبدالحمید دوم که با واژه «جمعیت» مخالفت داشت، دستور داد نام این نهاد به «اداره هلال احمر»^۴ تغییر یابد (Ada, 2011: 181). هم‌زمان تلاش‌هایی برای توقیف

1. جراحی آسپتیک (Aseptic Surgery) به معنای انجام عمل جراحی در محیطی کاملاً عاری از میکروب‌ها و عوامل عفونی است تا از بروز عفونت در بیمار جلوگیری شود. این مفهوم اساس بهداشت و استریل در جراحی است.

2. فنل Phenol به عمل ضد عفونی‌کننده پوست و وسایل پزشکی پیش از عمل جراحی یا تزریق اطلاق می‌شود.

3. Carboic acid

4. Hilâl-i Ahmer İdaresi

اموال هلال احمر در بانک عثمانی صورت گرفت و ساختار اداری آن دچار فروپاشی شد. آخرین جلسه رسمی جمعیت در ژانویه ۱۸۷۹م برگزار شد و با وجود درخواست‌های مکرر از سلطان برای از سرگیری فعالیت کمیته، هیچ‌گاه چنین مجوزی صادر نشد (OHAC, 1340 H, 29). اعضای جمعیت موقعیت سازمانی خود را از دست دادند و تنها به‌عنوان هیئتی مشورتی، گه‌گاه مورد مراجعه قرار می‌گرفتند.

با وجود این محدودیت‌ها، در سال ۱۸۸۴م حاجی رؤف بیگ به نمایندگی از جمعیت در سومین کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ شرکت کرد؛ اما به دلیل حمایت‌نکردن دولت عثمانی، این حضور نتوانست به احیای جایگاه پیشین جمعیت بینجامد و فعالیت‌های آن در عمل به مدت بیست سال متوقف شد (Akgün, 2000: 30).

آغاز جنگ عثمانی با یونان در سال ۱۸۹۷م و پیامدهای انسانی آن، دولت را واداشت تا برای کمک به مجروحان جنگی، بار دیگر فعال‌سازی هلال احمر را در دستور کار قرار دهد. با آزادسازی منابع مالی، اعضای پیشین گرد هم آمدند و اقدام به جمع‌آوری ملزومات پزشکی، از جمله دارو برای جبهه‌ها کردند. آنان با راه‌اندازی فراخوان عمومی، دو کشتی برای انتقال مجروحان از تسالی به استانبول اجاره کردند (Türkiye Hilal-i Ahmer Mecmuası, 1927: 140)؛ باین‌حال، این فعالیت‌ها موقتی بود و تداوم نیافت.

نخبگان فکری عثمانی در پی آن برآمدند که تشکیلاتی منسجم و دائمی برای هلال احمر ایجاد کنند تا بتوان در شرایط بحرانی از آن بهره گرفت. حتی طرح‌هایی برای اعزام نیروهای بی‌طرف هلال احمر به جنگ روسیه و ژاپن مطرح شد، اما این تلاش‌ها نیز به سبب مخالفت‌های عبدالحمید ناکام ماند (Besim, 1328 H: 19).

با وقوع مشروطیت دوم عثمانی و کاهش قدرت سلطان عبدالحمید دوم، زمینه برای احیای هلال احمر فراهم شد؛ در نتیجه، روند بازسازی جمعیت آغاز شد. آتش‌سوزی گسترده منطقه آکسارای استانبول در سال ۱۹۱۱م فرصتی بود تا توانایی‌های هلال احمر پس از سال‌ها رکود بار دیگر آشکار شود. این حادثه که منجر به نابودی ۲۴۰۰ خانه شد، بازتاب گسترده‌ای در افکار عمومی یافت. روزنامه‌های تازه از قید سانسور رها شده، آن را پوشش گسترده دادند و کمک‌های مردمی از سراسر ایالات به استانبول سرازیر شد (Öksüz, 2020: 122-123).

با حمایت عالی‌ترین مقامات حکومتی، یک بسیج عمومی برای امدادرسانی و مهار آتش‌سوزی شکل گرفت. جمعیت هلال احمر که با نام جدید «سازمان احیای جمعیت هلال احمر» فعالیت خود را از سر گرفته بود، همراه با سازمان نوبنیاد آتش‌نشانی عثمانی، مسئولیت امدادرسانی به آسیب‌دیدگان را برعهده گرفت (Tural, 2004: 75). این جمعیت چند کمیته اضطراری تشکیل داد و رسیدگی به بیماران، تهیه غذا و ایجاد سرپناه برای آوارگان را سازمان‌دهی کرد. با ارسال درخواست کمک به ژنو، شعب مختلف صلیب سرخ جهانی نیز کمک‌های خود را روانه استانبول کردند (Kızılay ve Kızılhaç'ın Milletlerarası Kaynakları, 1964: 19).

عملکرد موفق هلال احمر در این حادثه سبب شد مشروطه‌خواهان در سال ۱۹۱۱م گام‌های جدی‌تری برای بازآفرینی و نهادینه‌سازی آن بردارند. به گفته برخی پژوهشگران، همین سال را می‌توان سال واقعی تأسیس هلال احمر عثمانی دانست (Çapa, 2010: 11). به دستور وزیر اعظم، کمیسیونی متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های نیروی دریایی، جنگ، امور داخلی، امور خارجه، آموزش و پرورش و بهداشت تشکیل شد تا پیش‌نویس اساسنامه‌ای جامع برای هلال احمر تدوین کند (Salname, 1913-15: 34-35).

در این دوره، با ایجاد ساختارهای جدید از جمله شعبه بانوان، بودجه‌ای مستقل برای سازمان اختصاص یافت؛ اقدامی که پیش از آن سابقه نداشت؛ همچنین ساختمانی مجهز به عنوان مرکز فعالیت‌های جمعیت تعیین شد. به پیشنهاد دربار و با حمایت سلطان، ولیعهد یوسف عزت‌الدین افندی به ریاست افتخاری هلال احمر منصوب شد و تصمیم گرفته شد شعب مختلف آن در ایالات گوناگون سازماندهی شود (İzğöer, 2013: 36).

جمعیت هلال احمر برای ارتقای سطح حرفه‌ای خود، به آموزش پزشکان و جذب متخصصان برجسته پرداخت. بسیاری از پزشکان نامدار عثمانی به این نهاد پیوستند و با برگزاری سخنرانی‌ها و نگارش مقالات، در جهت آگاه‌سازی جامعه تلاش کردند؛ همچنین، مشارکت زنان در فعالیت‌های جمعیت موجب افزایش اعتبار اجتماعی آن در میان جوانان و آزادی‌خواهان شد. همسران مقامات بلندپایه نیز کمک‌های مالی قابل توجهی به جمعیت ارائه کردند.

هلال احمر در راستای تقویت منابع مالی، اقدام به ایجاد کارگاه‌های صنایع دستی زنان کرد تا ضمن اشتغال‌زایی، نیازهای خود به ملزوماتی چون لباس، جوراب، ملحفه و دستکش را نیز تأمین کند (Sezer, 2014: 314). دریافت حق عضویت و کمک‌های مالی بین‌المللی از کشورهایمانند انگلستان، فرانسه و آمریکا از دیگر راهکارهای این جمعیت برای تأمین نقدینگی بود (Salname, 1913-15: 308).

۶. جنگ طرابلس و آزمون جدی هلال احمر (۱۹۱۱-۱۹۱۲)

هنوز پنج ماه از آغاز فعالیت دوباره هلال احمر عثمانی نگذشته بود که جنگی ویرانگر بر این نهاد و کشور سایه انداخت. در اواخر سال ۱۹۱۱م، ایتالیا حمله خود را به طرابلس و بنغازی آغاز کرد. عثمانی‌ها که در سال‌های اخیر سرزمین‌های گسترده‌ای را از دست داده و قراردادهای سنگینی را متحمل شده بودند، تمایلی به تجربه شکست دیگر در دولت نوپای مشروطه نداشتند و تمام قوای خود را برای مقابله با ایتالیا بسیج کردند (Barclay, 1912: 48-49).

دولت عثمانی کارزار تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد تا جنبه‌های معنوی و میهن‌پرستانه جنگ را برجسته و از مسلمانان سراسر جهان کمک‌های مادی و نیروهای داوطلب جمع‌آوری کند (Hanioglu, 1989: 76). در این راستا، علمای مسلمان با صدور فتاوای جهادی علیه ایتالیا، سعی کردند جهان اسلام را برای حمایت از عثمانی بسیج کنند (Bayar, 1967: 34).

هلال احمر عثمانی نیز به ابزاری تبلیغاتی بدل شد؛ از آنجا که بخش زیادی از جمعیت طرابلس و اطراف آن را قبایل مسلمان تشکیل می‌دادند، نشان هلال نه تنها سمبل کمک‌های بهداشتی بود، بلکه به وحدت مسلمانان در عرصه سیاسی و مذهبی نیز کمک می‌کرد و افکار عمومی جهان اسلام را با عثمانی‌ها همراه می‌ساخت (Missionary Herald, 1911: 552). تونس و مصر، همسایه طرابلس و از حامیان عثمانی، از این پیام‌ها تأثیر پذیرفتند؛ در مقابل، صلیب سرخ تاریخی نماد مسیحیت بود و نشان هلال انگیزه مذهبی قوی‌تری برای مسلمانان فراهم می‌کرد. عثمانی‌ها از این نماد استفاده گسترده کردند. وزارت جنگ عثمانی به مجاهدین طرفدار عثمانی و قبایل طرابلس دستور داد از چادرهای سفید منقش به نشان هلال

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول | ۳۹

استفاده کنند تا نیروهای امدادی قابل شناسایی باشند (8: belge no, 7: klasör no, TKA¹)؛ همچنین نیروهای امدادی موظف شدند بازوبندهای سفید با نشان هلال احمر بر بازوی خود ببندند (تصاویر شماره ۱ و ۲).



تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲

1. Türk Kızılayı Arşivi. Ankara, Turkey: Türk Kızılayı (TKA)

در سطح بین‌المللی، اگرچه هلال احمر عثمانی برای اعضای کنوانسیون ژنو شناخته شده بود، اما هنوز به‌طور رسمی توسط همه کشورهای تصویب نشده بود. در کنفرانس صلیب سرخ در واشینگتن، ۱۰ می ۱۹۱۲م، با درخواست رسمی عثمانی، هلال احمر به‌عنوان نیروی امدادی به رسمیت کامل شناخته شد (Akgün, 2000: 31-32). صلیب سرخ از ایتالیا خواست تا نیروهای هلال احمر را در دریا و خشکی محترم بشمارد و به رسمیت بشناسد، و ایتالیا پذیرفت مشروط بر آنکه عثمانی نیز به نیروهای صلیب سرخ ایتالیا احترام بگذارد؛ با این حال، هر دو طرف بارها این تعهد را نقض کردند (Beehler, 2014: 72).

تشکیلات هلال احمر با مشکلات جدی روبه‌رو بود؛ تجهیزات کافی، شامل وسایل جراحی، دارو، برانکارد، آمبولانس و چادر وجود نداشت و کمبود پزشک و پرستار نیز به مشکلات افزوده بود (Ataç, 2000: 258). با آغاز جنگ، تنها شش پزشک نظامی عثمانی و پنج پزشک داوطلب فرانسوی در طرابلس حاضر بودند و با پیشروی سریع قوای ایتالیا، مجبور شدند امکانات خود را رها و عقب‌نشینی کنند (Salname (1913-15): 100).

دولت عثمانی تبلیغات گسترده‌ای را در روزنامه‌ها و مجلات آغاز و از نیروهای داوطلب پزشکی دعوت کرد تا به سربازان یاری رسانند (TKA, klasör no: 7, belge no: 8; BOA, BEO 4049/300611, belge no: 18). دامنه این تبلیغات به دانشگاه‌ها و کشورهای مسلمان دیگر نیز کشیده شد. برای داوطلبین حقوق در نظر گرفته شد و حتی برخی داوطلبان مسیحی از خارج نیز به هلال احمر پیوستند. وزارت جنگ برای آن‌ها آیین‌نامه‌ای تدوین کرد تا با بستن بازوبند هلال و همراه داشتن مدارک هویتی، اجازه فعالیت داشته باشند (Yıldırım, 2014: 103).

با وجود داوطلبان داخلی و خارجی، تعداد پرسنل و امکانات پزشکی برای رسیدگی به مجروحان کافی نبود. شایعه‌ای نیز منتشر شد که به دلیل کمبود وسایل پزشکی، بر روی زخم مجاهدین روغن داغ ریخته می‌شود تا خونریزی را متوقف کنند (Aksoley, 2009: 72). هلال احمر برای جبران کمبود نیرو، دوره‌های کوتاه آموزشی برای اعراب و داوطلبان محلی برگزار و چندین شاخه بهداشتی ایجاد کرد. زنان نیز به صورت محدود در پرستاری و خدمات پشتیبانی نظیر جوشاندن آب، تهیه غذا و شست‌وشو مشارکت داشتند (Shwerib, 1989: 129).

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول | ۴۱

مسافت طولانی بین استانبول و طرابلس، حمل و نقل تجهیزات پزشکی و مجروحان را دشوار می‌کرد. مسیر زمینی از صحرای مصر و تونس می‌گذشت و استفاده از اسب و شتر برای تجهیزات سنگین لازم بود. مسیر دریایی از طریق مدیترانه نیز به دلیل حملات ایتالیایی‌ها و کمبود کشتی، چالش برانگیز بود؛ در نتیجه، انتقال نیرو از استانبول به طرابلس تقریباً یک ماه طول می‌کشید؛ و این در صورتی بود که نیروها بر اثر بیماری، سوء تغذیه یا حمله دشمن کشته نمی‌شدند (Şerif, 1999: 242).

یکی دیگر از مشکلات، پایبند نبودن ایتالیا به مفاد کنفرانس ژنو بود؛ هر دو طرف در خشکی و دریا نیروهای امدادی را مورد حمله قرار می‌دادند. ایتالیا ادعا می‌کرد هلال احمر در ظاهر برای کمک فعالیت می‌کند، اما در اصل سربازانی هستند که لباس امدادگر بر تن دارند؛ در واقع، گاهی افسران ترک در لباس پزشک یا امدادگر و با مدارک هویتی تغییر یافته، به طرابلس می‌رفتند (Özbay, 1976).

با کمبود کشتی‌های امدادی، دولت عثمانی ناچار شد برخی کشتی‌های نظامی را به کشتی‌های امدادی تغییر کاربری دهد و پرچم هلال احمر بر آنها نصب کند؛ حتی از کشتی‌های بی‌طرف نیز برای انتقال تجهیزات و پرسنل استفاده شد، اما این اقدامات مانع حمله به کشتی‌هایی مانند کایسری، کارتاژ و مانویا نشد (BOA, BEO 4049/300612, belge no: 3). هلال احمر عثمانی بارها اعتراض خود را به صلیب سرخ اعلام کرد و این اعتراض‌ها به کنفرانس واشینگتن رسید. (Besim, 1328 H: 8)

چالش مالی نیز جدی بود؛ منابع محدود به کمتر از بیست هزار لیره می‌رسید. کمک‌های نقدی مسلمانان هند، آفریقای جنوبی، انگلستان، مصر، الجزایر، تونس و بوسنی، در مجموع حدود صد هزار لیره برآورد شد (Macar, 2017: 963). صلیب سرخ فرانسه، بریتانیا، روسیه و آلمان نیز خدمات و تجهیزات پزشکی فراهم کردند (Tetik, 2013: 49). با وجود کاستی‌ها، هلال احمر عثمانی چندین بیمارستان ثابت و صحرایی برپا و با بیماری‌های مسری مقابله کرد و سربازان و مردم محلی از خدمات آن بهره‌مند شدند؛ از ختنه کودکان تا درمان بیماری‌های عفونی و مراقبت‌های عمومی (Shwerib, 1989: 125). مصطفی کمال پاشا نیز یکی از مجروحینی بود که هلال احمر درمان وی را بر عهده گرفت (Çelebi, 2018: 746).

در مجموع، جنگ طرابلس نقطه عطفی در تاریخ هلال احمر عثمانی به‌شمار می‌رود؛ این نهاد به سازمانی دائمی و مستقل تبدیل شد که فعالیت‌های آن فراتر از عثمانی گسترده شد و مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفت.

۷. هلال احمر عثمانی و مدیریت بحران آوارگان در جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳)

جنگ طرابلس صدمات جبران‌ناپذیری بر بدنه امپراطوری عثمانی وارد کرد. ضعف ساختاری ارتش و اختلافات سیاسی گسترده در داخل کشور و حمایت قدرت‌های غربی از جنبش‌های ملی‌گرایانه در بالکان، سبب شد تا ائتلافی از قومیت‌های مخالف عثمانی شکل گیرد و سرانجام صربستان و مونته‌نگرو در سال ۱۹۱۲ میلادی علیه امپراتوری عثمانی اعلان جنگ کنند. عثمانی‌ها در وضعیتی اسفناک قرار داشتند و ارتش در جبهه‌های مختلف متحمل شکست‌های پی‌درپی شد. با پیوستن یونانی‌ها و بلغارها، مشکلات سیاسی و نظامی عثمانی‌ها دوچندان و شکاف‌های اجتماعی و قومی میان مسلمانان ترک و سایر قومیت‌ها عمیق‌تر شد، چالشی که به مهاجرت گسترده مردم ترک و مسلمانان از مناطق جنگی به سمت استانبول و آناتولی غربی انجامید (Çapa, 1990: 103). شمار مهاجرانی که از بیم جان و مال وطن خود را ترک کردند، به حدود دو میلیون نفر می‌رسید که بخش عظیمی از آنان به تدریج وارد استانبول شدند (Cemal Paşa, 1959: 85). در میان آوارگان، تعداد زیادی سرباز مجروح، زنان باردار، کودکان بی‌سرپرست، روستاییان و عشایر به چشم می‌خوردند؛ همچنین بسیاری از آنان دام‌ها و اثاثیه خود را همراه داشتند که بر مشکلاتشان می‌افزود.

از همان روزهای ابتدایی جنگ، جمعیت هلال احمر جلسات متعددی برگزار کرد تا سیاست‌ها و راهبردهای آینده خود را برنامه‌ریزی کند؛ در ابتدا، بیشتر اعضا بر این باور بودند که این جمعیت تنها برای امدادسانی در میادین جنگ آموزش دیده و به تنهایی قادر به کمک به مهاجران آواره نخواهد بود (Özaydin, 2002: 694)؛ در نهایت در سطح ملی تصمیم گرفته شد اداره‌ای تحت عنوان «اداره مهاجرت» ایجاد شود تا با مشارکت هلال احمر، وزارت داخله، پلیس و شهرداری‌ها، وظیفه انتقال، اسکان، تأمین غذا، بهداشت و اشتغال آوارگان را برعهده گیرد؛ هرچند نقش اصلی به هلال احمر محول شد (Macar, 2010: 203).

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول | ۴۳

با افزایش بودجه، هلال احمر اقلام کمکی را به شهرهایی که در تصرف دشمن بودند ارسال کرد تا امدادسانی از مبدأ آغاز شود. گروه‌های امدادی در استانبول شروع به ارائه کمک‌های نقدی، غذا، سرپناه و پوشاک به مهاجران کردند و اولویت را به کسانی دادند که در استانبول یا اطراف آن خویشاوندی نداشتند (Halaçoğlu, 1995: 83). از طریق ثبت نام آوارگان، هلال احمر یک جامعه آماری ایجاد کرد تا بتواند مدیریت منابع و خدمات را بهبود بخشد و همچنین افراد مفقود و اسیر را شناسایی کرده و وضعیت آنان را به خانواده‌هایشان اطلاع دهد (TKA, klasör no: 280, belge no: 159).

اسکان موقت آوارگان یکی از مهم‌ترین چالش‌ها بود؛ شهرداری‌ها قادر به تأمین مسکن انبوه برای این تعداد مهاجر نبودند و هلال احمر ناگزیر آن‌ها را در مساجد، مسافرخانه‌ها، چادرهای موقت، صدقه‌خانه‌ها، اقامتگاه‌های دراویش و مدارس اسکان داد. در مساجد تاریخی استانبول، همچون مسجد سلطان احمد، ایاصوفیه، مسجد ایوب سلطان و ۷۹ مسجد دیگر، هزاران مهاجر خسته و گرسنه اسکان داده شدند (TKA, klasör no: 72, belge no: 64). ایستگاه‌های راه‌آهن مهم‌ترین وسیله انتقال آوارگان، مجروحان و خدمات پزشکی به جبهه‌ها بود.

با حملات دشمن و اختلال در خطوط ریلی، هلال احمر از روش‌های جایگزین مانند کرایه کامیون و استفاده از حیوانات باربر بهره برد و در اسکله‌های دریایی بسیج گسترده‌ای انجام داد تا عملیات بارگیری، تخلیه و انتقال با کمترین زمان ممکن انجام شود (TKA, klasör no: 12, belge no: 108). برای تأمین غذای مهاجران، هلال احمر با بهره‌گیری از جامعه آماری، کوپن‌های غذایی توزیع کرد تا عدالت و نظم در توزیع رعایت شود و آشپزخانه‌های سیار در مقابل مساجد ایجاد شد تا روزانه هزاران قرص نان به آوارگان برساند (Ömer, 2009: 116-121)؛ همچنین سوپ‌خانه‌ها و چایخانه‌های سیار در نقاط مشخص ایجاد شد تا سوپ و چای گرم برای سربازان و آوارگان فراهم شود (Noyan, 1956: 8). آمارها نشان می‌دهد روزانه تنها در استانبول پانزده هزار غذای گرم توزیع می‌شد که هزینه هفتگی آن بالغ بر دو هزار لیره بود (TKA, klasör no: 989, belge no: 2).

مدیریت بیماری‌ها و مهار گسترش امراض عفونی از دیگر چالش‌های هلال احمر بود. بیماری‌های حبسه، تیفوس، آبله و وبا شایع‌ترین بیماری‌های میان آوارگان بودند. سوءتغذیه و آب آشامیدنی ناسالم سبب شد و با به سرعت گسترش یافته و به دیگر بخش‌های جامعه سرایت کند (Kuntman, 2010: 65). برای مقابله با این وضعیت، هلال احمر کمیته مستقلی به نام «جمعیت سلامت مهاجرین» تشکیل داد و واکسیناسیون عمومی و مبارزه با بیماری‌های شایع را برعهده گرفت (TKA, klasör no: 258, belge no: 2.1). واکسیناسیون آبله در اولویت قرار گرفت و کارت واکسن میان آوارگان توزیع شد. کسانی که کارت واکسیناسیون نداشتند، اخطار دریافت کردند که در صورت دریافت نکردن واکسن، سهمیه نان آن‌ها قطع خواهد شد (Ağanoğlu, 2001: 250).

با افزایش تعداد بیماران، مراکز درمانی موجود کافی نبودند و ساخت بیمارستان‌های جدید و موقت؛ همچنین تغییر کاربری برخی ساختمان‌ها به درمانگاه، در دستور کار قرار گرفت (TKA, klasör no: 137, belge no: 5). هلال احمر در شهرهای مختلف از جمله استانبول، سلانیک، ادرنه، باندیرما، ایوانینا، اسکودرا، اسکوپیه و چند شهر دیگر بیمارستان ایجاد کرد و این بیمارستان‌ها به داروخانه و رخت‌شورخانه مجهز شدند. هر بیمارستان دارای پرسنل پزشکی و اداری مشخصی بود (İzgoer, 2013: 109-110). ظرفیت بیمارستان‌ها معمولاً بین صد تا دویست تخت بود، اما در موارد بسیاری به دلیل تراکم بیماران، ظرفیت بیشتری استفاده می‌شد. تجربه جنگ‌های بالکان همچنین به هلال احمر کمک کرد جایگاه خود را به‌مثابه یک سازمان مؤثر تثبیت کند و در میان مردم محبوب شود، عملکردی که در جنگ جهانی اول نیز منجر به حمایت اجتماعی گسترده‌تر شد.

۸. جنگ جهانی اول و هلال احمر

در آستانه جنگ جهانی، هلال احمر با تکیه بر تجربه جنگ‌های پیشین، یک سیستم یکپارچه بیمارستانی را با شرح وظایف با هدف نزدیکی به استانداردهای جهانی ترسیم کرد. این آیین‌نامه‌ها، اصول دقیقی برای واحدها، بیمارها، پزشکان، جراحی‌ها، لباس‌ها، داروها، سرم‌ها و به‌صورت کلی برای هر شرایط بحرانی پیش‌بینی کرده بود (ATASE,

BDH, Kl. 4581, Dos. 8, Fih. 1-101) بر طبق این برنامه، معاینه پزشکی سربازان پیش از اعزام به جنگ الزامی شد. سربازان واکسیناسیون می‌شدند، به آن‌ها کارت واکسن داده می‌شد و بیماری‌های احتمالی آن‌ها مورد رصد قرار می‌گرفت. در طول جنگ نیز پزشکان موظف بودند خون سربازان بیمار را زیر میکروسکوپ معاینه کنند و در صورت مشاهده هرگونه بیماری عفونی، سرباز را از واحد جدا کنند تا بیماریش به دیگر سربازان سرایت نکند (Esenkaya, 2011: 29). به پزشکان و پرسنل آموزش داده شده بود به‌دقت به این اصول احترام بگذارند؛ همچنین برای جلوگیری از تداخل وظایف، با وزارت‌خانه‌های دیگر نظیر ارتش و بهداشت هماهنگی‌های کاملی انجام شده بود.

با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴م، دولت عثمانی در حمایت از آلمان، وارد جنگ شد. هلال احمر بر طبق دستورالعمل‌های خود، در هماهنگی با ارتش و در امتداد تحرکات نیروهای نظامی حرکت می‌کرد و با استقرار مراکز خود در پشت جبهه، نقش ترابری پزشکی را برعهده داشت.

در جبهه قفقاز، انورپاشا با ۱۵۰ هزار نفر به روسیه حمله کرد. چنین حمله بزرگی، نیازمند امکانات امدادی زیادی بود. به هلال احمر دستور داده شد یک بیمارستان سیار پانصد تخت‌خوابی در پشت جبهه یعنی در ارزروم آماده کند (Armaoğlu, 1984:112) در قفقاز، ارتش عثمانی متحمل شکست‌های زیادی از روسیه شد و هلال احمر با مراجعه انبوهی از سربازان گرسنه، خسته، سرمازده و بیمار مواجه شد. شیوع بیماری تیفوس در میان سربازان، مشکلات کادر امدادی را دوچندان کرد؛ به‌طوری که برخی از امدادگران بر اثر تیفوس جان خود را از دست دادند (OHAC, 1330-1334 H, s.61-62). در همین راستا، هلال احمر یک آزمایشگاه باکتری‌شناسی در ارزروم افتتاح کرد تا بتواند تیفوس را مهار کند، اما با پیشروی قوای روسیه و تصرف ارزروم، هلال احمر ناچار شد بخش بزرگی از تجهیزات خود را رها کند و به ارزنجان و سپس به قیصریه و سیواس عقب‌نشینی کند (OHAC, 1330-1334 H, s.5-6). تغییرات مداوم محل‌های استقرار و نبود شرایط استفاده هلال احمر از راه‌آهن، منجر شد بخش زیادی از تجهیزات پزشکی

از بین برود و یا به دست روس‌ها بیفتند. با پیشروی روس‌ها، تعداد آوارگان و مجروحین افزایش پیدا کرد. هلال احمر در سیواس یک بیمارستان کوچک و یک مرکز آزمایشگاهی ایجاد کرد تا واکسن هاری، واکسن تب و سرم تولید کند. شیوع وبا و مالاریا در منطقه ساحلی سامسون تا ترابوزان، چالش جدیدی بود که هلال احمر ناچار بود با آن مقابله کند (Sari, 2023: 166-167).

در جبهه خاورمیانه، جمال پاشا وزیر دربار عثمانی که مدیریت ارتش چهارم عثمانی‌ها را برعهده داشت، با نیروهای انگلیسی در اورشلیم درگیر شد. هلال احمر در نزدیکی کانال سوئز و صحرای سینا مستقر شد. جمعیت مجهز به دستگاه اشعه ایکس و تجهیزات آزمایشگاهی باکتری‌شناسی بود. هدف این بود در سریع‌ترین زمان ممکن سرم و واکسن برای ارتش تولید شود و مبارزه با تراخم و تیفوس به روش بهتری صورت پذیرد (Armaoğlu, 1984:113)؛ همچنین هلال احمر با ایجاد حمام‌های صحرایی متعدد و قراردادن لباس سربازان به مدت بیست دقیقه در مواد ضدعفونی‌کننده سعی می‌کرد سلامت سربازان را در جبهه در شرایط بهتری قرار دهد و از شیوع بیماری جلوگیری کند (Tanin, gazetesi, 28 Haziran 1915, nr. 2344, s 3).

با تصرف غزه و اورشلیم توسط انگلستان، پشتیبانی ارتش عثمانی و بیمارستان‌های هلال احمر چندین بار مورد حمله قرار گرفت که در طی آن، تعدادی از مجروحین جنگی و پرستاران کشته شدند (OHAC, 1330-1334 H, s. 14) با مسدود شدن راه‌ها، شرایط به‌حدی برای امدادگران سخت شده بود که قادر نبودند حتی ابتدایی‌ترین تجهیزات پزشکی نظیر پنبه را تأمین کنند (ATASE, A, ds.153/21, 1915)؛ بنابراین هلال احمر ناچار شد بیمارستان‌های صحرایی و تجهیزات باقی‌مانده را نابود و به دمشق عقب‌نشینی کند تا به دست دشمن نیفتند. در دمشق نیز ارتش عثمانی شکست خورد و انگلیسی‌ها با تصرف بیمارستان هلال احمر، مجروحین را به اسارت درآوردند.

در جبهه چاناق قلعه، در سال ۱۹۱۵م، جنگی تمام عیار میان متفقین و عثمانی‌ها در شبه‌جزیره گالیپولی درگرفت. هدف متفقین تصرف تنگه داردانل و پیشروی به سمت استانبول و در نهایت کنترل کامل بر تنگه‌ها بود. هنگامی که متفقین در دریا شکست

تحول نهادی و کارکردی جمعیت هلال احمر در امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول | ۴۷

خوردند، از مسیرهای زمینی حملات خود را تشدید کردند؛ در نتیجه درگیری‌ها، سربازان مجروح و بیمار به طرز چشمگیری افزایش پیدا کرد (Sezer, 2015: 55).

هلال احمر به منظور تسریع خدمات‌رسانی و جلوگیری از ازدحام جمعیت، واحدهای کوچکی را در پشت جبهه با ظرفیت پانزده تخت و چهار پزشک ایجاد کرده بود تا به سربازانی که زخم آن‌ها سطحی بود و به جراحی‌های سرپایی نیاز داشتند، رسیدگی کند و چنانچه سربازی نیاز به جراحی پیشرفته داشت و یا حالش وخیم بود، او را با خودروهای هلال احمر، به بیمارستان چاناق قلعه انتقال می‌دادند. این مراکز کوچک با این هدف ایجاد شد تا در صورت حمله دشمن، جمع‌آوری کمپ با سرعت بیشتری صورت بگیرد و چابکی سازمانی در هلال احمر تقویت شود (ATASE, BDH, KI. 4581, Dos. 8, Fih. 1-101).

در بیمارستان‌های هلال احمر، مجروحین با توجه به میزان صدمات دسته‌بندی می‌شدند. پرونده پزشکی پس از تکمیل، به گردن آن‌ها آویخته می‌شد و کسانی که نیاز به جراحی داشتند در نوبت اتاق عمل قرار می‌گرفتند. استفاده از مورفین زیر زبانی کاربردی‌ترین دارویی بود که درد مجروحین را تسکین می‌داد؛ به همین دلیل به سرعت میزان موجودی مورفین هلال احمر کاهش پیدا کرد (ATASE, BDH, KI. 4627, Dos. 83, Fih. 23).

یکی دیگر از اقدامات هلال احمر، بهره‌گیری از دستگاه خشک‌کن جدید بود که وسیله‌ای ارزشمند و کمیاب محسوب می‌شد؛ این دستگاه با استفاده از بخار، لباس‌های سربازان را تمیز و آلاینده‌های آن‌ها را از بین می‌برد (Holding, 2015: 69). وجود این دستگاه به هلال احمر اجازه می‌داد پرسنل خود را به‌جای شست‌وشوی مداوم لباس‌ها، در بخش‌های دیگر به کار بگیرد. با فرسایشی شدن جنگ، هلال احمر با هدف بالابردن روحیه سربازان، بین آن‌ها در سنگرها پرتقال، توتون و سیگار توزیع کرد (Gül, Uluğtekin, 2013: 19).

بیمارستان چاناق قلعه، با علائم هلال احمر پوشانده شده بود و نقشه آن در اختیار متفقین قرار گرفته بود، اما متفقین با هواپیما و بالن برخلاف قوانین بین‌المللی، بارها آن را بمباران کردند (BOA, HR., SYS., 2413/60-1). این جنایت جنگی محدود به چاناق

قلعه نبود و در مراحل بعدی بیمارستان‌های دیگر منطقه از جمله مایدوس بمباران شدند که در طی آن تعداد زیادی از پرسنل و سربازان مجروح کشته شدند. در جبهه ایران، هلال احمر چندین مرکز درمانی در ساوجبلاغ و کرمانشاه ایجاد کرد و از نیروهای طرفدار خود درخواست کرد تا کمک‌های مالی و جنسی خود را به این مراکز برسانند. ثروتمندان و افراد پرنفوذی که طرفدار عثمانی بودند، قصد داشتند به هلال احمر کمک کنند، اما همواره نگران عکس‌العمل حاکمان ایرانی منطقه بودند. عاصم بیگ سفیر عثمانی در تهران پس از مذاکراتی که با رهبران سیاسی ایران انجام داد، آن‌ها را مجاب کرد در این زمینه بی‌طرف باشند و مانع کمک اتباع ایرانی به هلال احمر نشوند (BOA, HR. SFR. (20), 123/4. Lef:1).

هلال احمر عثمانی همچنین با جمع‌آوری منابع مالی از مجاهدینی که به جهاد اکبر پیوسته بودند، به کمک اتباع فقیر عثمانی و مجروحین جنگی غرب ایران رفت؛ همچنین البسه‌ای مانند جوراب، دستکش و لباس که توسط مردم داوطلب برای هلال احمر تولید شده بود، بین مجاهدین توزیع شد (Ibid). روس‌ها هلال احمر را متهم می‌کردند که با جمع‌آوری منابع مالی، آن‌ها را در اختیار مجاهدین قرار می‌دهد تا علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها بجنگند؛ اتهامی که سفیر عثمانی آن را بی‌اساس می‌دانست. درمقابل روسیه نیز پایگاه‌های صلیب سرخ خود را در شمال غرب ایران فعال کرد و به جمع‌وری کمک از مردم پرداخت (Ayaydin, 2016: 111). با شکست کامل نظامی عثمانی و فروپاشی امپراطوری عثمانی، هلال احمر فصل جدید و متفاوتی را در جنگ‌های استقلال با حضور مصطفی کمال پاشا برعهده گرفت.

۹. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که جمعیت هلال احمر عثمانی، به‌عنوان نخستین سازمان امدادی مدرن در جهان اسلام، محصول تعامل پیچیده میان سیاست‌های دولتی، سنت‌های اسلامی خیرخواهانه و جریان‌های تجدیدخواهی در دوران مشروطیت و تنظیمات عثمانی بود. شکل‌گیری این نهاد نه تنها پاسخی به نیازهای فوری نظامی و

انسانی بود، بلکه بازتاب تحولات نهادی و تلاش برای همگام‌سازی ساختارهای اجتماعی و سیاسی با استانداردهای بین‌المللی نیز محسوب می‌شد.

تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که هلال احمر عثمانی، با وجود فشارهای سیاسی دوره سلطان عبدالحمید دوم و محدودیت‌های ناشی از اقتدارگرایی، توانست ظرفیت‌های خود را توسعه دهد. این نهاد با ایجاد شبکه‌های امدادی، منابع مالی متنوع و به‌کارگیری تخصص پزشکی نوین، نقش مؤثری در مدیریت بحران‌های نظامی و انسانی ایفا کرد. تجربه جنگ‌های بالکان و طرابلس، سپس جنگ جهانی اول، هلال احمر را به سازمانی حرفه‌ای، انعطاف‌پذیر و دارای قابلیت پاسخ‌گویی به بحران‌های گسترده تبدیل کرد.

در عرصه اجتماعی، هلال احمر عثمانی موجب گسترش مشارکت مردمی، به ویژه نقش‌آفرینی زنان و طبقات تحصیل‌کرده شد. ایجاد شعب متعدد، بیمارستان‌ها و کمیته‌های تخصصی، نظامی‌گری و امدادگری را با الزامات اخلاقی و فرهنگی جامعه عثمانی تلفیق کرد. انتخاب نماد هلال به جای صلیب نیز تأکیدی بر هویت اسلامی و تلاش برای ایجاد الگویی بومی و الهام‌بخش در جهان اسلام بود.

از منظر نهادی، هلال احمر عثمانی نمونه‌ای شاخص از نهادسازی مدنی در جوامع اسلامی متأثر از مدل‌های بین‌المللی به‌شمار می‌رود؛ این نهاد با تطبیق میان سنت و مدرنیته، عملکرد خود را در حوزه‌های امدادی، بهداشتی و مدیریت بحران تثبیت و نهادینه کرد. تجربه آن، علاوه بر تأثیر مستقیم بر زندگی مردم عثمانی، الگویی برای تأسیس جمعیت‌های مشابه در سایر کشورهای اسلامی فراهم کرد و نشان داد که نهادهای مدنی می‌توانند حتی در ساختارهای اقتدارگرا و بحران‌زده نیز نقش فعال و اثرگذار داشته باشند.

نتایج بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که هلال احمر عثمانی تا پایان جنگ جهانی اول توانست از یک نهاد نوپا و محدود به فعالیت‌های پزشکی نظامی، به سازمانی منسجم با ظرفیت‌های گسترده امدادی، بهداشتی و مدیریت بحران تبدیل شود. با بهره‌گیری از تجربه جنگ‌های بالکان، جنگ طرابلس و ابتدای جنگ جهانی، ساختار تشکیلاتی خود را بهبود بخشید، شبکه‌های امدادی و بیمارستان‌های سیار و ثابت را توسعه داد و آموزش پرسنل و

متخصصان پزشکی را به صورت حرفه‌ای سازماندهی کرد؛ علاوه بر فعالیت‌های نظامی، هلال احمر عثمانی در مدیریت بحران‌های انسانی ناشی از آوارگی و شیوع بیماری‌ها نقش مؤثری ایفا و با ایجاد کمیته‌های تخصصی و بهره‌گیری از آمارگیری دقیق، خدمات سازمان‌یافته‌ای به آوارگان ارائه کرد. مشارکت فعال زنان، طبقات تحصیل‌کرده و جامعه مدنی نیز نشان‌دهنده سازگاری این نهاد با نیازهای اجتماعی و فرهنگی امپراتوری عثمانی و ارتقای مشروعیت آن در میان مردم بود.

به این ترتیب، هلال احمر عثمانی نه تنها الگویی موفق برای مدیریت بحران در دوره جنگ و فاجعه انسانی شد، بلکه تجربه آن زمینه‌ساز شکل‌گیری و توسعه سازمان‌های مشابه در جهان اسلام شد. این نهاد نشان داد که ترکیب سنت‌های اسلامی با اصول نوین امدادسانی و نهادسازی می‌تواند نهادی پایدار، مؤثر و با قابلیت پاسخ‌گویی به بحران‌های گسترده ایجاد کند.

فهرست منابع

آرشیو نخست وزیری عثمانی (BOA)^۱

- Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), BEO 4049/300612, belge no: 3.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), HR. SFR. (20), 123/4. Lef:1.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), HR., SYS., 2413/60-1.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), BEO 4049/300611, belge no: 18.

آرشیو هلال احمر عثمانی (TKA)^۲

- Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 12, belge no: 108
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 137, belge no: 5
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 258, belge no: 2.1
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 280, belge no: 159
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 7, belge no: 8
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 72, belge no: 64
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 989, belge no: 2

1. Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA).

2. Türk Kızılayı Arşivi. Ankara, Turkey: Türk Kızılayı (TKA). (n.d.). Klasör no, Belge no.

منابع ترکی استانبولی

- Ada, H. (2004), *The first Ottoman civil society organization in the service of the Ottoman state: The case of the Ottoman Red Crescent* (Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti), (Master's thesis, Sabancı University).
- Ada, H. (2011), *Osmanlı Devleti'nin hizmetinde ilk modern Osmanlı sivil toplum örgütü: Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (1868–1911)*, (Unpublished doctoral dissertation, Marmara Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü, İstanbul).
- Ağanoğlu, H. Y. (2001), *Osmanlı'dan Cumhuriyet'e Balkanlar'ın makûs talihi göç*, İstanbul: Kum Saati Yayınları.
- Akgün, S. K., & Uluğtekin, M. (2000), *Hilal-i Ahmer'den Kızılay'a*, Ankara: Kızılay Yayınları.
- Aksoley, H. (2009), *Teşkilat-ı Mahsusa'dan Kuva-yı Milliye'ye*, İstanbul: Timaş.
- Armaoğlu, F. (1984), *Yüzyıl siyasi tarihi (1914–1980)*, (2nd ed.), Ankara: Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.
- Ataç, A. (2000), *Osmanlı Devleti'nde askeri sağlık hizmetleri*, In Osmanlı Devleti'nde Sağlık Hizmetleri Sempozyumu, Ankara.
- Ayaydın, R. (2016), *Birinci Dünya Savaşı'nda Osmanlı Devleti'nin İran'da Cihad-ı Ekber faaliyetleri*, (Master's thesis, İstanbul Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü, İstanbul).
- Barclay, T. (1912), *The Turco-Italian war and its problems*, London: Constable & Company Ltd.
- Bayar, C. (1967), *Ben de yazdım*, (Vol. 1, 2nd ed.), İstanbul: Baha Matbaası.
- Beehler, W. H. (2014), *Commodore, 1911–1912 Türk-İtalyan Savaşı (L. Yıldırım, Trans.)*, İstanbul: İlgı Kültür Sanat Yayınları.
- Besim, Ö. B. (1910/۱۳۲۸ هـ), *IX Washington Salib-i Ahmer Konferansı'na memuriyetim ve Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti'ne tekliflerim hakkında*, İstanbul.
- Çapa, M. M. (1990), *Balkan savaşında Kızılay (Osmanlı Hilâl-i Ahmer) Cemiyeti*, Ankara Üniversitesi Osmanlı Tarihi ve Uygulama Merkezi Dergisi (OTAM), (1).
- Çapa, M. M. (2010), *Kızılay [Hilâl-i Ahmer] Cemiyeti (1914–1925)*, Ankara: Türkiye Kızılay Derneği Yayınları.
- Çelebi, M. (2018), *Conkbayırı'nda Atatürk'ün hayatını kurtaran saat*, Belgi Dergisi, 2(16), Pamukkale Üniversitesi Atatürk İlkeleri ve İnkılâp Tarihi Araştırma ve Uygulama Merkezi Yayınları.
- Cemal Paşa, (1959), *Hatıralar*, (B. Cemal, Ed.), Selek Yayınları.
- Dunant, H. (1964), *Bir Solferino hatırası*, (N. Arpacioğlu, Trans.), Ankara: Türkiye Kızılay Derneği.

- Esenkaya, A. (2011), *Çanakkale muharebelerinde cephe ve cephe dışında sağlık hizmetleri*, Çanakkale Araştırmaları Türk Yıllığı, Bahar–Güz. Çanakkale: Çanakkale Onsekiz Mart Üniversitesi Atatürk ve Çanakkale Savaşları Araştırma Merkezi.
- Genelkurmay Askeri Tarih ve Stratejik Etüt Daire Başkanlığı Arşivi (ATASE)*, (n.d.). BDH, Kl. 4581, Dos. 8, Fih. 1–101; A, ds.153/21 (1915).
- Gül Uluğtekin, M. (2013), *Osmanlı'dan Cumhuriyet'e Hilal-i Ahmer icraat raporları 1914–1928*, Ankara: Pulat Basımevi.
- Halaçoğlu, A. (1995), *Balkan harbi sırasında Rumeli'den Türk göçleri (1912–1913)*, (2nd ed.), Ankara: TTK Yayınları.
- Hanioglu, M. Ş. (1989), *Kendi mektuplarında Enver Paşa*, İstanbul: Der Yayınları Bayar
- Henri, C. (1964), *Milletlerarası Kızılhaç*, Ankara.
- Hilal-i Ahmer, (1877/۱۲۹۴ هـ), *Hilal-i Ahmer raporu, mecruhin ve mardayı askeriye imdat ve muavenet cemiyeti sabit ve seyyar hastaneleri*, (Vol. 3), İstanbul.
- Holding, D. (2015), *Çanakkale acı ilaç 18 Mart 1915–9 Ocak 1916*, İstanbul.
- İzğöer, A. Z., & Tug, R. (2013), *Padişah'ın himayesinde Osmanlı Kızılay Cemiyeti (1911–1913 yılı)*, Ankara: Türk Kızılayı Yayınları.
- Karal, E. Z. (1983), *Osmanlı tarihi*, (Vol. 5). Ankara: TTK.
- Kızılay ve Kızılhaç'ın milletlerarası kaynakları: Sözleşmeler, tüzükler, kararlar*, (1964), Ankara: Türkiye Kızılay Derneği.
- Kuntman, M. D. (2010), *Bir doktorun harp ve memleket anıları*, (M. Özata, Ed.), Ankara.
- Macar, O. D. (2010), *Balkan savaşları'nda salgın hastalıklar ve sağlık hizmetleri*, İstanbul: Libra Yayınları.
- Macar, O. D. (2017), *Hilal-i Ahmer Cemiyeti'nin kurumsal tarihinde önemli bir deneyim: Trablusgarp savaşı (1911–1912)*, İstanbul: İstanbul Ticaret Üniversitesi, İnsan ve Toplum Bilimleri Fakültesi.
- Midhat, A. (1879/۱۲۶۹ هـ), *Hilâl-i Ahmer*, İstanbul.
- Missionary Herald, (1911), *Missionary Herald*, 107(12).
- Noyan, A. (1956), *Son harplerde salgın hastalıklarla savaşlarım*, Ankara.
- Öksüz, M. (2020), "İstanbul / Uzunçarşısı yangını (1911) için Trabzon vilayetinden toplanan yardımlar", *Karadeniz İncelemeleri Dergisi*, vol.15, no.29, pp.121-148
- Ömer, B. (2009), *Hanımefendilere Hilâl-i Ahmer'e dair konferans*, (İ. Hacıfettahoğlu, Ed.). Ankara: Türkiye Kızılay Derneği Yayınları.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-a). *Salnamesi 1329–1331 H*, 26–27.

- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-b), *Salnamesi 1330–1334 H*, no. 3, 15 Kasım 1916, s. 61–62.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-c), *Salnamesi 1340 H*, 29.
- Özaydın, Z. (1987), *Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti Salnamesi*, (Unpublished M.A. dissertation), İstanbul Üniversitesi, İstanbul.
- Özaydın, Z. (2002), *Osmanlı Hilâl-i Ahmer Cemiyeti'nin kuruluşu ve çalışmaları*, Türkler, 13. Ankara: Yeni Türkiye Yayınları.
- Özbay, K. (1976), *Türk Asker Hekimliği Tarihi ve Asker Hastaneleri*, (Vol. 1, p. 84), Yörük Basımevi
- Ryan, C. (1962), *Kızılay emri altında Pilevne ve Erzurum'da (1877–78) (Osmanlı-Rus Harbi)*, İstanbul.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-b), *Salname (1913–1915)*, 34–35.
- Sari, M., & Doğan, C. (2023), *I. Dünya Savaşı'nda Hilâl-i Ahmer (Kızılay) Cemiyeti'nin Sivas'taki faaliyetleri*, Akademik Bakış, 17(33).
- Schindler, D., & Toman, J. (1988), *The laws of armed conflicts*, Martinus Nijhoff Publishers.
- Şerif, A. (1999), *Arnavutluk'da, Suriye'de, Trablusgarb'de Tanin*, (Vol. II, A. Ç. Börekçi, Ed.), Ankara: TTK.
- Sezer, C. (2014), *Hilâl-i Ahmer Cemiyeti Hanımlar Dâr-üs Sanâ'ası*, History Studies: International Journal of History, 6.
- Sezer, C. (2015). Çanakkale cephesinde sağlık kuruluşları ve Kızılay arşiv belgelerine göre Hilâl-i Ahmer Cemiyeti'nin faaliyetleri. Uluslararası Tarih ve Sosyal Araştırmalar Dergisi, 13.
- Shwerib, A. A. (1989). El-Hilalu'l Ahmar el-Osmani ve devruhu fi 'l Cihâdi'l Libî. Dar-ul Kutub El Vataniyye.
- Şimşek, D. (2015). II. Abdülhamid dönemi Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti'nin kuruluşu ve teşkilatlanması. Turkish Studies International Periodical for the Languages, Literature and History of Turkish or Turkic, 10(5).
- Tanin gazetesi. (1915, June 28), 2344, p. 3.
- Tetik, A., & Güzel, M. Ş. (2013). Kızılay ve Kızılhaç belgeleriyle Osmanlılara karşı işlenen savaş suçları (1911–1921). İstanbul: İş Bankası Yayınları.
- Tural, E. (2004). Türkiye, Hollanda, İngiltere ve Amerika'da modern itfaiye teşkilatının kuruluşu ve harik (yangın) nizamnameleri. Çağdaş Yerel Yönetimler, XIII(1).
- The Red Crescent*, (1974), Turkish Red Crescent General Headquarters, Ankara: Kızılay.
- Türkiye Hilal-i Ahmer Mecmuası. (1927). “Ellinci Yıl,” 76, 140. İstanbul.

- Türkiye Kızılay Derneđi. (1950). 73 yıllık hayatı 1877–1949. Ankara: Türkiye Kızılay Derneđi Yayınları.
- Unat, E. K. (1987). Macarlı Dr. Abdullah Bey (Karl Eduard Hammerschmidt) ve Türkiye’deki çalışmaları. In A. Terziođlu & E. Lucius (Eds.), Türk–Avusturya tıbbi ilişkileri. İstanbul.
- Uzluk, F. N (1964), *Kızılay Cemiyeti’nin kuruluşuna kısa bir bakış*, Ankara.
- Yıldırım, N. (2014). Savaşlardan modern hastanelere Türkiye’de hemşirelik tarihi. İstanbul: Vehbi Koç Vakfı.
- Yurdakul, E. S. (2019a). Kızılay’ın ilk hastaneleri (1877–1878): Yatan hastalarda görülen enfeksiyonlar ve mortalite oranları. Türk Mikrobiyoloji Cem Derg, 49(2).
- Yurdakul, E. S. (2019b). Kızılay’ın kuruluş dönemi (1877–1878 Osmanlı-Rus Savaşı): Cerrahi girişimler ve çeşitli yaralanmalarda mortalite oranları. Pamukkale Tıp Dergisi, 12(3).

Transliteration

Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA)

- Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), BEO 4049/300612, belge no: 3.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), HR. SFR. (20), 123/4. Lef:1.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), HR., SYS., 2413/60-1.
Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), BEO 4049/300611, belge no: 18.

Türk Kızılayı Arşivi. Ankara, Turkey: Türk Kızılayı (TKA)

- Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 12, belge no: 108
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 137, belge no: 5
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 258, belge no: 2.1
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 280, belge no: 159
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 7, belge no: 8
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 72, belge no: 64
Türk Kızılayı Arşivi (TKA), klasör no: 989, belge no: 2

Istanbul Turkish sources

- Ada, H. (2004), *The first Ottoman civil society organization in the service of the Ottoman state: The case of the Ottoman Red Crescent* (Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti), (Master's thesis, Sabancı University).
- Ada, H. (2011), *Osmanlı Devleti'nin hizmetinde ilk modern Osmanlı sivil toplum örgütü: Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (1868–1911)*, (Unpublished doctoral dissertation, Marmara Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü, İstanbul).
- Ağanoğlu, H. Y. (2001), *Osmanlı'dan Cumhuriyet'e Balkanlar'ın makûs talihî göç*, İstanbul: Kum Saati Yayınları.
- Akgün, S. K., & Uluğtekin, M. (2000), *Hilal-i Ahmer'den Kızılay'a*, Ankara: Kızılay Yayınları.
- Aksoley, H. (2009), *Teşkilat-ı Mahsusa'dan Kuva-yı Milliye'ye*, İstanbul: Timaş.
- Armaoğlu, F. (1984), *Yüzyıl siyasi tarihi (1914–1980)*, (2nd ed.), Ankara: Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.
- Ataç, A. (2000), *Osmanlı Devleti'nde askeri sağlık hizmetleri*, In Osmanlı Devleti'nde Sağlık Hizmetleri Sempozyumu, Ankara.
- Ayaydın, R. (2016), *Birinci Dünya Savaşı'nda Osmanlı Devleti'nin İran'da Cihad-ı Ekber faaliyetleri*, (Master's thesis, İstanbul Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü, İstanbul).
- Barclay, T. (1912), *The Turco-Italian war and its problems*, London: Constable & Company Ltd.
- Bayar, C. (1967), *Ben de yazdım*, (Vol. 1, 2nd ed.), İstanbul: Baha Matbaası.
- Beehler, W. H. (2014), *Commodore, 1911–1912 Türk-İtalyan Savaşı (L. Yıldırım, Trans.)*, İstanbul: İlgî Kültür Sanat Yayınları.
- Besim, Ö. B. (1910/١٣٢٨ هـ), *IX Washington Salib-i Ahmer Konferansı'na memuriyetim ve Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti'ne tekliflerim hakkında*, İstanbul.
- Çapa, M. M. (1990), *Balkan savaşında Kızılay (Osmanlı Hilâl-i Ahmer) Cemiyeti*, Ankara Üniversitesi Osmanlı Tarihi ve Uygulama Merkezi Dergisi (OTAM), (1).
- Çapa, M. M. (2010), *Kızılay [Hilâl-i Ahmer] Cemiyeti (1914–1925)*, Ankara: Türkiye Kızılay Derneği Yayınları.
- Çelebi, M. (2018), *Conkbayırı'nda Atatürk'ün hayatını kurtaran saat*, Belgi Dergisi, 2(16), Pamukkale Üniversitesi Atatürk İlkeleri ve İnkılâp Tarihi Araştırma ve

- Uygulama Merkezi Yayınları.
- Cemal Paşa, (1959), *Hatıralar*, (B. Cemal, Ed.), Selek Yayınları.
- Dunant, H. (1964), *Bir Solferino hatırası*, (N. Arpacioğlu, Trans.), Ankara: Türkiye Kızılay Derneği.
- Esenkaya, A. (2011), *Çanakkale muharebelerinde cephe ve cephe dışında sağlık hizmetleri*, Çanakkale Araştırmaları Türk Yıllığı, Bahar–Güz. Çanakkale: Çanakkale Onsekiz Mart Üniversitesi Atatürk ve Çanakkale Savaşları Araştırma Merkezi.
- Genelkurmay Askeri Tarih ve Stratejik Etüt Daire Başkanlığı Arşivi (ATASE)*, (n.d.). BDH, Kl. 4581, Dos. 8, Fih. 1–101; A, ds.153/21 (1915).
- Gül Uluğtekin, M. (2013), *Osmanlı'dan Cumhuriyet'e Hilal-i Ahmer icraat raporları 1914–1928*, Ankara: Pulat Basımevi.
- Halaçoğlu, A. (1995), *Balkan harbi sırasında Rumeli'den Türk göçleri (1912–1913)*, (2nd ed.), Ankara: TTK Yayınları.
- Hanioğlu, M. Ş. (1989), *Kendi mektuplarında Enver Paşa*, İstanbul: Der Yayınları Bayar
- Henri, C. (1964), *Milletlerarası Kızılhaç*, Ankara.
- Hilal-i Ahmer, (1877/۱۲۹۴ ۵), *Hilal-i Ahmer raporu, mecruhin ve mardayı askeriye imdat ve muavenet cemiyeti sabit ve seyyar hastaneleri*, (Vol. 3), İstanbul.
- Holding, D. (2015), *Çanakkale acı ilaç 18 Mart 1915–9 Ocak 1916*, İstanbul.
- İzgöer, A. Z., & Tug, R. (2013), *Padişah'ın himayesinde Osmanlı Kızılay Cemiyeti (1911–1913 yıllığı)*, Ankara: Türk Kızılayı Yayınları.
- Karal, E. Z. (1983), *Osmanlı tarihi*, (Vol. 5). Ankara: TTK.
- Kızılay ve Kızılhaç'ın milletlerarası kaynakları: Sözleşmeler, tüzükler, kararlar*, (1964), Ankara: Türkiye Kızılay Derneği.
- Kuntman, M. D. (2010), *Bir doktorun harp ve memleket anıları*, (M. Özata, Ed.), Ankara.
- Macar, O. D. (2010), *Balkan savaşları'nda salgın hastalıklar ve sağlık hizmetleri*, İstanbul: Libra Yayınları.
- Macar, O. D. (2017), *Hilal-i Ahmer Cemiyeti'nin kurumsal tarihinde önemli bir deneyim: Trablusgarp savaşı (1911–1912)*, İstanbul: İstanbul Ticaret Üniversitesi, İnsan ve Toplum Bilimleri Fakültesi.
- Midhat, A. (1879/۱۲۹6 ۵), *Hilâl-i Ahmer*, İstanbul.
- Missionary Herald, (1911), *Missionary Herald*, 107(12).
- Noyan, A. (1956), *Son harplerde salgın hastalıklarla savaşlarım*, Ankara.
- Öksüz, M. (2020), "İstanbul / Uzunçarşı yangını (1911) için Trabzon vilayetinden toplanan yardımlar", *Karadeniz İncelemeleri Dergisi*, vol.15, no.29, pp.121-148.
- Ömer, B. (2009), *Hanımefendilere Hilâl-i Ahmer'e dair konferans*, (İ. Hacıfettahoğlu, Ed.). Ankara: Türkiye Kızılay Derneği Yayınları.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-a). *Salnamesi 1329–1331 H*, 26–27.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-b), *Salnamesi 1330–1334 H*, no. 3, 15 Kasım 1916, s. 61–62.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-c), *Salnamesi 1340 H*, 29.
- Özaydın, Z. (1987), *Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti Salnamesi*, (Unpublished M.A. dissertation), İstanbul Üniversitesi, İstanbul.
- Özaydın, Z. (2002), *Osmanlı Hilâl-i Ahmer Cemiyeti'nin kuruluşu ve çalışmaları*, *Türkler*, 13. Ankara: Yeni Türkiye Yayınları.
- Özbay, K. (1976), *Türk Asker Hekimliği Tarihi ve Asker Hastaneleri*, (Vol. 1, p. 84), Yörük Basımevi

- Ryan, C. (1962), *Kızılay emri altında Pilevne ve Erzurum'da (1877-78) (Osmanlı-Rus Harbi)*, İstanbul.
- Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti (OHAC), (n.d.-b), *Salname (1913-1915)*, 34-35.
- Sari, M., & Doğan, C. (2023), *I. Dünya Savaşı'nda Hilâl-i Ahmer (Kızılay) Cemiyeti'nin Sivas'taki faaliyetleri*, Akademik Bakış, 17(33).
- Schindler, D., & Toman, J. (1988), *The laws of armed conflicts*, Martinus Nijhoff Publishers.
- Şerif, A. (1999), *Arnavutluk'da, Suriye'de, Trablusgarb'de Tanin*, (Vol. II, A. Ç. Börekçi, Ed.), Ankara: TTK.
- Sezer, C. (2014), *Hilâl-i Ahmer Cemiyeti Hanımlar Dâr-üs Sanâ'ası*, History Studies: International Journal of History, 6.
- Sezer, C. (2015). Çanakkale cephesinde sağlık kuruluşları ve Kızılay arşiv belgelerine göre Hilâl-i Ahmer Cemiyeti'nin faaliyetleri. *Uluslararası Tarih ve Sosyal Araştırmalar Dergisi*, 13.
- Shwerib, A. A. (1989). *El-Hilalu'l Ahmar el-Osmani ve devruhu fi 'l Cihâdi'l Lîbi. Dar-ul Kutub El Vatanîyye*.
- Şimşek, D. (2015). II. Abdülhamid dönemi Osmanlı Hilal-i Ahmer Cemiyeti'nin kuruluşu ve teşkilatlanması. *Turkish Studies International Periodical for the Languages, Literature and History of Turkish or Turkic*, 10(5).
- Tanin gazetesi. (1915, June 28), 2344, p. 3.
- Tetik, A., & Güzel, M. Ş. (2013). Kızılay ve Kızılhaç belgeleriyle Osmanlılara karşı işlenen savaş suçları (1911-1921). İstanbul: İş Bankası Yayınları.
- Tural, E. (2004). Türkiye, Hollanda, İngiltere ve Amerika'da modern itfaiye teşkilatının kuruluşu ve harik (yangın) nizamnameleri. *Çağdaş Yerel Yönetimler*, XIII(1).
- The Red Crescent*, (1974), Turkish Red Crescent General Headquarters, Ankara: Kızılay.
- Türkiye Hilal-i Ahmer Mecmuası. (1927). "Ellinci Yıl," 76, 140. İstanbul.
- Türkiye Kızılay Derneği. (1950). 73 yıllık hayatı 1877-1949. Ankara: Türkiye Kızılay Derneği Yayınları.
- Unat, E. K. (1987). Macarlı Dr. Abdullah Bey (Karl Eduard Hammerschmidt) ve Türkiye'deki çalışmaları. In A. Terzioğlu & E. Lucius (Eds.), *Türk-Avusturya tıbbi ilişkileri*. İstanbul.
- Uzluk, F. N (1964), *Kızılay Cemiyeti'nin kuruluşuna kısa bir bakış*, Ankara.
- Yıldırım, N. (2014). Savaşlardan modern hastanelere Türkiye'de hemşirelik tarihi. İstanbul: Vehbi Koç Vakfı.
- Yurdakul, E. S. (2019a). Kızılay'ın ilk hastaneleri (1877-1878): Yatan hastalarda görülen enfeksiyonlar ve mortalite oranları. *Türk Mikrobiyoloji Cem Derg*, 49(2).
- Yurdakul, E. S. (2019b). Kızılay'ın kuruluş dönemi (1877-1878 Osmanlı-Rus Savaşı): Cerrahi girişimler ve çeşitli yaralanmalarda mortalite oranları. *Pamukkale Tıp Dergisi*, 12(3).

The Institutional and Functional Transformation of the Red Crescent Society in the Ottoman Empire until the End of the First World War

Extended Abstract

Introduction: The continuous wars in Europe and humanitarian crises made establishing institutions a necessity to support the wounded and war refugees. The experience of Henry Dunant and the establishment of the International Committee for Aid to the Wounded (1864) inspired the formation of the Ottoman Red Crescent Society. This institution was the first relief organization in the Islamic world, operating based on the principles of the Red Cross but with its own distinct cultural-religious identity.

Statement of the Problem: The institutional and functional evolution of the Ottoman Red Crescent from the second half of the 19th century until the end of the First World War is an important example of civil institution-building in Islamic societies. Despite the historical significance and diverse functions of this society, analytical and interdisciplinary research on its formation and development is limited, and most existing studies are descriptive or historical.

Research Objective: The present study was an attempt to examine the process of formation, continuity, and development of the Ottoman Red Crescent Society and to analyze the role of the interaction between state policy, modernist intellectual currents, and Islamic traditions in its structure and functioning.

Research Hypothesis: The formation and continuity of the Ottoman Red Crescent were the product of the triple interaction between state policy, modernist thought, and Islamic traditions, as well as the experience of military crises, and broad social participation, creating an effective model for other countries in the Islamic world.

Research Questions:

1. How did the interaction between state policies, modernist intellectual currents, and Islamic traditions facilitate the formation of the Ottoman Red Crescent?
2. How did military and social crises such as the Balkan Wars and the World War affect the structure and functions of the Society?
3. What roles did social participation, women, and educated classes play in the institutionalization process of the Red Crescent?

Literature Review: Existing studies include domestic and foreign historical sources, annual reports of the Society, and modern studies.

Historical works provide descriptive information, and contemporary researchers such as Akgün, Ada, and Özeydin have addressed historical and legal aspects. However, a systematic analysis of the institutional and functional evolution of the Ottoman Red Crescent remains a gap.

Findings: The formation of the Ottoman Red Crescent in the second half of the 19th century stemmed from social and military developments and the influence of Western medical teachings. A group of educated physicians, with the support of prominent political figures, established a committee in Istanbul to aid wounded soldiers, which later formed the foundations of the Ottoman Red Crescent Society. By drafting a charter that included relieving the pain of the wounded, training personnel, the presence of women, expanding activities to the provinces, and accepting the provisions of the Geneva and Paris conferences, this committee provided the first experience of modern civil and relief organization in the Ottoman Empire.

The first practical test of this institution occurred during the Ottoman-Russian War (1877–1878). The Red Crescent was able to establish 27 fixed and mobile hospitals and treated 39,000 patients. The use of modern surgical and anesthesia methods, aseptic dressing, and control of infectious diseases reduced post-surgical mortality and provided valuable experience in crisis management. Collecting financial aid from Muslims in India and North Africa, and in Turkey helped to provide necessary resources, although political limitations hindered the full development of the institution.

During the reign of Abdul Hamid II, the activities of the Red Crescent were restricted and its name was changed to the "Red Crescent Office." However, events such as the Greco-Turkish War (1897) and the great Aksaray fire in Istanbul (1911) caused this institution to be temporarily activated, and by forming emergency committees, providing food, shelter, and medical services, it rebuilt its operational capacity. This restructuring was accompanied by the establishment of women's branches, an independent budget, a designated activity center, and the training of medical elites, enabling the Red Crescent to consolidate its social and operational standing.

The Italo-Turkish War (1911–1912) was another critical test for the Red Crescent. Shortages of equipment, doctors, and nurses, the long distance for evacuating the wounded, and logistical constraints created serious challenges. However, by training local volunteers, establishing temporary treatment centers, and organizing public aid, providing relief to soldiers and civilians became possible, transforming the institution into an independent and credible organization in the

international arena.

The Balkan Wars (1912–1913) and the massive wave of refugees highlighted the role of the Red Crescent in managing humanitarian crises. An Immigration Administration was created, and in cooperation with the Red Crescent, the Ministry of Interior, and municipalities, it handled the settlement, provision of food and health services, and registration of refugees. Establishing equipped hospitals and treatment centers, implementing public vaccination programs, and combating infectious diseases provided valuable practical experience in organization and crisis management.

During the First World War, the Ottoman Red Crescent, with its integrated hospital system and adherence to Geneva standards, established treatment centers, bacteriological laboratories, and mobile hospitals behind the front lines. Despite enemy attacks and logistical problems, humanitarian crisis management and treatment of the wounded were carried out effectively. Findings show that the Ottoman Red Crescent, by training personnel, utilizing prominent physicians, organizing relief structures, and adapting international principles to local conditions, played a vital role in relief efforts and managing humanitarian crises, providing a successful model for similar institutions in the Islamic world.

Conclusion: The present research showed that the Ottoman Red Crescent, the first modern relief organization in the Islamic world, was the product of the interaction of state policies, Islamic traditions, and modernist movements, and it responded to urgent military and humanitarian needs. By creating relief networks, hospitals, and employing modern medical expertise, this institution was able to develop its capacities during the Balkan Wars, the Italo-Turkish War, and the beginning of the First World War. The role of women and educated classes, social participation, and the integration of relief work with cultural values strengthened the legitimacy and influence of the Red Crescent. Its experience showed that civil institutions can create professional, flexible, and effective organizations for crisis management, even within authoritarian and crisis-ridden structures.

Keywords: Ottoman, Red Crescent, 19th Century, Red Cross, First World War.

“Mosaavaat” and the Reflection of the Constitutional Discourse

Tahereh Ataei¹

Abstract

This study adopts a cultural-historical approach and employs the method of cultural discourse analysis to examine Mosaavaat newspaper, edited by Mohammad Reza Mosaavaat (1264–1304 AH), as one of the most radical publications of the Constitutional Era. The primary research question addressed in the present study is how this newspaper contributed to shaping and reflecting the cultural and political discourse of the Constitutional Movement. The study aims to analyze such key concepts as freedom, justice, nation, and national independence within Mosaavaat’s discourse, and to investigate the linguistic and cultural strategies used to represent them. Mosaavaat was published in 31 issues between 1286 and 1288 SH, with 25 issues in Tehran and a final six in Tabriz. The findings indicate that while defending the principles of the Constitution, Mosaavaat employed a bold and popular language in criticizing despotism, opposing clerics, and foreign influence, and contributed to the semantic reconstruction of modern concepts in Iranian society by emphasizing the connection between the nation and the state. By addressing issues such as women’s education, the status of minorities, social ethics, and national independence, this newspaper became a cornerstone in

1. Master's degree graduate, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. ta.ataei79@gmail.com

Received: September 22, 2025 - Accepted: November 19, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

the formation of Constitutional culture. Therefore, Mosaavaat functioned not merely as a political medium but as a cultural text reflecting Iran's identity and discursive transformations on the threshold of modernity.

Keywords: Constitutional Revolution, Mosaavaat newspaper, cultural discourse analysis, Iranian Press, national independence.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و چهارم، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱۰۰-۱۰۱

«مساوات» و بازتاب گفتمان مشروطه

طاهره عطائی^۱

چکیده

این پژوهش با رویکرد تاریخ فرهنگی و با بهره‌گیری از روش «تحلیل گفتمان فرهنگی»، به واکاوی روزنامه‌ی مساوات به سردبیری محمدرضا مساوات (۱۲۴۴-۱۳۰۴ش) به‌عنوان یکی از رادیکال‌ترین مطبوعات دوره‌ی مشروطه می‌پردازد. مسئله‌ی اصلی تحقیق آن است که این روزنامه چگونه در شکل‌دهی و بازتاب گفتمان فرهنگی و سیاسی مشروطه نقش‌آفرینی کرده است. هدف پژوهش، تحلیل مفاهیم محوری چون آزادی، عدالت، ملت و استقلال ملی در گفتمان مساوات و بررسی شیوه‌های زبانی و فرهنگی بازنمایی آن‌هاست. روزنامه‌ی مساوات در ۳۱ شماره، طی سال‌های ۱۲۸۶ تا ۱۲۸۸ خورشیدی در دو شهر تهران (۲۵ شماره) و تبریز (۶ شماره پایانی) منتشر شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که مساوات ضمن دفاع از اصول مشروطه، در نقد استبداد، روحانیون مخالف و نفوذ بیگانگان از زبانی بی‌پروا و مردمی بهره‌گرفته و از طریق تأکید بر پیوند ملت و دولت، به بازسازی معنایی مفاهیم مدرن در جامعه ایران کمک کرده است. این روزنامه با طرح مباحثی چون آموزش زنان، جایگاه اقلیت‌ها، اخلاق اجتماعی و استقلال ملی، به یکی از پایه‌های شکل‌گیری فرهنگ مشروطه تبدیل

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
ta.ataci79@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۸/۲۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

شد؛ بنابراین، مساوات نه تنها یک رسانه سیاسی، بلکه متنی فرهنگی است که بازتاب‌دهنده تحولات هویتی و گفتمانی ایران در آستانه مدرنیته به‌شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: انقلاب مشروطه، روزنامه مساوات، تحلیل گفتمان فرهنگی،

مطبوعات ایران، استقلال ملی.

۱. مقدمه

انقلاب مشروطه یکی از نقاط عطف تاریخ معاصر ایران است که در آن، مفاهیمی چون آزادی، قانون، عدالت و ملت برای نخستین بار در عرصه عمومی و فرهنگی جامعه معنا یافتند. در این دوره، مطبوعات نقش محوری در شکل‌گیری و گسترش اندیشه نو داشتند و به یکی از مهم‌ترین ابزارهای آگاهی‌بخشی، گفتمان‌سازی و نقد قدرت سیاسی بدل شدند. از خلال صفحات مطبوعات می‌توان چهره جامعه ایرانی آن روزگار را شناخت؛ جامعه‌ای که میان سنت و مدرنیته، دیانت و عقلانیت و استبداد و آزادی در کشاکش بود.

در میان مطبوعات این دوره، روزنامه مساوات به سردبیری و مدیریت سید محمدرضا مساوات شیرازی (۱۲۴۴-۱۳۰۴) جایگاه ویژه‌ای دارد؛ او که از روشنفکران و فعالان سیاسی برجسته عصر مشروطه بود در خانواده‌ای روحانی در برازجان شیراز زاده شد، تحصیلات دینی و ادبی را در حوزه‌های علمیه شیراز و نجف سپری کرد و در تهران به صف آزادی‌خواهان پیوست.

محمدرضا مساوات که عضو کمیته ملی انقلاب نیز بود در سال ۱۲۸۶ شمسی، روزنامه مساوات را تأسیس و نخستین شماره آن را در ۲۶ مهرماه همان سال در هشت صفحه به چاپ رساند. از شماره شش به بعد روزنامه، در کنار نام سید محمدرضا مساوات، نام سید عبدالرحیم خلخالی نیز آورده شده است که دبیری روزنامه را برعهده گرفته است (کرمانی، ۱۳۷۱: ۵۶۰). این روزنامه یکی از روزنامه‌های مهم رادیکال در دوره مشروطه اول به حساب می‌آید. سرلوحه این روزنامه منقش به فرشته بال‌داری است که در یک دست خود برگه کاغذی دارد که با خط درشت نستعلیق روی آن نوشته شده است: «مساوات» و در دست خود به نظر، شاخه زیتونی گرفته است. در بالای صفحه نیز جمله «ما تری فی خلق الرحمن

من تفاوت» که قسمتی از آیه سه سوره ملک به معنی «در آفرینش خدای رحمان خلل و ناهمگونی نمی‌بینی»، آورده شده است. زیر عکس فرشته نیز به ترتیب سه واژه «حریت»، «عدالت» و «اخوت» نوشته شده است.

این روزنامه در ۳۱ شماره از سال ۱۲۸۶ تا ۱۲۸۸ در دو شهر تهران (۲۵ شماره) و تبریز (۶ شماره آخر) به چاپ رسید. نحوه انتشار مساوات از همان ابتدا به صورت هفته‌ای یک‌بار بود و عنوان مراسلات نیز اداره مراسلات ذکر شده است، اما از شماره ۱۰ تا ۲۵ مدرسه آصفیه تهران به عنوان اداری روزنامه معرفی شد. روزنامی مساوات عموماً در هشت صفحه چاپ می‌شد، اما در بعضی شماره‌ها این تعداد گاهی به ده صفحه می‌رسد که به طور خاص شماره‌های ۵ و ۷ را می‌توان نام برد.

از شماره ۱۰ تا شماره ۲۵ محل توزیع روزنامه کتابخانه شرافت قید شده است. از شماره ۲۶ که پس از یک دوره توقیف دوباره چاپ آن آغاز می‌شود محل توزیع روزنامه خود اداره مساوات در تبریز ذکر شده است.

در واقع روزنامه مساوات که کار خود را در مهر ۱۲۸۶ آغاز کرده بود در تیرماه ۱۲۸۷ یعنی در دوره‌ای که مجلس به توپ بسته شد همراه با دیگر روزنامه‌ها تعطیل شد و شماره ۲۵ آخرین شماره روزنامه بود که در خرداد ماه منتشر شده بود. این واقعه باعث خروج مساوات شیرازی و عبدالرحیم خلخالی از ایران شد که پس از آرام‌شدن مجدد اوضاع، به ایران بازگشته و بار دیگر انتشار روزنامه مساوات این بار در شهر تبریز از سر گرفته شد.

روزنامه مساوات با بهره‌گیری از بیانی گزنده و انتقادی، ساختار قدرت سیاسی و دینی را به چالش می‌کشید؛ چنان‌که کسروی در این باره نوشته است: «او [سید محمدرضا شیرازی] چنانکه می‌شناسیم یکمرد بیباک و خیره‌سری می‌بود، و در نوشتن این روزنامه نیز بیباکی و خیره‌سری بسیاری از خود مینمود. این نیز همچون مدیر روح‌القدس شاخ بشاخ محمدعلی میرزا انداخته زور بتدنویسی می‌زد» (کسروی، ۱۳۳۳، ۵۷۲/۲ و ۵۷۳)؛ باوجود این، بر ضرورت همبستگی میان ملت و دولت برای پاسداری از استقلال ایران تأکید داشت. مباحثی همچون آموزش زنان، عدالت اجتماعی، اخلاق عمومی و جایگاه اقلیت‌های دینی در این روزنامه بازتاب یافته‌اند که از دیدگاه فرهنگی، نشان‌دهنده ذهنیت جامعه‌ای در حال گذار از سنت به تجدد بود.

با وجود اهمیت این روزنامه در تاریخ مطبوعات ایران، پژوهش‌های اندکی به تحلیل آن پرداخته‌اند؛ از جمله پایان‌نامه رامین رسول‌اف با عنوان «نقش سیاسی - اجتماعی مطبوعات در فرایند نوسازی و تحولات دوره مشروطیت با رویکرد تحلیل محتوای روزنامه‌های روح‌القدس، صور اسرافیل و مساوات» (رسول‌اف، ۱۴۰۱) که تلاش شده تا جایگاه این سه روزنامه در شکل‌دهی به گفتمان نوسازی و تربیت سیاسی جامعه ایرانی تحلیل و روند گذار از سنت به عقلانیت مدرن به وسیله مطبوعات بررسی شود، مقاله «انقلاب مشروطه و فسادستیزی روزنامه مساوات» نوشته رضا معینی رودبالی که با رویکردی توصیفی - تحلیلی جنبه‌ای دیگر از عملکرد مساوات را مورد واکاوی قرار داده است (معینی رودبالی، ۱۴۰۱) و مقاله «آگاهی‌بخشی تاریخی یکی از روش‌های روزنامه مساوات در برخورد با استبداد» نوشته امرایی، معینی رودبالی و ساجدی که با استفاده از روش تحلیل محتوا، گفتمان تاریخی حاکم بر مساوات را مورد بررسی قرار داده است (امرایی و دیگران، ۱۴۰۳)؛ باین‌حال بررسی دقیق زبان، واژگان و شیوه استدلال در مساوات در بستر رویکرد تاریخ فرهنگی می‌تواند ما را به درکی ژرف‌تر از چگونگی شکل‌گیری گفتمان فرهنگی مشروطه برساند؛ از این‌رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که: روزنامه مساوات چگونه در شکل‌دهی و بازتاب گفتمان فرهنگی و سیاسی مشروطه نقش‌آفرینی کرده است؟ و پاسخ به مسئله اصلی پژوهش، از خلال بررسی محورهای زیر دنبال خواهد شد:

۱. بررسی انگیزه‌های مشروطه‌خواهان و اهداف مشروطه
۲. نقش گروه‌های کمتر دیده‌شده در انقلاب مشروطه
۳. بررسی استدلال مخالفان مشروطه و کارگزاران دولتی
۴. بررسی انتقادات به مشروطه و مجلس و مصوبات آن
۵. بررسی نحوه بسیج مردم در مشروطه
۶. گزارشی از انجمن‌ها و فعالیت‌ها و مشارکت‌های مردمی
۷. بررسی دستاوردها و موفقیت‌های تدریجی ذکر شده برای مشروطه.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، تحلیلی - توصیفی و در چهارچوب رویکرد «تاریخ فرهنگی» انجام شده است؛ زیرا این رویکرد بهترین بستر را برای درک روزنامه مساوات به عنوان یک ابزار آگاهی‌بخش و سازنده هویت فراهم می‌آورد. تاریخ فرهنگی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات تاریخی، بر درک و تحلیل لایه‌های فرهنگی و معنایی رویدادها تأکید دارد و می‌کوشد نشان دهد که چگونه زبان، نمادها و گفتارها در شکل‌گیری ذهنیت و هویت جمعی نقش‌آفرین‌اند. بر اساس دیدگاه اندیشمندانی چون پیتربک^۱ و رابرت دارنتون^۲، تاریخ فرهنگی تنها به ثبت وقایع نمی‌پردازد، بلکه با واکاوی متون، رفتارها و باورهای اجتماعی، فرایند تولید معنا در جامعه را آشکار می‌سازد. از این منظر، مطبوعات دوره مشروطه نه تنها ابزار انتقال اخبار، بلکه متونی فرهنگی‌اند که در آن‌ها اندیشه‌های نو، ارزش‌های مدرن و شیوه‌های تازه‌ای از گفت‌وگو و استدلال در حال شکل‌گیری است.

در پرتو این دیدگاه، روزنامه مساوات به سردبیری محمدرضا مساوات (۱۲۴۴-۱۳۰۴ش) به منزله یکی از متون مهم فرهنگی و سیاسی عصر مشروطه بررسی شده است. مساوات با زبان تند و انتقادی خود، مفاهیمی چون ملت، آزادی، عدالت، استقلال ملی و مدرنیته را بازنمایی و بازتعریف می‌کرد و از این رهگذر، در فرایند شکل‌گیری گفتمان فرهنگی مشروطه سهمی مؤثر داشت. تحلیل محتوای این روزنامه از خلال زبان و سبک نگارش آن، امکان درک چگونگی بازتولید معنا و قدرت در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران را فراهم می‌سازد.

روش تحقیق در این پژوهش تحلیل گفتمان فرهنگی است که از سنت تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلانف^۳ الهام گرفته و با تلفیق زبان‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی فرهنگی، به مطالعه رابطه میان زبان، قدرت و ایدئولوژی می‌پردازد. تحلیل گفتمان فرهنگی، برخلاف نگاه صرفاً محتوایی، بر این فرض استوار است که زبان هرگز خنثی نیست و متون رسانه‌ای به‌طور فعال در تولید، توزیع و تثبیت ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و معنایی عمل می‌کنند،

1. Peter Burke
2. Robert Darnton
3. Norman Fairclough

به این معنا که واقعیت اجتماعی از طریق همین گفتمان‌ها ساخته می‌شود. در پژوهش حاضر مساوات، نه تنها یک منبع اطلاعاتی، بلکه نظامی از نشانه‌ها در نظر گرفته می‌شود که در تلاش است تا با به‌کارگیری استراتژی‌های زبانی خاص خود (مانند انتخاب واژگان، به‌کارگیری تمثیل‌ها و اشعار و اتخاذ لحن‌های متفاوت در مواجهه با نهادهای مختلف)، مفاهیم اساسی مانند «آزادی»، «عدالت» و «استقلال ملی» را به‌گونه‌ای تفسیر و بازتعریف کند که در جهت شکل‌دهی به فرهنگ سیاسی مورد نظر مشروطه‌خواهان رادیکال باشد. داده‌های پژوهش شامل ۳۱ شماره از روزنامه مساوات است که در فاصله سال‌های ۱۲۸۶ تا ۱۲۸۸ خورشیدی منتشر شده است. تمامی شماره‌ها بازخوانی و داده‌های اصلی یا به عبارتی متونی که بیشترین ظرفیت گفتمانی و فرهنگی را دارند، استخراج شده‌اند. فرایند پژوهش در سه گام انجام یافته است: نخست، گردآوری و طبقه‌بندی داده‌ها و شناسایی الگوهای زبانی و معنایی در متن روزنامه؛ سپس تحلیل گفتمانی مضامین کلیدی مانند ملت، آزادی، عدالت، زن، دین و اخلاق اجتماعی؛ و درنهایت، تفسیر یافته‌ها در پرتو بستر تاریخی و فرهنگی مشروطه. بدین ترتیب، تحلیل گفتمان فرهنگی روزنامه مساوات تصویری روشن از نحوه شکل‌گیری و بازتولید مفاهیم مدرن در مطبوعات آن دوره ارائه می‌دهد و جایگاه این روزنامه را در روند دگرگونی فرهنگی ایران در آغاز سده چهاردهم هجری آشکار می‌سازد.

۳. یافته‌ها

۳-۱. بررسی انگیزه‌های مشروطه‌خواهان و اهداف مشروطه

در گفتمان روزنامه مساوات، انقلاب مشروطه تنها جنبشی سیاسی برای محدودکردن قدرت سلطنت نیست، بلکه حرکتی فرهنگی و عقلانی است که هدف آن بازسازی بنیان‌های فکری و اخلاقی جامعه ایرانی است؛ درواقع با ارجاع به «عقلای دنیا»، مشروطه را حاصل بلوغ عقل جمعی بشر معرفی می‌کند: «عقلای دنیا که از تجارب روزگار راه نجات ملت را در ایجاد پارلمان و طریق رستگاری را منحصر به احداث مجلس مبعوثان دانسته‌اند و وجوب وجود نمایندگی ملی را امروز جز وحشی‌های ایران و روس و عثمانی و حبشه کل ملل و دول زنده دنیا تصدیق و امضا کرده به برهان

روشن و دلیل واضح ثابت نموده‌اند که برای اصلاح امور زندگانی ملت یعنی همان طبقات سه‌گانه اصلی یعنی همان مدار جمیع دوائر حیاتیه بشر که امروزه در ایران و امثال آن ذلیل‌تر و حقیرتر از سایر طبقاتند و از فشار ظلم و تعدی در شرف زوال و اضمحلال می‌باشند - دوی بر عالساعه - علاج فوری - شفای عاجلی جز اختراع پارلمان و انتخاب نمایندگان نیافته و بدون آن استرداد حقوق مظلومین و حفظ جهات اجتماعی بشری را از جمله مختصات شمرده‌اند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۱۸، ۲).

در تحلیل گفتمانی این عبارت، مساوات با استفاده از منطق عقلانیت جهانی، مشروطه را در سطح گفتمان «تمدن و پیشرفت» معنا می‌کند. واژه‌هایی چون «عقلای دنیا»، «برهان روشن» و «دلیل واضح» حامل ارزش‌های معرفت‌شناختی‌اند که مشروعیت حرکت مشروطه را از تجربه انسانی و عقل جمعی می‌گیرند، نه از سنت یا دین؛ از این رو، گفتمان مشروطه در مساوات به‌عنوان تجلی «عقل مدرن» و «نظم جهانی پیشرفته» بازنمایی می‌شود و با مفاهیمی چون «حقوق مظلومین» و «اصلاح امور زندگانی ملت» پیوند می‌خورد.

در همین نقل قول، ترکیب‌هایی مانند «دوی بر عالساعه» و «علاج فوری» نشان‌دهنده لحن پزشکی-اجتماعی نویسنده مقاله است؛ او جامعه را «بدنی بیمار» می‌بیند که تنها درمانش، تشکیل پارلمان است. این استعاره درمانی از ویژگی‌های زبانی مطبوعات مشروطه است که اصلاحات سیاسی را همچون علاج امراضی فرهنگی و اخلاقی بازنمایی می‌کردند؛ بدین ترتیب، در گفتمان مساوات، هدف مشروطه نه تنها تأسیس مجلس، بلکه نجات «ملت بیمار» از زوال و احیای حیات ملی از طریق نهاد قانون است.

نقل دوم، با لحنی تندتر، بُعد سیاسی و انتقادی گفتمان مساوات را برجسته می‌کند: «از اطراف و اکناف مملکت لوایح تهنیت و تشکر رسیده همچو تصور می‌کنند که این تهنیت‌ها از طرف فتنه‌جویان است. بلی بلاشبهه از طرف بیست و چهار ملیون نفوس آشوب‌طلب است می‌بایستی تمام قوا را از سر گرفت. برای این‌که تماماً از هم گسسته بود. برای این‌که از بی‌نظمی و بی‌مبالاتی حکومت به واسطه یک استقراض موحش

ملت در ورطهٔ هلاکت افتاده بود از آنیکه چرا اساس سلطنت را (کونستیتوسیون) تابع ارادهٔ پادشاه قرار نداده‌ایم ما را شماتت می‌کنند ولی باید بدانند که سلطنت وضع نشده مگر برای مردم» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۷، ۴).

در این بیان، روزنامه آشکارا در برابر گفتمان سلطنت‌مدار می‌ایستد و مفهوم «ملت» را در برابر «شاه» به‌مثابه سرچشمهٔ مشروعیت سیاسی معرفی می‌کند. واژه‌هایی چون «بیست‌وچهار ملیون نفوس» و «آشوب‌طلب» کنایه‌آمیزند و از طنز گزندهٔ سیاسی بهره می‌برند تا به فاصلهٔ دولت و ملت تأکید کنند؛ از منظر گفتمانی، این جمله نوعی وارونگی قدرت را رقم می‌زند؛ درحالی‌که گفتمان رسمی، ملت را تابع شاه می‌دانست، مساوات با چرخش معنایی، شاه را خادم ملت معرفی می‌کند و با جملهٔ پایانی قاطع، بنیان فکری سلطنت مطلقه را فرو می‌ریزد.

۳-۲. نقش گروه‌های کم‌تر دیده‌شده در انقلاب مشروطه

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد این روزنامه پس از انقلاب مشروطه انتشار خود را آغاز کرد و شرح آنچنانی از وقایع پیش از وقوع انقلاب مشروطه و اصلی‌ترین بازیگران آن نمی‌دهد؛ با این حال با نگاهی چندوجهی به عوامل دخیل در انقلاب مشروطه، کوشیده است نقش نیروهای پنهان یا کم‌تر دیده‌شده‌ای را که در سرنوشت انقلاب تأثیرگذار بوده‌اند، آشکار کند. در گفتمان این روزنامه، سه گروه بیش از دیگران مورد توجه قرار گرفته‌اند: بیگانگان، روحانیون مخالف و زنان.

۳-۲-۱. خارجی‌ها

نویسنده در چند شماره، به‌شدت از مداخلهٔ نیروهای خارجی، به‌ویژه روسیه، در امور ایران انتقاد می‌کند و آن را «علت جمیع خرابی‌ها» می‌داند: «اگر با فکر دقیق و نظر عمیق در باطن و حقیقت امر بنگریم و اطراف مسئله را درست تأمل و غوررسی نمایم اول و آخر تمام موانع، علت جمیع خرابی‌ها، مایهٔ کل پریشانی و بی‌سامانی‌ها که امروز نمی‌گذارد ایران از زیر بار سنگین ناتوانی قد راست کند نفوذ اядی خارجی است که ساعت به ساعت ما را از عالم سعادت و ترقی به مراحل دور می‌سازد و از قواعد و مزایای آزادی مهجور» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۵، ۲).

در این گفتار، بیگانگان به عنوان نیرویی بازنمایی می‌شوند که مانع اصلی پیشرفت ملت‌اند. نویسنده با کاربرد تعبیری چون «ایادی خارجی» و «ناتوانی»، ایران را پیکری بیمار تصویر می‌کند که در اثر نفوذ بیگانه از «سعادت و ترقی» بازمانده است. از دید گفتمانی، این زبان استعاری دو کارکرد دارد: نخست، برساختن تقابل میان «ایران بیدار» و «بیگانه مداخله‌گر»؛ دوم، پیوند دادن استقلال ملی با هویت فرهنگی و اخلاقی. بدین‌سان، مقاومت در برابر سلطه خارجی نه تنها کنشی سیاسی، بلکه وظیفه‌ای فرهنگی و اخلاقی تلقی می‌شود.

در دیگر شماره‌های روزنامه باز هم به نفوذ روس‌ها اشاره می‌کند؛ برای نمونه: «همجوار نامهربان ما با آنکه از تاریکی استبداد و بی‌قانونی دو سال است بروشنائی آزادی و قانون چشم گشوده‌ایم برعکس بر جور و اجحافات خود افزوده و روزبه‌روز با ما معامله ستمکارانه می‌کند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۵، ۴). در جای دیگری حتی رضایت شاه بر این میزان نفوذ را نقد می‌کند: «واضح است که شاه نمی‌توانست از مقاصد حقیقی دولت روس که مطیع‌نمودن دولت ایران به پلیتیک خود باشد مستحضر شود ولی اظهار داشته بود که در تحت نفوذ روس زندگی کردن را بر اطاعت (پارلمان) که این‌طور اختیارات او را محدود ساخته است ترجیح می‌دهد» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۰، ۷).

۳-۲-۲. علما

در ادامه، مساوات به روشنی نشان می‌دهد که نفوذ بیگانگان تنها در عرصه سیاست نیست، بلکه از طریق نفوذ سفیران و حتی همراهی برخی از علما با قدرت‌های استبدادی تقویت می‌شود: «حال می‌خواهیم بدانیم که چگونه شاه که در چند روز قبل قسم مشروطیت خورده بود نقض قسم خود نمود نصایح مستبدین را به جان و دل قبول نمود. اولاً در فوق مقاصد و خیالات و اقدامات سفیر روس را شرح دادیم بعلاوه نفوذ بعضی از علماء نیز در واقع اسباب بدبختی و خرابی کار شده بود» (همان، همانجا). در این بخش، روزنامه با صراحت، «نفوذ بعضی از علما» را هم‌دست استبداد و بیگانگان می‌داند. چنین موضعی، که در آن نقد صریح روحانیت مخالف مشروطه با

لحن تند و افشاگرانه بیان می‌شود، از ویژگی‌های رادیکال مساوات است. این نگاه در جملات تند و کنایه‌آمیز دیگری نیز بروز می‌کند: «نه که چو شیخ نوری و شیخ تبریزی و حاجی حمامی و عمر سعد فومنی و شهیدی قزوینی و یزید فارس و شمر کرمان و و... با همان عمامه نکبت‌آمیز و عصای شقاوت‌خیز و ردای رذالت‌انگیز در لشکر استبداد و ظلم لوای بی‌ناموسی به‌دست گرفته شریک خون‌بندگان خدا و حامی دشمن انسانیت گردد» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۷، ۵). در این گفتار، روزنامه از راه استعاره و تلمیح مذهبی، با عباراتی نظیر «عضای شقاوت‌خیز» مخالفان مشروطه را در جایگاه تاریخی اشقیاء قرار می‌دهد و با استفاده از زبان آیینی، مشروعیت اخلاقی آنان را نفی می‌کند. تحلیل گفتمانی این بخش نشان می‌دهد که مساوات برای مقاومت در برابر گفتمان دینی مشروعیت‌بخش به استبداد، از همان نشانه‌های فرهنگی و زبانی استفاده می‌کند تا معانی تازه‌ای خلق کند؛ بدین‌ترتیب، زبان دینی از انحصار روحانیون خارج و به سلاحی در خدمت عدالت‌خواهی تبدیل می‌شود.

۳-۲-۳. زنان

در کنار این دو گروه، مساوات به نقش زنان در بیداری اجتماعی و فرهنگی توجه دارد. نویسندگان با انتشار نامه‌ها و گزارش‌های انجمن‌های زنان، از مشارکت آنان در عرصه ملی دفاع می‌کنند و در چند قسمت «خواست‌های زنان» یا «غیرت» آنان ذکر شده است؛ برای مثال در شماره ۱۸ «نامه تظلم جماعت نسوان تهران به انجمن محترم اتحادیه طلاب» منتشر شده است که خواستار تعلیم و علم‌آموزی‌اند (مساوات، شماره ۱۸، ۱۲۸۷، ۵ و ۶) و در شماره ۲۸ نیز متن انجمن خیریه نسوان ایرانیان مقیم اسلامبول که به جناب سردار ملی تبریک گفته‌اند درج شده است. پس از آن چنین می‌نویسد که: «مقصود از درج این دو لایحه همانا بیدارنمودن حس وطنی غیرتمندان ایرانی است که از مشاهده غیرت شاگردان نارس دارالفنون شهر (مسکو) و اظهار تعصب مردانه انجمن خیریه نسوان ایرانی مقیم (اسلامبول) آئین وطن‌پرستی و تکالیف ملیت‌پروری را تعلیم گیرند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۸، ۸).

در این عبارت، زنان نه در مقام پیروان، بلکه در جایگاه الگوهای وطن‌دوستی و کنشگری فرهنگی بازنمایی می‌شوند. نویسنده با واژگانی چون «غیرت»، «تعصب مردانه» و «ملیت‌پروری»، تلاش دارد روح ملی‌گرایی را از حوزه مردانه به عرصه همگانی گسترش دهد. از دید تحلیل گفتمان فرهنگی، مساوات از طریق انتشار این متون، گفتمان تازه‌ای از «زن وطن‌پرست کنشگر» را در دل جامعه مردسالار بازتولید می‌کند؛ گفتمانی که در آن آموزش و آگاهی زنان، بخشی از فرایندهای ملی محسوب می‌شود.

۳-۳. بررسی استدلال مخالفان مشروطه و کارگزاران دولتی

جدا از مخالفت‌های روسیه که در مورد اول بدان اشاره شد، در گفتمان روزنامه مساوات، مخالفان مشروطه به‌طور ویژه دو گروه بوده‌اند: استبدادپرستان و کارگزاران سلطنت. روزنامه با زبانی انتقادی و گاه طنزآمیز، استدلال‌های آنان را به چالش می‌کشد و تناقض‌های گفتاری‌شان را آشکار می‌سازد.

نویسنده ابتدا به نقد استدلال دینی مخالفان می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه آنان با سوءاستفاده از باورهای مذهبی مردم، استبداد را به نام دین توجیه می‌کردند: «استبدادپرستان می‌گفتند مشروطه و پارلمان مردم را بی‌دین و مسلمان را لامذهب می‌کند. نمی‌دانم اکنون شرم می‌کنند یا نه که می‌بینند و می‌شنوند این همه دین‌دار و مسلمان پیدا شده که در زمان استبداد یکی از اینان وجود نداشت تسلط کفار بر مسلمانان خلاف مسلمانی است» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۳، ۴).

از منظر تحلیل گفتمان فرهنگی، مساوات در این نقل‌قول با ساختن تقابل میان «دین واقعی» و «دین ابزاری»، مشروعیت گفتمان استبداد دینی را فرو می‌ریزد. واژه «شرم» در اینجا کلیدواژه‌ای اخلاقی است که جایگاه قضاوت را از قدرت به وجدان عمومی منتقل می‌کند. نویسنده با بهره‌گیری از زبان اخلاقی، فضای داوری را از حوزه شرع به عرصه عقل و تجربه تاریخی مردم می‌کشاند. در ادامه، روزنامه از لحنی کنایه‌آمیز بهره می‌گیرد تا نفاق و دوگانگی گفتار مخالفان را آشکار سازد: «پس آنان که می‌گفتند مشروطیت دین را می‌برد جیق می‌کشیدند شیون می‌کردند گاه در حضرت عبدالعظیم ع بست

می‌نشستند گاهی در منزلشان انجمن بر ضد مشروطیت تشکیل می‌دادند یا ادراک نداشتند یا عمداً سهو می‌کردند اکنون شرم کنند و خجالت کشند که این همه دیندار پیدا شده که در هیچ زمان نبودند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۳، ۵).

در این عبارت، نویسنده با ریتمی خطابی و تکرار واژگانی مانند «جیق می‌کشیدند، شیون می‌کردند» نوعی موسیقی طعنه‌آمیز ایجاد می‌کند که هدف آن تحقیر گفتمان خصم از درون زبان است. این شگرد نوعی بازنمایی وارونه است. روزنامه از همان واژگان و نشانه‌های دینی استفاده می‌کند، اما با چرخاندن بار معنایی آن‌ها، استبداد دینی را در مقام نادانی و ریا قرار می‌دهد.

در بخش دیگری از روزنامه، نقد صریح‌تر و مستقیم‌تری نسبت به شخص محمدعلی شاه و کارگزاران دولتی مطرح می‌شود: «جمعی را عقیده بر آن است که بانی این بنای کج همان شخص اول مملکت است چرا؟ به‌علت آن که نمی‌خواهد قانون در ایران باشد تا دایره شهوت‌رانی و میدان تجاوزاتش محدود گردد - به دو جهت یکی از روی اقتضای مسند چنان‌چه در طبع بعضی از معادن تبدیل و انقلاب اجساد حیوانیه است به اجسام جمادی. قصر شاهان نیز بیابان و معدنی را ماند که در طبیعتش خاصیت تحجیر است یعنی هر حیوانی که در آن نشیمن گزیند متبدل به حجر و سنگ خواهد شد و حالت جمودت پیدا می‌کند که قابل هیچ‌گونه ترقی و تاثر نیست. ... جهت دیگر یک علت معنوی است که فقط اختصاص به شخص اول ما دارد و در نهاد هیچ یک از سلاطین گذشته نبوده اگرچه آن علت غیر محسوس است ولی آن را علامات حسیه و اثرات خارجی‌ای است که از آن علائم و آثار به‌خوبی می‌توان استکشاف ذات و حقیقت علت نمود» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۹، ۱).

در این متن، استعاره «تحجیر» نقش محوری دارد. نویسنده با بهره‌گیری از زبان علمی طبیعی، «سنگ‌شدن» را کنایه از جمود فکری و اخلاقی حاکمیت می‌داند. نویسنده دیگر از زبان موعظه یا شکوه استفاده نمی‌کند، بلکه با زبانی نمادین و عقلانی، فساد ساختاری قدرت را توضیح می‌دهد.

در ذکر مخالفت‌های شاه به صراحت اشاره می‌کند که: «شاه از این وضع به هیچ وجه راضی نبود و این مطلب ابداً با میل او موافقت نمی‌نمود. چه او مرکز اوضاع جدید را نیک و مستحسن نشمرده جداً در ابقا ترتیبات قدیمه سعی می‌کرد و ابداً تن در نمی‌داد که قوا و اقدامات خود را با دیگران تقسیم نماید» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۰، ۴).

این گفتار کوتاه و قاطع، ساختار سلطنت مطلقه را در سطح گفتمانی به تصویر می‌کشد. واژه «تقسیم قوا» در متن، یادآور مفاهیم مدرن سیاسی است و نشان می‌دهد مساوات با تکیه بر واژگان حقوقی و سیاسی جدید، در تلاش است تا زبان قدرت را دگرگون کند.

به‌طور کلی در ذکر علل مخالفت‌ها می‌توان به این دلایل اشاره کرد: اول از همه روسیه که به دنبال دوام سلطه خود بر ایران بود؛ دوم آن دسته از اشخاصی که به‌واقع یا تنها در ظاهر برای مخالفت با مشروطه آن را خلاف دین و مذهب می‌دانستند و سوم شخص شاه و کارگزارانش که تمایلی به محدودشدن اختیارات و قدرت نداشتند.

۳-۴. بررسی انتقادات به مشروطه و مجلس و مصوبات آن

به‌اختصار می‌توان گفت که روح مشروطه مورد تأیید روزنامه بوده است، اما با رویکردی انتقادی به ارزیابی عملکرد مجلس و نمایندگان می‌پردازد. این بخش از گفتمان روزنامه را می‌توان نمودی از خودانتقادی درون‌گفتمانی دانست؛ یعنی بازاندیشی از دل مشروطه برای اصلاح آن. لحن مساوات در این مرحله، از شور آرمان‌خواهی به نقد عقلانی و گاه حتی تند اجتماعی تغییر می‌کند.

– **جهل و کلا:** «به ذات اقدس اگر نگویم به دولت و ملت خود خیانت کرده. امروز از هر کدام آن‌ها سؤال کنیم که شعب فلان وزارتخانه چند و فرق قانون اداره و قانون محاکمه چیست جز آن‌که اقرار به جهل بکنند چه جواب خواهند داد!» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۲، ۴). در این عبارت، جهل و بی‌اطلاعی نمایندگان به‌مثابه خیانت ملی بازنمایی می‌شود. این جابه‌جایی معنایی میان «جهل» و «خیانت» اهمیت دارد؛ زیرا روزنامه، نادانی را نه خطایی فردی بلکه آسیبی فرهنگی تلقی می‌کند.

-انجام‌ندادن وظیفه: «کدام وکیل کدام امیر کدام آقا کدام تاجر امروز کاملاً به تکلیف خود عمل می‌کند و وظائف و حدود خود را می‌داند. تمام دو سال است که خود را گول می‌زنیم و ابداً ملتفت نیستیم همه مشعوفیم که مملکت مشروطه است کنستیتوسیون داریم وزرا مسئولند تکالیف و حدود معین است» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۳، ۱). در این گفتار، تکرار ساختار پرسشی «کدام...» کارکرد خطابه‌ای دارد و نشان‌دهنده رویکرد بیدارگر روزنامه است. از دید زبانی، واژه‌های «گول‌زدن» و «مشعوف‌بودن» نوعی خودفربیی جمعی را تداعی می‌کنند که در آن، ملت و نمایندگان هر دو از انجام وظایف واقعی خود غافل مانده‌اند.

-بی‌نظمی مجلس: «تاکنون عذر وکلای ما در نداشتن نظم و عدم مراقبت آن به واسطه پاره از حرکات مستبدین مسموع بود و به همین ملاحظه ملت چندان سخت‌گیری بر آنان ننمود و حق نظارت خویش را به واجبی ادا نمی‌ساخت و دین ملت بر گردن نمایندگانشان ماند و تحمل نمود ولی دیگر تاب شکنجائی و صبر به واسطه بی‌اساسی مجلس و عدم نمو و ترقی آن در موکلین باقی نمانده و گویا از این به بعد به هیچ وجه این‌گونه معاذیر بی‌موقع را از آقایان خویش قبول نمی‌کنند و در انتها درجه طلب از وکلای خود درخواست می‌نمایند که اولاً رئیس مجلس را که مسئول افراد وکلاء بلکه در اجرای مواد راجع به مداخله مجلس مسئول عموم ملت است به نصح و اندرز از حدت و سورت خلق خانوادگی فرود آرند و به اطاعت قانون و اجرای نظامنامه مجبورش سازند و رئیس هم با یک عالم همت محض تدارک گذشته‌ها کوشش نموده شبان‌وروز خویش را مصروف نظم امور مجلس ساخته و به وظایف مهمه خود عمل نماید تا طفل یک شبه مجلس ما راه پارلمان‌های صدساله را بییماید» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۶، ۳)؛ استعاره «حدت و سورت خلق خانوادگی» در واقع انتقادی نمادین از شخصی‌گرایی و روابط خویشاوندی در ساختار مجلس است. این عبارت نشانه بحران مدرن‌سازی نهادی است؛ یعنی درحالی‌که شکل مجلس پدید آمده، منطق رفتاری آن هنوز در چهارچوب روابط سنتی عمل می‌کند.

-بی‌نظمی و کندی رویه مجلس: «تا یکماه دیگر اگر قوانین داخلی مجلس چنانچه باید و در فوق گفتیم مطابق پارلمان‌های دنیا مجری و مجلس در تحت قواعد مجلسی درآمد ما از طرف ملت ایران با یک جهان شغف تشکرات خویش را تقدیم نموده و شرح خدمات و کلاء را گوش‌زد اهالی می‌نمائیم و الا اگر باز به‌همان بی‌ترتیبی سابق بماند برحسب وظیفه آزادی برخورد واجب می‌شماریم که تاریخ اعمال و کیفیات اخلاق عموم نمایندگان خود را محض آگاهی در همین جریده به عموم ملت اعلان کنیم» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۶، ۴). تهدید به انتشار «تاریخ اعمال و کیفیات اخلاق نمایندگان» نشانه برهم‌خوردن مرز میان قدرت و نظارت است؛ روزنامه از حوزه گفتار وارد قلمرو کنش سیاسی می‌شود و مطبوعات را به ابزار حساب‌کشی اجتماعی بدل می‌سازد.

-در اعتراض به بی‌تفاوتی نسبت به اوضاع کشور (نمونه فارس): «ای خاک بر دهن مساوات آسوده نشسته در عوض آن‌که مطالبه خون به‌ناحق ریخته بزرگان دین و جمعی از مسلمین کنند و پسران قوام را که مرتکب این عمل ناگوار و باعث این مصیبت عظمی شدند به حکم قانون اسلام مجازات و قصاص کنند برخلاف روز جمعه دهم یکی از خائنین که اسمش جریده را کثیف می‌کند احمقانه قانون اساسی را بهانه که چرا باید این شش را تبعید کرد و با قانون اساسی مخالفت نمود. حیف که این نادان خود پسند نمی‌داند قانون چیست و مورد استثناء قانون کجاست. امروز بر هیچ‌کس جز این یک نفر ابله پوشیده نیست که همه قوانین دنیا در جمیع ممالک مفسد را تبعید یا حبس ابدی می‌کند هنوز این بیچاره بین مقصر سیاسی و مقصر جنایی تمیز نداده این آدم شب را از روز پستان را از قوز فرق نگذاشته» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۷، ۷). این نقل، نمونه‌ای از لحن خشمگین و تلخ نویسنده است که با خودانتقادی آغاز می‌شود («ای خاک بر دهن مساوات!»). نویسنده برای افزایش اعتبار سخن خود، ابتدا خویش را نیز در معرض نقد قرار می‌دهد.

-نقد تند و اساسی خطاب به مجلس و وکلا: «نمایندگان ما که باید همواره از فقراء و بیچارگان طرفدار و مظلومین بی‌دست‌وپا را جانب‌دار باشند و فقط برای ترقی ایران و بقا استقلال آن مبعوث شده‌اند بدین مطلب سهل و ساده هنوز پی نبرده و نمی‌دانند که

وظیفه اصلی و قرض واقعی خود حفظ حمایت حقوق بشری ضعیف و فقراء یعنی همان پینه‌دوز و بذرکار است» و «مجلسی که در این مدت مدید هنوز از عهده انتظام داخلی خود برنیامده و اوایلا!! خاکم به سر!! چگونه فقرای ازدست‌رفته ایران را نگاهداری می‌کند؟ مجلسی که هر روز آلت دست یکی دو نفر مغرض خائن است و اذاتاه!! کی کابینه منظم تأسیس می‌نماید؟ مجلسی که اعضایش مثل گرگان گرسنه به‌جان همدیگر افتاده این در خیال انعدام آن و آن در صدد انهدام آن و امصیبتاه!! کی می‌تواند حدود شاه را محفوظ و وزراء را محدود سازد؟ مجلسی که کارگاه صدارت‌سازی و دستگاه ریاست‌پناهی و معرکه حقه‌بازی مستبدان طرار است و احسرتاه!! کجا و چه‌طور نکبت دولت را سعادت و ذلت ملت را به عزت و خرابی ملت را به امارت تبدیل می‌کند؟؟ چه‌وقت باب مساوات را در میانه طبقات و افراد جاری می‌سازد؟ مجلسی که صریحاً ضدیت با ملت و سرا درصدد تخریب و تکذیب مجامع و باطناً در مقام تحلیل قوای ملی است و اغوتاه؟؟ و افتضاحاه؟؟ هیهات که مایه نجات و رستگاری ایران گردد. ... وکلای نادان ما گمان کرده که مجلس را آنان تأسیس و بقاء وجودش را آن‌ها باعثند. مجلس را بی‌صاحب و مملوک خود فرض نموده. ما به زبان آزاد و آواز بلندی که گوشزد کل سکنه ایران گردد این نابخردان را خطاب کرده می‌گوئیم ای کسانی که تا دیروز چون مخدرات از ترس حملات استبداد پشت هزار پرده خود را مستور نموده بودید کی شما را این جسارت داد که در بهارستان نشسته رگهای گردن را از عربده پرباد نموده در مقابل استبداد کهن‌سال ایران آزادانه سخن رانید و در امور پلیتیکی؟ جرات مداخله پیدا کنید؟ به‌کدام قوه جز همت ملت و هیجان فداکاران قدرتی در خود نشان دارید که اینقدر توانائی برای مدافعه با ملت در وجود خویش می‌بینید و صریحاً می‌خواهید دست‌وپای ملت را بسته از یک طرف به وزراء می‌سپارید که گوش به تظلمات انجمن‌ها ندهند از طرف دیگر هرچه تظلم به مجلس می‌کنند عرایض آن‌ها را سه ماه چهار ماه بلاجواب می‌گذارید. از طرفی مجلس را به پاره از حیل و دسائس قرق‌گاه اغراض خود ساخته متظلمین و ملت که ناظر اعمال نمایندگانند به خود را نداده تا آنچه بخواهید بلامانع اقدام کنید» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره

۱۸، ۲ و ۳). در این فراز، شدت احساسات و کاربرد پیاپی نداهای عاطفی («وایلا! واحسرتاه! وافتضاحاه!») نوعی زبان شورانگیز می‌آفریند که در عین خشم، حامل دغدغه‌ای اخلاقی است. مساوات از رهگذر این زبان طغیان‌گر، فاصله میان «مجلس آرمانی» و «واقعیت موجود» را برجسته می‌کند.

گذشتن وقت مجلس به بطالت: «آنچه در این ایام اخیره از اوضاع کنونی طرفداران استقلال ایران استنباط نموده‌اند ضدیت بین شاه و ملت صلاح مملکت نیست چرا؟ برای آنکه این نفاق و نفاق تاکنون تمام اوقات کارکنان مملکت و مصادر امور و ملت را مصروف به مدافعه و جنگ خانگی نموده و قوای مملکت را متدرجاً به تحلیل برده به طوری که وکلاء و وزراء را از اصلاحات سیاسی و تنظیمات مادی ملکی بازداشته. مملکت نه برحسب امور سیاسی بلکه از هر دو جهت رو به تنزل و انحطاط حرکت و سیر کرده» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۳، ۴). واژگان «نقار»، «نفاق»، و «تنزل» نشانه‌ای از فرسایش فرهنگی و اخلاقی جامعه ساخته‌اند. این جملات پایان مرحله‌ای از امید در زبان مشروطه‌اند؛ جایی که «بیداری» جای خود را به «هشیاری تلخ» می‌دهد.

۳-۵. بررسی نحوه بسیج مردم در مشروطه

در گفتمان روزنامه مساوات، مطبوعات نه تنها ابزار اطلاع‌رسانی، بلکه نیروی فرهنگی و آموزشی برای بیداری ملت و سامان‌دهی اندیشه جمعی‌اند. در نخستین شماره و در آغازین سخن خود چنین می‌نویسد که: «من مدت‌ها در کتب و اوراق منتشره خوانده‌ام که یکی از بهترین وسائل برای ترقی ملت و صلاح و فلاح مملکت و آبادی کشور جرائد است و یگانه واسطه نجات و وسیله تمدن و ترقی همان روزنامه و رسائل موقوته است» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱، ۱) و در وصف اسباب بیداری چنین می‌نویسد: «همه عقلا می‌گویند باید ملت ایران از خواب گران بیدار شود تا دولت ایران تنومند و برومند گردد. خوب چگونه باید بیدار شود؟ می‌گویند با روزنامه. چه باید در روزنامه نوشت تا بنویسیم. اما تعریف و تمجید از بزرگان ملت و دولت تمام کتاب‌های کهنه و تازه به نظم و نشر پر است. عوض این که فکر کنند... اما بدگوئی و فحش بزرگان اگر بنویسیم مردم چون دل‌سوخته و خاطر‌آزرده و خانه‌خراب و نکبت و فلاکت و ذلت

از ایشان دارند می‌پسندند و روزنامه را خوب می‌خرند. ولی اسباب بیداری نیست و در پوست کلفت اثر نمی‌کند. اما اگر از حال خرابی ملک و ملت بنویسیم آنانکه چشم بینا دارند می‌دانند دیگران اگر روزنامه بخوانند گمان خواهند کرد باید چنین باشد اگر نه خدا نمی‌گذاشت...» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱، ۸).

در این گفتار، بیداری ملی با «خواندن» پیوند می‌خورد؛ یعنی سوژه سیاسی جدید نه در میدان جنگ بلکه در میدان خوانش و نوشتن شکل می‌گیرد. نویسنده با طرح پرسش، ماهیت روزنامه را از سطح اطلاع‌رسانی به سطح «کنش فرهنگی» ارتقا می‌دهد. این پرسش‌ها نشانه وجود شکاف در جامعه‌ای است که هنوز به «نوشتن» و «فکرکردن» به‌عنوان ابزار رهایی عادت نکرده است.

در جای دیگر به گلایه از ناآگاهی مردم می‌پردازد: «خیلی جای تعجب است که با ادعای بیداری و وقوف بر حقوق حریت خود باز خبر از اوضاع حاضره ندارید و متحیر نشسته نمی‌دانید در زیر بار چه اسارتی می‌خواهند شما را ببرند و از کجا چوب دارید می‌خورید» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۷، ۶). مساوات با لحن انتقادی خود ملت را به بیداری از خواب غفلت فرامی‌خواند.

اما در اشاره به یک نمونه از بسیج مردمی مثلاً به تلاش‌های شاهزاده سلیمان میرزا اشاره می‌شود که با ورود به کرمانشاه و مشاهده اوضاع مردم چه اقداماتی انجام می‌دهد و بدین واسطه از سطح کلامی به سطح کنش اجتماعی می‌رود: «چون این مملکت خراب را با آن وضع بی‌علمی مشاهده نمود و دید که اهالی فقیر آنجا از بی‌خبری و بی‌اطلاعی از جمیع اوضاع امروزی دنیا نزدیک است رو به انهدام و اضمحلال گذارد بر غیرت و جوانمردی خویش روا نداشت که موطن نیاکان تا این اندازه در مرتبه نازل از زندگانی بماند. این بود که با یک عزمی راسخ و قدمی ثابت اولین اقدامی که درباره آن خرابه و نجات اهالی آن نمود به قوت نصایح و حسن اخلاق شب و روز آرام را بر خویشتن حرام بیم و اندیشه را وداع گفت در هر محفل و انجمن حاضر و به بیانات مهیجه اهالی را به جاده صلح و اتفاق داخل و به دقایق مشروطیت و آزادی آگاه و به اقدامات غیورانه تشویق نمود. پس از نیل به مقام عالیه اتحاد و وفاق که اول سرمایه

ترقی و حیات ملت است با ایجاد مدرسه علوم ابتدائی موسوم به مدرسه کرمانشاه به مساعدت جمعی از غیرتمندان موفق آمد در ظرف سه ماه شصت نفر شاگرد که بیست تن از آنها مجانی و از جمله ایتمام شهر بود در سر سه کلاس مشغول تحصیلات و علوم شدند. سپس تأسیس نظام جدید را پیشنهاد خاطر ساخت... با موانع کثیره و قلت اسباب در مدت کمی چهارصدوپنجاه نفر از جوانان با غیرت که اغلب از شاهزادگان و اعیان بلد بودند به لباس نظام درآمده و با یک شوق تصور نکردنی در سربازخانه به مشق نظامی پرداختند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۵، ۵).

در گفتمان مساوات، روشنگری و بسیج مردمی دو وجه یک فرایند فرهنگی‌اند و زبان، به‌مثابه ابزار سازمان‌دهی اجتماعی عمل می‌کند؛ به بیان دیگر، در روایت مساوات «انجمن»، «مدرسه» و «روزنامه» حلقه‌هایی از یک زنجیره‌اند که هدف آن ساختن ملت آگاه است. آموزش کودکان، سامان‌دهی نظامیان و تأسیس مدارس، همه بازتاب همان روح فرهنگی مشروطه‌اند که در زبان و قلم مطبوعات جان می‌گیرد.

۳-۶. گزارشی از انجمن‌ها و فعالیت‌ها و مشارکت‌های مردمی

به ترتیب شماره روزنامه هر آن چیزی که از ذکر فعالیت انجمن‌ها یا مردم شهرهای مختلف بود در زیر بدان اشاره می‌شود:

- **انجمن فتوت تهران:** «تقریباً چند هفته است که انجمن فتوت (انجمن اعیان) به تحریک و یا اقبالاً به همراهی شاه تأسیس شده. انجمن مزبور مرکب از دویست نفر است از شاهزادگان بزرگ و اشخاصی که در سابق دارای مقامات عالی بوده‌اند و همچنین بعضی اشخاص دیگری که مایل به اوضاع جدید نیستند عضو این مجمع می‌باشند. از این جمله است مخصوصاً (علاءالدوله) برادر رئیس (پارلمان) و رئیس انجمن خدمت که یک ماه قبل شاه را مجبور به موافقت و همراهی با (پارلمان) نمود. اعضاء انجمن فتوت در باغ شاهزاده فرمانفرما مجالس متعدده تشکیل داده و مذاکره می‌نمودند که به چه وسیله می‌توان استقلال و اقتدارات قدیمه شاه را برقرار نمود. در ۲۵ نوامبر انجمن مزبور هیئتی به حضور شاه فرستاد مقصود از شرفیابی هیئت مزبور این بود که اولاً از مراتب صداقت و فدویت اعضای انجمن مزبور شاه را اطمینان داده و ثانیاً شاه را وادار کند که به بریگاد قزاق امر نماید که

(پارلمان) را احاطه کنند و رؤسای این خیجان اصلاح طلبی را دستگیر سازند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۰، ۶، ترجمه از روزنامه اتوال بلژ).

-وضعیت فرقه مجاهدین در شهر باکو: «قونسول ایران در بادکوبه با فرقه مجاهدین ایرانی از قرار راپورت‌هایی که به اداره رسیده مثل مأمورین استبداد بنای کج رفتاری و سوء سلوک گذاشته. خاصه این اوقات با آن که سیت مشروطیت ایران عالم‌گیر شده چندین بی‌گناه ایرانی را به اسباب‌چینی متهم و به محبس دولت روس گرفتار نموده. تاکنون بیست‌وهفت نفر جوان بی‌تقصیر ایرانی در حبسخانه آنجا مقید ساخته. عموم ایرانی‌های مقیم بادکوبه به اسم مجاهد در حال تزلزل و اضطراب‌اند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۵، ۴).

- وضعیت انجمن اسلامی فارس در برابر قوامی‌ها: «زمانه فرصتی به‌دست بیچارگان داد خیرخواهان وطن به‌وسیله لویج علماء و طلاب آن‌جا را ارشاد و ذائقه آنان را به علم و لذائذ آزادی آشنا ساختند تا آن‌که به همت و همراهی چند تنی از روحانیین اهالی به تشکیل انجمن اسلامی موفق شدند و در خط مشروطیت و حقوق و رفع تعدی و جور قدم استوار نمودند» و «در آغاز ظهور مشروطیت و تشکیل انجمن اسلامی در فارس قوام به حکومت وارد شیراز می‌شود بنای مخالفت و اخلال را می‌گذارد حتی وکلای منتخب را از راه‌های نامحسوس تهدید و تخویف نموده تا جرأت آمدن به طهران را نداشته باشند. انجمن اسلامی که مرکب از وجوه علماء و طلاب و تجار و کسبه محترم بودند فهمیده به ستوه آمدند ناچار در تلگرافخانه برای دفع قوام و پسرانش قریب به پنجاه روز بناهد و تعطیل عمومی کردند» و «از وسائل چیزی که کم داشتند جلب وکلای فارس بود به جانب خویش به هر نیرنگ که ممکن بود همه را جز یک نفر در دام خود گرفتار ساخت. کار به‌جائی کشید که در مجلس انجمن اسلامی را که علت‌العلل مشروطیت فارس بود به اتهام فساد و فتنه آلوده و قوام را معصوم و مظلوم خواندند» و «در مقابل انجمن اسلامی انجمنی موسوم به تجارت تشکیل و دیگری موسوم به انجمن محمدی به ریاست سید فالی که رئیس اراذل است فراهم ساختند شرارت و هرزگی را پیشه عبا و عمامه محترمین را شب‌ها می‌ربودند در مسجد نو

اجتماع نموده و بر ضد انجمن اسلامی خواهان قوام شدند و شرارت (ممتد دیوان) را بهانه نمودند... «تلگرافات بی‌اصل از انجمن‌های مصنوعی شیراز به مجلس آورده و لزوم و اهمیت قوام را در شیراز به مرتبات چندی عنوان نمودند»... «بیچاره انجمن اسلامی چون دید که ناله‌اش بی‌اثر مانده درددل نزد مجتهد لاری (سید عبدالحسین) برده آن صاحب‌دل از راه حیث و غیرت اسلامی با مثنی از غارت‌زدگانی که لگدکوب ایل «بهارلو» بودند به شهر آمده شاه‌چراغ را پناهگاه مظلومیت خود و انجمن اسلامی قرار داده. راه مخابرات تلگرافی به‌واسطه وجود خبیث (خبیرالدوله) دست‌نشانده قوام که به مبلغ دوهزار تومان ریاست تلگرافخانه شیراز را در طهران خریده بر آن بیچارگان مسدود بود»... «تا واقعه میدان در نهم ذی‌قعدة روی داد... همان شب متحصنین شاه‌چراغ را قوامی‌ها محاصره و گلوله‌باران نمودند بیچاره متحصنین از ترس جان تا سه روز و سه شب از خود مدافعه نمودند در این سه شبانه و روز آب و نان را به روی آن فلک‌زدگان بستند. تا تئاتر فساد توپخانه رو به انحطاط نهاد و قوام دید که در طهران آثار ظفر و فیروزی با ملت است از آمال خود ناامید گشته به اشاره برقی دستة خود را در شیراز مستحضر ساخته و از محاربه و مهاجمه دست کشند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۷، ۳ تا ۵).

-اعتراضات در پی دستگیری چند نفر به اتهام قصد ترور شاه: «چهار نفر را دستگیر می‌کنند دو نفر نیمه (روس) و دو نفر (ایرانی) تا پیش از ظهر چهارشنبه ششم این حرکت غیرقانونی بین انجمن‌ها منتشر تئاتر هیجان ملی به‌واسطه مخالفت با قانون اساسی اشتعال می‌یابد. عصر پنجشنبه هفتم شروع به شورش و اجتماع شده و به توسط لوائح و نمایندگان انجمن‌ها به مجلس شورا پروتست‌های شدید نمودند. هر قدر وکلا و علما و ناطقین خواستند به حسن تدبیر جوشش ملی انجمن‌ها فرو نشانند چون نقض صریح باشد ماده از قانون مقدس اساسی که سرمایه امنیت جانی و مالی و سرخط آزادی ملت است کرده بودند فائده نبخشید. نزدیک بود کار بلوا بالا گیرد و تعطیل عمومی فراهم آید این بود که استرضای ملت را برای اجرای قانون بر این قرار دادند که مطابق قانون مشروطیت و مساوات حکم و رئیس نظمی را در تحت استتطاق درآورده پس از

استنطاق محاکمه شوند و قانوناً به مجازات خود رسند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۱، ۷). در شماره ۲۴ نیز با عنوان «پاکدامنی متهمین بمب» مجدد این قصه را روایت می‌کند (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۴، ۵).

-تبریز: «ازقرار راپورت اغتشاش و حرکت عشایر به واسطه تحریکات مخفی است که از طرف ملائماهای شهر تبریز محرمانه به آن‌ها می‌شود» و «مسلمانان حقیقی شهر را کشته‌اند لکن اهالی قراء و عشایر دوردست که هنوز بر سوءمدیریت و خبث طینت این دزدان واقف نشده‌اند باز فریب لباس حقه‌بازان را خورده از روی گفتار آن اراذل کردار وحشیانه را بیشتر ساخته‌اند» و «فقرا صلاح وقت را در آن دیده که به حيله و نیرنگ عنوان وکالت دروغی را به روی خود نهاده در انجمن ایالتی عضو و اشخاص ملت دوست محترم مثل (حاج مهدی آقا) را با فحش و هتاک از انجمن بیرون کرده تا میدان چپاول از حریف خالی بلامانع کند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۳، ۶ و ۷).

-انجمن‌های حامی مشروطه در قم: «انجمن همت» و «حمایت» و «حمیت» و «نصرت» و «محبت» که طرفدار حق و حامی اساس مشروطه و عدالتند جلوگیری از حرکات شقاوت‌آمیز آنان نموده تاکنون نگذارده‌اند که اقبال‌الدوله به مقصود نجس خود که خونریزی و شرارت است برسد» (همان، ۸).

-اصفهان: «۴۰۰ نفر سوار به حمایت ملت وارد اصفهان می‌شود بعد خود جناب صمصام‌السلطنه ایلی بختیاری با شش هزار سوار وارد و لوای مشروطیت را بلند تمام دوائر دولتی از قورخانه و توپخانه و و را تصرف می‌نماید. حاکم فوراً به قنصلخانه انگلیس متحصن می‌شود و ملتیان به سنگر بندی دور اصفهان مشغولند. و تا دو منزل کاشان در تحت نفوذ خود در آورده‌اند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۸، ۶).

-رشت و انزلی: «روز ۱۵ ذیحجه از قار مکتوب به قدر هزار و پانصد نفر از والش وارد انزلی شد. اعلان داده‌اند که باید تشکیل انجمن داد عمیدالسلطنه حاکم خیالی گرگانرود که مدت‌ها در انزلی متوقف نه روی عودت به طهران و نه جرئت رفتن به مقر حکومت داشت دو روز قبل به رشت رفته. سردار افخم حاکم رشت در تزلزل دو روز است در قونسلخانه روس متحصن است. ... از قرار تلگراف از رشت که تازه رسیده آقا بالاخان

سردار افخم حاکم رشت را مجاهدین با ضرب گلوله کشته‌اند پستخانه و تلگرافخانه و دارالحکومه و سایر دوائر دولتی را ضبط و خراب نموده‌اند بازار به کلی بسته جمعی در سفارت عثمانی متحصن کار ملتیان ساعت به ساعت بالا می‌گیرد» (همان، ۷).

رشت و انزلی: «روز عاشورا در رشت یکی از شاطره‌های حکومت ۲ نفر از مشروطه‌خواهان را که «آقا میرعلی اکبر» تبریزی و «محمد» نام بوده‌اند به ضرب گلوله به درجه شهادت می‌رساند ملت رشت مجازات شاطر را از آقابالاخان حاکم جدا می‌خواهند. به اشاره تلگرافی مرکز استبداد از مجازات امتناع و از شاطر حمایت می‌کند. کم‌کم تنوره درونی اهالی رشت شعله‌ور شده غایبانه مشغول تهیه می‌شوند روز ۱۶ محرم وقت ظهر قریب سه‌هزار نفر مردان غیور که سیصد نفر از آنها از دسته تبریزی با لباس مخصوصی بوده‌اند به دارالحکومه رشت حمله سختی برده در ظرف ۲ ساعت به قدر ۱۵ عدد نارنجک به کار برده دارالحکومه را ویران کرده ... به حمدالله تعالی روز دوشنبه ۱۶ محرم به همت غیورانه مجاهدین ریشه استبداد گیلان به کلی کنده شد. حاکم با ۳۵ نفر حامی دولت مقتول [،]، عمارت دولتی سوخت [،]، دو نفر از مجاهدین شهید [،]، مقاصد قلبیه وطن‌خواهان حاصل [،]، انجمن ایالتی تشکیل [،]، قوای ملی مرتباً مهیا [،]، منتظر امر مبارک هستیم» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۹، ۷ و ۶).

همدان: «محض اجرای احکام حجج اسلامیه تجدید قوانین مشروطیت و اذاله استبداد را ملت همدان از حاکم جداً مطالبه نمودند. حکومت آن‌جا به طهران اطلاع می‌دهد درباریان که از هر طرف توسری خورده‌اند محض آن که مبدا کار همدان هم در این موقع استیصال دربار و لشگرکشی منجر شود محرمانه به حاکم دستورالعمل می‌دهند که عجاله با مردم آن‌جا را مسالمت و همراهی پیش گیرد. فعلاً ملت همدان را با افتتاح انجمن ولایتی و تشکیل حکومت قانونی متفاد نموده‌اند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۹، ۷).

– آذربایجان در پی بریدن گوش یک زن توسط یکی از اسرای مجاهدین: «این بیشتر زهرآلود جهان فرسا ... ملت آذربایجان را یک بیداری از نو بخشید و دیدند برای تحصیل قوه فوق قوای موجوده به جهت مدافعه از ناموس در یک احتیاج خیلی شدیدی واقع شده‌اند ... بنابراین اعلان عمومی شد که از روز سه‌شنبه ۱۶ ماه صفر همه در میدان

مشق حاضر شده مشق نظامی کنند. از امروز به بعد همه‌روزه عموم مردم دسته‌دسته فوج فوج تحصیل اسلحه کرده از سه ساعت به غروب مانده در میدان مشق حاضر شده با مشتاق‌های جدید مشق نظامی می‌کنند و روزبه‌روز بر عده و اشتیاق مردم در اقدام به این شغل مبارک افزوده می‌شود. در موقع مشق عموم تجار و کسبه دست از تمام کارها کشیده عوض تجارت و کسب مشق نظامی می‌نمایند. این نهضت جدید یک روحانیت و حرارت به ملت داد و بازار مشروعیت را رونقی بی‌اندازه بخشید» (مساوات، ۱۲۸۸، شماره ۳۰، ۸).

روزنامه مساوات از خلال گزارش‌های متعدد خود درباره انجمن‌ها و حرکت‌های مردمی در شهرهای مختلف، چهره‌ای زنده از جامعه در حال گذار مشروطه را ترسیم می‌کند. در این گفتمان، ملت نه مفهومی انتزاعی، بلکه شبکه‌ای از کنشگران اجتماعی است که در قالب انجمن‌ها و تجمع‌ها معنا می‌یابد. مساوات از انجمن‌هایی چون انجمن اسلامی فارس، انجمن‌های همت و حمیت و نصرت در قم و انجمن ولایتی همدان به‌عنوان نهادهای بیدارساز و حافظ عدالت یاد می‌کند و آن‌ها را مصداق پیوند میان دین، اخلاق و سیاست می‌داند؛ در مقابل، از انجمن‌های مصنوعی مانند انجمن تجارت و محمدی که به تحریک مستبدان پدید آمده‌اند، به‌عنوان بازتولید فرهنگ استبداد انتقاد می‌کند.

در روایت‌های مربوط به شهرهایی چون رشت، تبریز، اصفهان و آذربایجان، مردم به کنش مستقیم دست می‌زنند؛ از اعتراض و تعطیل عمومی تا مشق نظامی و دفاع از آزادی. در این گزارش‌ها واژگانی چون «غیرت»، «ملت» و «مجاهد» نشانه‌هایی از ظهور سوژه فعال تاریخی‌اند؛ مردمی که دیگر مخاطب سیاست نیستند، بلکه فاعل آن‌اند.

۳-۷. بررسی دستاوردها و موفقیت‌های تدریجی ذکر شده برای مشروطه

در گفتمان روزنامه مساوات، مشروطه نه به‌عنوان نقطه پایان، بلکه به‌منزله فرایندی مستمر از رشد آگاهی و قانون‌مندی بازنمایی می‌شود. نویسندگان با زبانی آمیخته از شور ملی و بینش سیاسی، دستاوردهای این نهضت را در چند محور اصلی صورت‌بندی می‌کند: استقلال سیاسی، بیداری ملی، استقرار عدالت و نهادسازی مدرن.

در نخستین مرحله، روزنامه استقلال را برجسته‌ترین میوه مشروطه می‌داند: «امروز ایرانیان حق دارند رسماً به تمام دربارهای دول متمدنه عالم اعلام و اعلان کنند. ما این معاهده را به هیچ وجه من‌الوجوه نمی‌شناسیم و بعد از این نشناخته خواهیم گرفت و به حکم آن که دارای شرافت استقلال هستیم خاصه در این ایام که علاوه بر دلایل رسمانه بر استقلالیت چندین‌ساله و وجود نمایندگان دول معظمه دنیا در پای تخت خود به واسطه ایجاد پارلمان و مجلس شوری خود را در جرگه دول قانونی و حکومت عادلانه مشروطیت بشمار آمده‌ایم. بعد از این حق داریم که امتیازات تجارتي و غیرتجارتی از هر نقطه از نقاط خانه خود به هر کس می‌خواهیم بدهیم و هیچکس از سایر دول حق مداخله نداشته و ندارد» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۲، ۵).

یا در قسمت دیگری آمده است که: «شکی نیست دولت ایران قریب دو سال است خود را در میانه دول معظمه دنیا به مشروطیت (کنستیتوسیون) معرفی نموده و دارای قوانین اساسی و پارلمان است. ملت ایران تا دو سال پیش اگر کسی تعدی و تجاوز به حدودشان می‌نمود بحث و حرجی چندان بر وی نبود چه استبداد و ظلم هوای زندگانی آنان را طوری مسموم نموده بود که از تمام لذائذ بشری محروم و از جمیع حقوق انسانی بی‌نصیب و بیگانگان حقوق وطنی آنها را می‌ربودند. به واسطه هیجان‌های ملی و فداکاری‌های وطنی این دو ساله هیچکس را مجال انکار نماند که ایرانیان را نیز در شریعت بشری و قوانین ملل زنده علم حقوق است ثابت و حدودی است روشن» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۵، ۱).

اینجا استقلال سیاسی نه تنها به معنای رهایی از سلطه خارجی، بلکه نشانه ورود ایران به جهان قانون و مدنیت است. مساوات از این طریق ملت ایران را به مثابه عضوی از جامعه جهانی دولت‌های قانونی معرفی می‌کند؛ تغییری که هم‌زمان ماهیتی فرهنگی و هویتی دارد، اما جدا از این نگرش مثبت به کلیت مشروطه‌شدن حکومت ایران در قسمت‌های مختلف به ذکر اتفاقات کوچک و بزرگی اشاره می‌کند که از همین آزادی و مشروطیت منتج شده‌اند.

با زبانی ستایش‌آمیز در تعریف از اصلاحات اداری و مالی ناشی از نظام جدید آمده است که: «بالاترین خدمتی که کمیسیون مالیه و مجلس مقدس در این مدت درباره مملکت و ملت کرده آن بوده که از روی کمال دقت و نهایت بصیرت رسیدگی نموده آنچه که از حقوق شما خادمین وطن دزدها می‌بردند زده و رعایت حال مظلومین و مستحقین را در غایت صحت منظور داشته‌اند» (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۶، ۴).

یا دیگر اصلاحاتی که در اداره گمرکات در شرح اخراج بلژیکی‌ها رقم می‌خورد و «بیداری مستخدمین ایرانی از خواب غفلت» را اسباب امیدواری می‌داند: «از جمله نتایجی که از آزادی قلم عاید دولت و ملت ایران گردید اصلاح اداره گمرکات و جلوگیری از تجاوزات مستخدمین بلژیکی است. مقالاتی که متوالیا در نمرات قبل راجع به بی‌ترتیبی اداره و عدم مراعات صرفه مالیه دولت و زیاده‌روی‌های بلژیکی‌ها و وزارت بی‌لیاقت و تناسب قائم مقام مینکا شتیم بی‌نتیجه نمانده و در قلیل مدتی اثرات خود را بخشیده. مومن‌الملک که مدرسه دیده و در علوم سیاسی تحصیل کرده به وزارت تجارت و گمرکات منسوب و برقرار گردیده و از روز قبول این شغل خطیر شروع به اصلاحات نموده. آنچه بیشتر مایه خوشوقتی و اسباب امیدواری ما شده و بشارت و نوید سعادت و خوشبختی آتیه مملکت می‌دهد آن است که مستخدمین ایرانی این اداره مهم از خواب غفلت بیدار شده با اجازه و نظارت وزارت جلیله انجمن تشکیل داده که معایب و نواقص اداره را به توسط هیئتی از منتخبین امین بصیر خود پس از مشاوره و تعاطی افکار اصلاح و تکمیل کنند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۰، ۶).

همچنین حول بهبود وضعیت پست‌خانه چنین آمده است که: «از قرار راپورتی که اعضا پست‌خانه به اداره داده‌اند از وقتی که اجزاء پست پا به دایره آزادی و مشروطیت نهاده به قوت اتحاد و اتفاق انجمنی تشکیل و همت ایرانیت خود را صرف اصلاحات اداره و جلوگیری از اجحافات بلژیکی‌ها نموده همم عالیه و کلاء ملت در کندن ریشه فساد و فتنه (نوز) با مقاصد صحیحه آن‌ها مصادف آمد و نتیجه بزرگی عائد ملت و دولت گردید» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۳، ۶ و ۵).

در کنار این موارد، مساوات گزارش‌هایی از اصلاحاتی که در شهرهای مختلف به راه افتاده نیز منتشر کرده است. در مورد نظم‌یافتن امور آذربایجان «تفکیک قوای مقننه، قضائیه و مجریه» را نشانه بلوغ سیاسی می‌داند و چنین بیان می‌کند که: «تمام مصادر امور از انجمن مقدس و حضرت سردار و حضرت سالار و مجاهدین و سائر مراکز خوشبختانه حس نموده‌اند که اداره نمودن یک مملکت امکان نخواهد داشت مگر به تجزیه امور و تفکیک قوای مقننه و قضائیه و مجریه. همدیگر مملکت آذربایجان را نیز مطابق و شکل دول متمدنه دنیا باید اداره نمود و قوا را از هم تجزیه کرد. دوائر تشکیل باید داد که هرکدام به تکالیف خاصه خود مشغول و در اداره دیگری که خارج از وظیفه آن است به هیچ وجه دخالت نکند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۶، ۶).

از وضعیت خوی چنین گزارش می‌کند که: «خبرنگار محترم می‌نویسد به واسطه اقدام وطن‌خواهانه یکی دو نفر از رؤسا، مجاهدین دوائر لازمه از قبیل عدلیه و نظمی و بلدیه و اداره مالیه به ترتیب قوانین مشروطیت مرتب و تأسیس شده اهالی شهر خوی دارند کم‌کم ذائقه‌شان به شیرینی قانون و حلاوت عدل آشنا می‌شوند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۶، ۸). در این توصیف استعاری، قانون نه ابزار اجبار بلکه تجربه‌ای زیبایی‌شناختی و اخلاقی است که مردم به تدریج به طعم آن خو می‌گیرند.

روزنامه از پاک‌سازی شهرهایی چون رشت و تهران از استبداد یاد می‌کند و آن را نماد تولد دوباره ملت می‌داند: «طهران - برادر بزرگ حاجی حمامی (شیخ ناری) بضر بگلوله فدائیان دیده دوزخیان را به دیدار خود روشن نمود (فقط دایر القوم الذین کفروا) الا لعنة الله علی القوم الظالمین» یا «رشت (۲۹) ذیحجه رئیس استبداد رشت صفحه گیلان را از کثافت وجود منحوس خود پاک نمود ملت رشت که هفتاد سال در شکنجه شقاوت و ظلم او اسیر بودند امروز رستگار و آزاد شدند» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۷، ۸).

در کنار این اصلاحات، مساوات به رشد روحیه برابری و کرامت انسانی نیز اشاره می‌کند. در نامه طائفه زرتشتیان شیراز به انجمن اتحادیه طلاب طهران آمده است: «ای آقایان عظام و ای خداوندان با فر و شان اقدامات غیورانه شما با یک دنیا فتوت و جوان مردی که حاکی از حسیات وطن‌پرورانه آدمیت است حمایت یک نفر زرتشتی که

همیشه در ردیف چهارپایان بارکش محسوب بود توجه عالمی را بطرف دارالشورای ملی معطوف نموده و معنی حقیقی مشروطیت از جلیات خفا به جلوه‌گاه شهود رسیده» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۱۸، ۴). این یکی از روشن‌ترین شواهد نگاه فرهنگی مساوات به مشروطه است؛ نگاه به آزادی نه‌تنها در سطح سیاسی، بلکه در بازشناسی انسان صاحب حق و شأن.

این آرمان در وصف مجازات قاتلین ارباب فریدون زرتشتی در عدلیه اعظم با حضور نمایندگان انجمن‌ها و حجج اسلام به اوج خود می‌رسد: «سه ساعت به ظهر مانده یکشنبه ۲۳ درحالی‌که حیاط و بام عدلیه مملو از تماشاگران بود، مستنطق محترم عدلیه اعظم بر بالای کرسی صعود نموده مقصرین را با زنجیر گردن حاضر و ایستاده نگاه داشتند طوری که تمام تماشاگران می‌دیدند و می‌شنیدند، مستنطق حکم مزاع عدلیه اعظم در کمال فصاحت قرائت نمود و جناب ... (حاج ملک‌المتکلمین) نطق قرائی که قلوب مسلمین را متأثر کرد با بلاغتی فوق‌التصور نمودند. سپس به ترتیب شروع به اجراء شد و صدای زنده‌باد قانون و پاینده‌باد قانون از فرط شغف و شوق به آسمان می‌رسید... این روز را در حقیقت اگر اول تاریخ تجدید اسلام قرار دهیم بسی شایسته و سزاوار است. و مسلمین و ایرانیان را زبید که این روز مسعود و ولادت قانون را عید ملی شناسند زیرا نعمت آسایش و امنیت جانی و مالی که منتها آمال بشر و سرمایه زندگانی انسانیت به‌واسطه این مجازات ایرانیان را شامل حال گشت» (مساوات، ۱۲۸۷، شماره ۲۵، ۶). در این تعبیر، قانون‌مداری به معنای ایمان نوین تلقی و عدالت، جایگزین قدسیت سنتی می‌شود؛ چنان‌که روز تحقق عدالت در حق اقلیت دینی زرتشتی را با «اول تاریخ تجدید اسلام» یکی می‌داند. این رخدادها همگی نقطه عطف اخلاقی جامعه‌اند؛ جایی که خون و قانون به هم پیوند می‌خورند و هویت نوین ایرانی بر پایه اراده جمعی شکل می‌گیرد.

۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر روزنامه مساوات و برپایه رویکرد تحلیل گفتمان فرهنگی، نشان داد که این روزنامه تنها رسانه‌ای خبری نبود، بلکه به‌مثابه نهادی گفتمانی فعال، در فرایند شکل‌گیری هویت سیاسی - فرهنگی دوران مشروطه سهم تعیین‌کننده‌ای داشته است. ایرانیان

بیشتر در جریان انقلاب مشروطه با مطبوعات آشنا شدند و جرایدی نظیر مساوات، صور اسرافیل و روح القدس نقش مؤثری در وقوع تحولات آن دوره ایفا کردند (رسول‌اف و دیگران، ۱۴۰۱: ۲۷ و ۲۸).

تحلیل گفتمان فرهنگی مساوات نشان می‌دهد که این روزنامه همزمان سه کارکرد کلیدی را برعهده گرفته است: ۱. بازتعریف مفاهیم مدرن نظیر ملت، آزادی، عدالت، استقلال و انتقال آن به سطح عمومی جامعه؛ ۲. تبدیل زبان دینی و سنتی به ابزاری برای نقد اجتماعی - سیاسی و ۳. سازمان‌دهی فرهنگی و بسیج عمومی در راستای اهداف مشروطیت.

ابتدا در سطح سرمایه‌نمادین روزنامه باید گفت که سردبیر آن یعنی محمدرضا مساوات شیرازی از جمله افرادی به حساب می‌آید که نقش مهمی در مشروطه داشته است. پیش‌زمینه سیاسی و عضویت و حضور او در کمیته‌هایی نظیر مجمع آزادمردان تهران، کمیته نه نفره انجمن ملی، نمایندگی مجلس و... (صفایی، ۱۳۶۳: ۴۸۴؛ عاقلی، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۴۱۱؛ امرایی و دیگران، ۱۴۰۳: ۸) نشان می‌دهد که گفتمان مساوات محصول تلاقی بین سرمایه‌معرفتی فردی و شبکه‌نهادهای تازه‌تأسیس سیاسی بود و درنهایت، گفتمان مساوات از بالا در سطح شبکه‌نخبگانی تغذیه شده و برای پایین در سطح عموم مردم به‌چاپ می‌رسید. این ترکیب، علت توانایی روزنامه در هم‌زمانی ارائه مطالب معرفتی از یک‌سو و بیداری و آگاهی‌بخشی ملت از سوی دیگر است.

تحلیل موضوعی مقالات و سرمقاله‌ها نیز نشان می‌دهد که مساوات در بازتعریف انگیزه‌های مشروطه از زبان عقلانیت جهانی نیز بهره می‌گیرد؛ درواقع مساوات مشروطه را راه درمان جامعه می‌بیند. استعاره‌ای که علاج بیماری اجتماعی را به درمانی پارلمانی گره می‌زند و بدین‌گونه مشروطه را نه تنها یک سازوکار حقوقی، که پروژه‌ای اجتماعی - فرهنگی معرفی می‌کند.

از منظر نشانه‌شناختی، مساوات با استفاده از ارجاعات تاریخی و فرهنگی، سعی در انسجام‌بخشی به هویت تاریخی و جهانی ملت ایران دارد؛ درواقع توجه روزنامه مساوات به تاریخ‌نگاری مدرن و بازاندیشی در مفاهیمی از قبیل انقلاب و ملت، دیگر مطبوعات دوره مشروطه را نیز به سمت توجه به تاریخ‌نگاری مدرن سوق داده است. نویسندگان مقالات، انقلاب فرانسه و دیگر رخدادهای جهانی را به‌مثابه نشانه‌هایی فرهنگی وارد گفتمان ایرانی

کردند تا نشان دهند که آزادی و قانون در پیوند با تاریخ جهانی بشر معنا می‌یابد (امرای و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۴ به نقل از ندای وطن، ۲۴ رجب ۱۳۲۷ق، شماره ۱۷، ص ۲؛ صوراسرافیل، ۳۰ مه ۱۹۰۷م، شماره ۲، ۱۰؛ مراغه‌ای، ۱۳۶۴: ۵۶۱)؛ بدین‌سان، گفتمان مساوات نه تنها منتقل‌کننده مفاهیم و اندیشه مدرن، بلکه تولیدکننده حافظه تاریخی جدیدی بود که ملت ایران را در جایگاه سوژه آگاه تاریخ قرار می‌دهد.

در سطح زبان، مساوات با بهره‌گیری از زبان به‌مثابه ابزار قدرت و لحنی عقلانی و مذهبی، ساختارهای معنایی تازه‌ای در برابر گفتار مسلط استبداد قاجار خلق کرده است. روزنامه مساوات آزاد و بی‌پروا و خالی از تکلف است. در یک مقایسه سبکی اگر صوراسرافیل از طنز اجتماعی به‌عنوان ابزار اصلاح بهره برده است؛ مساوات با تکیه بر عقلانیت و قانون به‌مثابه بنیان نجات ملی خود را به گفتمان عقلانی مشروطه بدل می‌کند و در برخی موارد از زبان تمثیل، اشعار یا آیات قرآن برای بیان مطلب بهره می‌برد و گاهی به سبک نمایش نامه‌نویسی به روایت حوادث رخ داده پرداخته است. این سبک زبانی، نشانه نوعی مقاومت فرهنگی است؛ زیرا از سنت‌های زبانی مذهبی - فرهنگی برای بازنمایی ارزش‌های مدرن استفاده می‌کند؛ به‌عبارتی، هرچند بنا به باور برخی مساوات در دسته روشنفکران تفکیک‌گرا در دوره مشروطه قرار می‌گیرد که میان دو حوزه عرف و شرع تفکیک قائل می‌شود (رودبالی، ۱۴۰۱: ۵۲ به نقل از جمال‌زاده و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۳) اما از دل زبان سنت‌های مذهبی - فرهنگی، واژگان نوین ملت و آزادی را به‌گونه‌ای بیرون می‌کشد تا بتواند بیانی تازه برای مشروعیت سیاسی مشروطه ایجاد می‌کند. در کل تحلیل زبان مساوات نشان می‌دهد که چگونه زبان به میدان نزاع گفتمانی میان سنت و تجدد تبدیل می‌شود.

در سطح معناشناسی گفتمان، تضاد مرکزی در روزنامه مساوات میان دو قطب استبداد/آگاهی شکل می‌گیرد. مساوات صراحتاً بر این باور است که سرشت استبداد با علم، مجد و شرافت، اخلاق و مال و ثروت در ضدیت است (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۳، ۴). این گزاره نه تنها نقد اخلاقی یک رژیم سیاسی است، بلکه بیانگر بنیان معرفت‌شناختی گفتمان مساوات است که در آن، جهل منشأ سلطه و آگاهی، شرط لازم برای رهایی معرفی می‌شود. در این گفتمان، آزادی صرفاً مقوله‌ای سیاسی نیست، بلکه در پی آموختن، دانستن و خودآگاهی جمعی است که محقق می‌شود.

از جنبه دیگر گفتمان مساوات در پی آن است که رابطه میان ملت و دولت را بازسازی کند. در مقاله‌ای (مساوات، ۱۲۸۶، شماره ۱۵، ۸) زبان مساوات فراتر از تقابل صرف با سلطنت می‌رود و بر ضرورت وحدت ملی در برابر قدرت‌های خارجی تأکید دارد؛ در واقع دولت را دشمن ذاتی ملت نمی‌داند، بلکه دشمن واقعی را جهل، تفرقه و استعمار می‌داند؛ همین نکته، تمایز مهمی میان گفتمان مساوات و دیگر مطبوعات تندرو آن دوران ایجاد می‌کند.

چنان‌که گفته شد سبک نگارشی مساوات خالی از تملق و چاپلوسی و کاملاً بی‌پروا مقاصد خود را بیان کرده است و در همه شماره‌های روزنامه پایبند این سبک نگارش مانده است مگر به قصد اعتراض؛ چنان‌چه در شماره ۱۹ در اعتراض به قانون جدید مطبوعات، سرلوحه‌ای با عنوان عید قانون جدید مطبوعات را بالای صفحه اول روزنامه زده و مسائل سیاسی روز را کاملاً رها کرده است و به مسائل ادبی و علمی و حتی تعریف و تمجید از محمدعلی شاه می‌پردازد. یا در شماره ۲۱ که تا حد انتقاد مستقیم از شخص شاه پیش می‌رود که شکایت محمدعلی شاه از مدیر مساوات و حمایت انجمن‌های ملی از او را به‌دنبال دارد (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۲/۲۲۷). همین حادثه تاریخی نیز نشانه‌ای از جایگاه اجتماعی مطبوعات به‌ویژه مساوات در برابر قدرت سیاسی است.

به این ترتیب، در چهارچوب تحلیل گفتمان فرهنگی، می‌توان گفت که مساوات با زبان خود سوژه‌ای تازه در تاریخ ایران پدید آورد؛ همان ملت آگاه و مسئولی که خود را فاعل معنا و تاریخ می‌دانست. در این گفتمان، قدرت از سلطنت به آگاهی مردم منتقل و رسانه از ابزار تبلیغ به ابزار اندیشه و خودآگاهی بدل می‌شود. گفتمان مساوات مصداقی روشن از تحول گفتار در بستر تاریخ فرهنگی ایران است؛ جایی که زبان به ابزار کنش سیاسی بدل می‌شود و در فرایند بازتولید معنا، قدرت و اخلاق اجتماعی را بازتعریف می‌کند؛ بدین سان، یافته‌های این پژوهش دیدگاه پیتر برک در باب نقش رسانه‌ها در تولید معنا و نهادینه‌سازی ارزش‌های فرهنگی مدرن را تأیید می‌کند.

روزنامه مساوات نه تنها بازتاب‌دهنده تحولات سیاسی عصر مشروطه، بلکه خود بخشی از سازوکار تولید مدرنیته ایرانی بود؛ مدرنیته‌ای که در آن قانون، آزادی و عدالت هم‌زمان تعبیری دینی و عقلانی به‌خود گرفتند.

تاریخ و عنوان ۳۱ شماره منتشر شده روزنامه مساوات

شماره	تاریخ	عنوان
۱	۲۶ مهر ۱۲۸۶	انقلاب جدید - عثمانی
۲	۱۰ آبان ۱۲۸۶	مساوات - معاهده روس و انگلیس
۳	۱۷ آبان ۱۲۸۶	وطن
۴	۲۶ آبان ۱۲۸۶	مکتوبات - مساوات
۵	۱ آذر ۱۲۸۶	بودجه و مالیه - مکتوبات
۶	۸ آذر ۱۲۸۶	مساوات
۷	۱۸ آذر ۱۲۸۶	لویی شانزدهم
۸	۲۹ آذر ۱۲۸۶	علت آبادانی دنیا چیست؟
۹	۲۷ دی ۱۲۸۶	ترساندن شاه از مشروطه
۱۰	۱۱ بهمن ۱۲۸۶	قانون-عدالت کو؟ منافع شاه یا مردم یا دول بیگانه
۱۱	۱۸ بهمن ۱۲۸۶	تکلیف شاه چیست؟-تجربه نقش افراد و گروه‌ها
۱۲	۲۵ بهمن ۱۲۸۶	وضع خراب مملکت - گردن‌کشی اشرار - سکوت مردم
۱۳	۲ اسفند ۱۲۸۶	افول مشروطه - بیداد استبداد
۱۴	۹ اسفند ۱۲۸۶	عدلیه بی عدل
۱۵	۱۶ اسفند ۱۲۸۶	پیوند ملت و دولت - خیرالامور اوسطها
۱۶	۲۳ اسفند ۱۲۸۶	مسلك پارلمان - قانون اساسی
۱۷	۳۰ اسفند ۱۲۸۶	مشروطه فارس - وضع تهران
۱۸	۲ فروردین ۱۲۸۷	مکاتبات - وضع نقاط مختلف ایران
۱۹	۱۶ فروردین ۱۲۸۷	اعتراض به قانون جدید مطبوعات(موضوعات علمی ادبی)
۲۰	۲۳ فروردین ۱۲۸۷	جزای خیانتکار - وضع نقاط مختلف ایران
۲۱	۷ اردیبهشت ۱۲۸۷	شاه در چه حال است؟
۲۲	۷ اردیبهشت ۱۲۸۷	شاه با مساوات در جدال و نزاع است چرا؟
۲۳	۲۱ اردیبهشت ۱۲۸۷	ایران و همجواران
۲۴	۵ خرداد ۱۲۸۷	وحدت عقیده
۲۵	۱۲ خرداد ۱۲۸۷	صبح سعادت وطن را شام نحوست رسید؟ - عدلیه و مجازت
۲۶	۱۰ بهمن ۱۲۸۷	پس از نه ماه امروز شاه در چه حال است؟
۲۷	۱۶ بهمن ۱۲۸۷	ندای آذربایجان به عموم ولایات محروسه ایران
۲۸	۲۳ بهمن ۱۲۸۷	ملت در چه حال است؟
۲۹	۹ اسفند ۱۲۸۷	عثمان و ایران - تبریز - سایر ولایات

شماره	تاریخ	عنوان
۳۰	۲۸ فروردین ۱۲۸۸	استبداد از نظر اسلام
۳۱	۷ فروردین ۱۲۸۸	ایران و همسایگان

فهرست منابع

- امرایبی، شمس‌الدین، رودبالی، رضا و ساجدی، عبدالله (۱۴۰۳)، «آگاهی‌بخشی تاریخی یکی از روش‌های روزنامه‌ مساوات در برخورد با استبداد»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، دوره ۱۶، شماره ۵۹، صص ۱-۳۲.
- جمال‌زاده، ناصر، ندافان، مسعود و بیگی، علیرضا (۱۴۰۰)، «بازخوانی تصویر ذهنی علما و روشنفکران عصر مشروطه از قانون»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۱۱، شماره ۳، صص ۱-۲۴.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، *حیات یحیی*، تهران: انتشارات فردوسی.
- رسول‌اف، رامین، راسخ، کرامت‌اله و بیابان‌نورد، علیرضا (۱۴۰۱)، «تحلیل محتوای روزنامه صوراسرافیل به‌منظور مطالعه نقش سیاسی - اجتماعی آن در فرآیند نوسازی و تحولات دوره مشروطیت»، *مطالعات راهبردی اطلاعات*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۲۷ - ۴۰.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۶۳)، *رهبران مشروطه؛ مشتمل بر ۲۴ بیوگرافی و شرح جالب و شگفت‌انگیز کلیه حوادث و وقایع نهضت مشروطه ایران*، تهران: انتشارات جاویدان.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۰)، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، جلد ۳، تهران: نشر گفتار.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۷۱)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، جلد ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ مشروطه ایرانی*، جلد ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۶۴)، *عالم آرای نادری*، به کوشش محمد امین ریاحی، جلد ۳، تهران: نشر زوار.
- معینی رودبالی، رضا (۱۴۰۱)، «انقلاب مشروطه و فسادستیزی روزنامه مساوات»، *پژوهشنامه تمدن ایرانی*، دوره ۴، شماره ۸، صص ۴۶-۶۴.

روزنامه‌ها

۱. روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱.
۲. روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۲.
۳. روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۳.
۶. روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۶.

۹۶ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶۴ |

- روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۷.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۹.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱۰.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱۳.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱۵.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱۶.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۶، سال اول، شماره ۱۷.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۱۸.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۰.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۱.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۳.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۴.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۵.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۶.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۷.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۸.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۷، سال اول، شماره ۲۹.
روزنامه مساوات، ۱۲۸۸، سال اول، شماره ۳۰.
روزنامه ندای وطن، ۲۴ رجب ۱۳۲۷ق، سال سوم، شماره ۱۷.
روزنامه صور اسرافیل، ۳۰ مه ۱۹۰۷م، سال اول، شماره ۲.

Transliteration

- Amraei, shamsedin; Rudbali, Reza and Sajedi, Abdollah (2024), “Raising Historical Awareness, One of the Methods of Musavat Newspaper in Dealing with Tyranny”, *Cultural History Studies*, Volume 16, Issue 59, pages 1-32.
- Aqeli, Baqer (1981), *Biography of Contemporary Iranian Political and Military Men*, Volume 3. Tehran: Gofār Publishing House.
- Dowlatabadi, Yahya (1982), *Hayāt Yahyā*, Tehran: Ferdowsī Publications.
- jamalzadeh, Naser; Nadafān, Masoud and Beigi, Alireza (2021), “Rereading the mental image of the scholars and intellectuals of the constitutional era of the law”, *Political Researches of the Islamic World*, Volume 11, Issue 3, pages 1-24.
- Kasravi, Ahmad (1984), *Constitutional History of Iran*, Volume 2. Tehran: Amīr Kabīr Publications.
- Marāgeh, Zeīn ul-‘Ābedīn (1985), *Ālam Ārā-ye Nāderī*, Edited by Mohammad Amin Riahi, Volume 3, Tehran: Zavvār Publications.
- Nazim al-Islam Kermani (1987), *History of the Iranian Enlightenment*, Volume 3, Tehran: Amīr Kabīr Publications.
- Rasoulof, Ramin; Rasekh, Keramatollah and Biabannavard, Alireza (2022), “The socio-political role of the newspaper Suresrafil in the modernization process and in the developments of the constitutional period”, *Strategic Intelligence Studies*, Volume 2, Issue 3, Pages 27-40.
- Rudbali, Reza (2022), “Constitutional revolution and anti-corruption of Mosavat newspaper”, *Journal of Iranian Civilization Research*, Volume 4, Issue 8, Pages 46-64.
- Safaei, Ebrahim (1983), *Constitutional Leaders; Including 24 Biographies and Interesting and Amazing Descriptions of All the Events and Events of the Constitutional Movement of Iran*, Tehran: jāvīdān Publications.

Newspapers

- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 1.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 2.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 3.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 6.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 7.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 9.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 10.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 13.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 15.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 16.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1286, Year 1, No. 17.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 18.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 20.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 21.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 23.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 24.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 25.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 26.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 27.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 28.
- Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1287, Year 1, No. 29.

۹۸ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶۴ |

Rooznāmeḥ-e Mosavāt. 1288, Year 1, No. 30.

Rooznāmeḥ-e Nedā-ye Vaṭan, 24 Rajab 1327 AH, Year 3, No. 17.

Rooznāmeḥ-e Şūr Esrāfīl, 30 May 1907 AD, Year 1, No. 2.

“Mosaavaat” and the Reflection of the Constitutional Discourse

Extended Abstract

Introduction: This study, employing a cultural history approach and the method of “cultural discourse analysis,” examines Mosaavaat newspaper, edited by Mohammad-Reza Mosaavaat—one of the most radical and influential publications of the Constitutional Revolution. The main question of the research concerns how this newspaper contributed to shaping and reflecting the cultural and political discourse of constitutionalism, and how it represented and redefined fundamental concepts such as liberty, justice, nation, law, and national independence. Published between 1907 and 1909 in thirty-one issues, first in Tehran and later in Tabriz, Mosaavaat used a bold, popular, and critical tone to expose the tensions between the discourse of constitutionalism and the forces of royal despotism, oppositional clerics, and foreign intervention—particularly Russian influence. Its significance lies in the fact that, amidst the multi-voiced press landscape of the era, it merged traditional language, medico-social metaphors, modern political concepts, and satirical critique, thereby contributing to meaning-making and to shaping a new political identity in which the “nation” emerges as a conscious, rights-bearing, and demanding subject.

Method: This research was conducted using an analytical–descriptive approach within the framework of cultural history, which makes it possible to understand the newspaper not merely as a political medium but as a cultural text in which signs, modes of expression, and narrative structures play a significant role in forming collective identity. The method of “cultural discourse analysis,” inspired by Norman Fairclough’s critical discourse analysis, is used to examine how language, power, and ideology interact in producing and circulating meaning. The data consisted of the full set of thirty one issues of Mosaavaat. The analysis proceeded in three stages: first, identifying and classifying linguistic and semantic patterns; second, analyzing key themes such as nation, justice, liberty, women, religion, independence, and social ethics; and finally, interpreting the findings within the historical and cultural context of the Constitutional period. Thus, the method not only reviews the content but investigates how the discourse of constitutionalism is reconstructed through the newspaper’s sharp and confrontational rhetorical style.

Findings: The findings indicate that Mosaavaat did not regard the Constitutional Revolution merely as a political project; rather, it framed it as an intellectual and cultural transformation intended to rescue Iranian society from the “disease” of despotism, ignorance, and lawlessness. By repeatedly referring to “the wise nations of the world” and drawing on global experiences, the newspaper portrayed constitutionalism as part of a broader discourse of civilization and modern progress. Using metaphors—

particularly medical metaphors such as “ailing nation” or “urgent remedy,” and natural metaphors such as the “petrification”—the paper turned language into a tool for criticizing structures of power. The discourse highlights several groups that are often marginalized in official narratives:

1. Foreign powers, especially Russia, depicted as the chief obstacle to Iran’s progress;
2. Oppositional clerics, who are described through ironic language and religious allusions as collaborators of despotism;
3. Women, whose letters and reports are published, presenting them as patriotic and active agents in national awakening.

Another major finding concerns the way the newspaper exposes and challenges the arguments of anti-constitutionalists, including royal absolutists, religious authorities supporting despotism, and bureaucratic elites. Mosaavaat demonstrates how opponents exploited religion to frighten the public away from liberty, and it constructs a contrast between true religion and the instrumentalized religion used to justify tyranny. Its critical tone—combining satire, rational argumentation, and moral metaphors—reveals an effort to cultivate a culture of responsibility and political maturity. Additionally, Mosaavaat evaluates the performance of the parliament, criticizing the representatives’ political inexperience, disorder, slow legislative process, and inability to counter autocracy. These critiques aim to promote a responsible political culture. The newspaper also extensively reports on associations, popular mobilization, and efforts made by activists in cities such as Tabriz, Rasht, Isfahan, Fars, and Qom, offering a vivid picture of the nation as an active and organized political agent. Through these narratives, associations are depicted as institutions of awakening and carriers of the spirit of liberty, playing a crucial role in defending citizens’ rights, forming modern institutions, and resisting despotism.

Conclusion: The study concludes that Mosaavaat not only reflected the constitutionalist discourse but was an active producer of it. By redefining such concepts as nation, liberty, justice, independence, and law, criticizing the political and religious structures of despotism, foregrounding often-marginalized groups such as women, minorities, and local fighters, and portraying institutions such as associations and newspapers as instruments of national awakening, Mosaavaat emerges as one of the key cultural foundations of the Constitutional Era. Thus, the newspaper should be understood not only as a political medium but as a cultural text that narrates and stabilizes the intellectual and discursive transformations of Iran on the threshold of modernity.

Keywords: Constitutional Revolution, Mosaavaat newspaper, cultural discourse analysis, Iranian Press, national independence.

**A Content Analysis of the Treatise on Music by
Amir Khan Kokabi Gorji: A Comparative
Analysis of *Bahjat al-Rūh* by Abd al-Mu'min ibn
Safi al-Din and the Treatise on Music by Abd al-
Rahman ibn Sayf Ghaznavi**

Sahand Soltandoost¹, Amir Hossein Davoodvandi², Masoud Bayat³

Abstract

The musical treatise of Amir Khan Kokabi Gorji, a court musician and instrumentalist during the reign of Shah Sultan Hoseyn Safavi, represents one of the last major works on music composed in the Safavid era and reflects the earliest stages of Iran's transition from the modal (Maqām) system to the emerging Dastgāh framework. The treatise consists of an extensive preface and two main sections: the first, comprising fifteen chapters, addresses theoretical aspects of music, while the second is devoted primarily to rhythmic cycles (buḥūr al-uṣūl), metric patterns, and compositions authored by Amir Khan and his contemporaries. This study aims to analyze the content of the treatise and to assess its place within the continuity of Iranian musical treatise-writing tradition by undertaking a comparative examination with two preceding

1. Assistant professor, Art Research Department, Art and Architecture Faculty, University of Science and Culture, Tehran, Iran. (Corresponding author). sahand.soltandoost@gmail.com.

2. PhD Candidate in Iranian Islamic History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. amir.davoodvandi@ut.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Islamic History and Civilization, Faculty of Humanities, University of Zanjan, Zanjan, Iran. masoud.bayat@znu.ac.ir

Received: April 26, 2025 - Accepted: Nov 22, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

seminal texts—*Bahjat al-Rūh* by ‘Abd al-Mu’min ibn Safi al-Din and the treatise of ‘Abd al-Rahman ibn Sayf Ghaznavi. Employing a descriptive–analytical method, codicological and textual data from the manuscripts were collected and systematically analyzed through comparison of chapters and theoretical structures. The findings indicate that Amir Khan, drawing on the theoretical foundations of ‘Abd al-Qadir Maraghi and influenced by the aforementioned treatises, articulated a more coherent yet simplified version of Safavid theoretical music. His emphasis on concepts such as ‘bāng’, ‘shudūd’ (modal transpositions), ‘buḥūr al-uṣūl,’ and especially ‘gūsheh’ demonstrates both his awareness of contemporary musical transformations and his intellectual connection to the later Dastgāh tradition. In comparison with the works of Safi al-Din and Ghaznavi, Amir Khan’s rational organization of chapters and reduction of extra-musical elements reveal a stronger inclination toward empirical analysis of music. Consequently, Amir Khan Kokabi Gorji’s treatise may be regarded as a crucial link between the Safavid-era modal tradition and the post-Safavid Dastgāh system—an important document that, while reflecting the decline of the Safavid court, simultaneously attests to the enduring intellectual and aesthetic vitality of Iranian music in the twelfth century AH (18th century CE).

Keywords: Musical Treatise, Amir Khan Kokabi Gorji, Safavid-era Music, Ancient Iranian Music, *Bahjat al-Rūh*.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و چهارم، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱۳۶-۱۰۱

بررسی محتوایی رساله موسیقی امیرخان کوبی گرجی با نگاهی تطبیقی به بهجت‌الروح عبدالؤمن بن صفی‌الدین و رساله موسیقی عبدالرحمن بن سیف غزنوی

سه‌م‌سلطان‌دوست^۱، امیرحسین داوودندی^۲، مسعود بیات^۳

چکیده

رساله موسیقی امیرخان کوبی گرجی، موسیقی دان و نوازنده درباری دوره شاه سلطان حسین صفوی، یکی از آخرین رسالات مهم موسیقی تألیف‌شده در عصر صفوی است که نمایانگر نخستین مرحله‌های گذار در تاریخ موسیقی ایران از نظام مقامی به دستگاهی است. این رساله یک دیباچه بسیار مفصل و دو بخش دارد؛ بخش اول در پانزده باب در نظریه موسیقی است و بخش دیگر بیشتر به محور اصول، ادوار ایقاعی و تصانیف ساخته این مصنف و دیگر تصنیف‌سازان معاصر او اختصاص دارد. این پژوهش با هدف تحلیل محتوای این رساله و سنجش جایگاه آن در تداوم سنت رساله‌نویسی موسیقایی ایران، به بررسی تطبیقی آن با دو متن برجسته پیش از خود - بهجت‌الروح اثر

۱. استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
sahand.soltandoost@gmail.com
۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
amir.davoodvandi@ut.ac.ir
۳. دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.
masoud.bayat@znu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

عبدالمؤمن بن صفی‌الدین و رساله عبدالرحمن بن سیف غزنوی - می‌پردازد. رویکرد پژوهش توصیفی-تحلیلی است؛ همچنین داده‌های نسخه‌شناختی و محتوایی رساله‌ها گردآوری و سپس بر اساس مقایسه ابواب و ساختارهای نظری تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد امیرخان با بهره‌گیری از مبانی نظری عبدالقادر مراغی و تأثیرپذیری از دو رساله پیش‌گفته، نظامی منسجم‌تر و درعین حال ساده‌تر از موسیقی نظری صفوی عرضه کرده است. تأکید بر مفاهیمی چون «بانگ»، «شودود»، «بحور اصول» و به‌ویژه «گوشه» بیان‌کننده آگاهی مؤلف از تحولات موسیقایی زمانه خویش و پیوند اندیشه او با جریان دستگاهی متأخر است. در تطبیق با رسالات صفی‌الدین و غزنوی، تفاوت نگرش امیرخان در تنظیم منطقی ابواب و کاستن از عناصر فراموسیقایی، از عقلانیت بیشتر و گرایش به تحلیل تجربی موسیقی حکایت دارد؛ در نتیجه، رساله امیرخان کوکبی گرجی را می‌توان حلقه پیوند سنت نظری موسیقی مقامی عصر صفوی با موسیقی دستگاهی پساصفوی دانست؛ اثری که ضمن بازتاب افول دربار صفوی، استمرار حیات فکری و زیبایی‌شناختی موسیقی ایران را در قرن دوازدهم هجری نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: رساله موسیقی، امیرخان کوکبی گرجی، موسیقی عصر صفوی، موسیقی قدیم ایران، بهجت‌الروح.

۱. مقدمه

رساله موسیقی امیرخان کوکبی گرجی، موسیقی دان و نوازنده درباری دوره شاه سلطان حسین صفوی، تألیف اوایل قرن دوازدهم هجری قمری است. این رساله که یکی از آخرین مکتوبات فارسی دوره صفوی در باب موسیقی است اهمیت وافری دارد. خضرائی این اثر را «از مهم‌ترین رسالات اواخر دوره صفویه» ارزیابی کرده است (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). نگارندگان با بررسی نسخه‌های موجود از رساله امیرخان مشاهده کردند رساله دو بخش جداگانه دارد که یکی شامل دیباچه‌ای بسیار مفصل و پانزده باب در نظریه موسیقی است (نک. آغاز نسخه‌های دانشگاه تهران و مجلس) و دیگری بیشتر به بحور اصول، ادوار ایقاعی و تصانیف ساخته این مصنف و دیگر تصنیف‌سازان معاصر او اختصاص دارد (نک.

آغاز نسخه پاریس؛ Pourjavady, 2005). می توان به تسامح گفت که بخشی از این رساله جنبه نظری دارد و بخش دیگر آن وجه عملی موسیقی را پوشش می دهد. در این مقاله به بخش نخست و اصلی این رساله می پردازیم که با «دیباچه کمترین غلام استادان امیرخان» آغاز می شود، با نعت و منقبت خدا و حضرت رسول (ص) و ائمه شیعه (ع) ادامه می یابد و مدح مطول آخرین پادشاه سلسله صفویه را در بر می گیرد. این مقدمات، با نثری سست و مطول و با ویژگی های زبانی، ادبی و فکری نثر اواخر عصر صفوی، تقریباً نیمی از حجم رساله را در بر گرفته است، بی آنکه مطالب قابل اعتنای چندانی عرضه کند؛ با وجود این، می توان گفت ابواب پانزده گانه رساله و اشعار آمیخته با آن ها که در بخش اصلی اثر آمده، به نوعی چکیده تمام اطلاعات رسالات موسیقی عصر صفوی از آغاز تا زمان حیات مؤلف و تاریخ تألیف اثر را به دست می دهد و وضعیت کلی نظر و عمل موسیقی را در این دوره افول منعکس می کند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش درباره امیرخان کوبی و رساله اش چندان پر دامنه نیست. در این زمینه، چندین پژوهش مستقل به بررسی جنبه های گوناگون این رساله پرداخته اند که شایان توجه اند. بابک خضرائی از نخستین پژوهشگرانی است که با نگاهی دقیق و تحلیلی به رساله امیرخان گرجی پرداخته است. مقاله «رساله موسیقی امیرخان گرجی» (خضرائی، ۱۳۸۵) از جمله مهم ترین منابعی است که نه تنها به معرفی اجمالی و تحلیل محتوایی رساله می پردازد، بلکه اهمیت آن را در بافت موسیقی نظری ایرانی برجسته می سازد. در مقاله دیگری با عنوان «سایه ای از تفکر دستگاهی در رساله امیرخان گرجی» (خضرائی، ۱۳۸۶)، نویسنده کوشیده است تا نشانه هایی از اندیشه دستگاهی را در این متن بازیابی و آن را در امتداد تطور نظام مقامی به نظام دستگاهی تحلیل کند؛ افزون بر این در مقاله «تلاش برای بازخوانی بحور اصول (دوره های ایقاعی) در رساله امیرخان گرجی» (خضرائی، ۱۳۸۹)، خضرائی به بررسی ایقاعات و ساختارهای وزنی این رساله پرداخته و آن را در پرتو مفاهیم قدیم تر ایقاعی بازخوانی کرده است؛ علاوه بر مطالعات مستقیم درباره رساله امیرخان، پژوهش های موسیقی دوره صفویه نیز به درک بهتر بافت تاریخی و فرهنگی این اثر کمک کرده اند. سیدحسین میثمی (۱۳۸۹) در

کتاب موسیقی عصر صفوی کوشیده است تا سیمای کلی موسیقی این دوره را ترسیم کند و در این میان، به اهمیت رسائل موسیقایی و از جمله رساله امیرخان اشاره دارد. نعمتی، شهیدانی و ثواقب در پژوهش «موسیقی عصر صفویه (کارکردها، سازها و کیفیت) در نگاه جهانگردان اروپایی» به بررسی منزلت و کاربرد موسیقی در دربار و جامعه صفوی با تکیه بر سفرنامه‌های اروپایی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که موسیقی در آیین‌های رسمی، نظامی، مجلسی و تفریحی کاربرد گسترده داشته است (نعمتی و دیگران، ۱۴۰۰)؛ اگرچه تفاوت‌های فرهنگی باعث شد برخی مؤلفه‌ها، به‌ویژه سازهای ایرانی، کمتر شناخته شوند؛ همچنین، فاطمه مسیح‌فر در مقاله «موسیقی در دوره صفویه» بر نقش اصفهان به‌عنوان مرکز فرهنگی و هنری دوره صفویه و پیوند موسیقی با مذهب و ساختار حکومت تأکید کرده است (مسیح‌فر، ۱۳۹۲). این پژوهش‌ها کمک می‌کنند تا رساله امیرخان کوکبی در بستر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر خود بهتر فهمیده شود؛ با این حال یکی از خلأهای پژوهش‌های پیشین در آن است که رساله امیرخان کوکبی را بی‌آن‌که به پیشینه تاریخی زندگی و اثر او و نیز ابعاد فراموسیقایی رساله توجه شایسته کنند، مورد بررسی قرار داده‌اند و این پژوهش بر آن است تا این کاستی را جبران کند.

۳. روش پژوهش

مقاله حاضر با رویکرد تاریخی - تحلیلی به بررسی و تحلیل رساله موسیقی امیرخان کوکبی گرجی پرداخته است. ابتدا با مراجعه به فهرست‌های موجود، نسخه‌های خطی در دسترس شناسایی شده‌اند و با استفاده از شماره نسخه و کتابخانه‌های دارای این رساله، دسترسی به تصاویر دیجیتالی آن نسخه‌ها حاصل شد؛ همچنین تصحیحی از این اثر نیز در دسترس پژوهندگان قرار گرفت. پس از بررسی اولیه رساله، پژوهندگان با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و با استفاده از یادداشت‌برداری و فیش‌نویسی از این منابع، اطلاعاتی درباره مؤلف و نسخه‌ها گردآوری کردند و در نهایت به روش تحلیل محتوا به تحلیل رساله پرداخته و جایگاه آن را در میان سایر رسالات موسیقایی این دوره مورد بررسی قرار دادند.

۴. نگاهی به وضعیت موسیقی در عهد شاه سلطان حسین

براساس داده‌های به‌دست‌آمده از سفرنامه‌های سانسون، شاردن و کمپفر که تصویری از اوضاع

عصر شاه سلیمان ترسیم کرده‌اند و می‌توان آن را بازتابی از وضعیت موسیقی در آستانه ورود به دوره سلطنت شاه سلطان حسین دانست، شاه سلیمان همچون پدرش، شاه عباس دوم، دلبستگی فراوانی به برگزاری مجالس بزم داشته است، مجالسی که موسیقی در آن‌ها از جایگاهی ممتاز و درخور توجه برخوردار بوده است (سانسون، ۱۳۴۶: ۸۵؛ شاردن، ۱۳۳۸، ۵: ۱۱۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۷).

دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی را می‌توان به دو مقطع متمایز تقسیم کرد: نخست، دورانی که در آن محدودیت‌های گسترده‌ای بر موسیقی و سایر مظاهر لهو و لعب اعمال شد و دیگر دوره‌ای که در پی تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی نوعی گشایش نسبی در فضای موسیقایی دربار و جامعه پدید آمد (میثمی، ۱۳۸۹: ۶۰).

نصیری در دستور شهریاران، که به پنج سال نخست سلطنت شاه سلطان حسین پرداخته است، اشاره می‌کند علمای مذهبی قدرت و نفوذ فراوانی در دربار داشتند و در تصمیم‌گیری‌های شاه تأثیری به‌سزا می‌گذاشتند. در میان این علما، محمدباقر مجلسی ملقب به مجتهدالزمان، از چهره‌های پرنفوذ عصر بود که در آغاز سلطنت، گزارشی از منهیات رایج در جامعه و دربار به شاه عرضه داشت (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۵). شاه در پی این گزارش، دستوری مبنی بر ممنوعیت منهیات صادر کرد (همان، ۴۶). این تصمیم در دربار با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد؛ زیرا برخی افزون بر برشمردن درآمد حاصل از منهیات، بر آن بودند که برخی از این منهیات برای انبساط خاطر شاه می‌تواند سودمند باشد که با مخالفت شاه روبه‌رو شد (همان، ۴۰).

در فرمانی که شاه صادر کرد، به‌نحوی ادیبانه از توقف نغمات و اصوات مطربان و نوازندگان سخن به‌میان آمد، اما موسیقی به‌طور کامل طرد نشد بلکه برای آن شرایط خاصی در نظر گرفته شد (همان: ۲۴-۴۴). شاه برای مشروعیت‌بخشی به این اقدام، متنی به تأیید علمای برجسته رساند؛ اگرچه در متن نهایی نامی از موسیقی برده نشد (همان: ۴۶-۵۱)، پیامد این محدودیت‌ها تعقیب و طرد گروه‌های مختلف مطربان، معرکه‌گیران و قوالان بود (همان: ۵۱ و ۵۲).

با وجود سیاست‌های سخت‌گیرانه، شواهدی از استمرار حیات موسیقی در دربار دیده می‌شود. کروسینسکی کشیش لهستانی، در یادداشت‌های خود آورده است که گرچه شاه در

مقطعی به شدت با شراب‌خواری به‌عنوان یک نمونه از منهیات مقابله کرد، اما این سیاست در نهایت کنار نهاده شد. او از لغو تدریجی این ممنوعیت‌ها در پی ترفند عمه شاه و گرایش مجدد سلطان به بزم و شراب خبر داده است (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۴). به نظر می‌رسد که پس از این رویداد، ممنوعیت شراب و سایر منهیات کاهش یافت و دربار از این حیث گشایش یافت.

در منابع هم‌زمان، از جمله سفرنامه جملی کاری که در سال ۱۱۰۵ق از دربار دیدن کرده و نصیری که به تفصیل بزم‌های شاه را در سال‌های ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ق شرح داده، حضور نوازندگان و اجرای موسیقی در مجالس رسمی گزارش شده است (کاری، ۱۳۴۸: ۱۱۳؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۷۶). در بزم نوروز سال ۱۱۰۸ق، مطربان و رامشگران با آوازی همساز و سازهایی دلتواز، مجلس شاه را زینت بخشیدند و نغمه‌های شورانگیز، دل‌ها را به طرب افکند (همان: ۱۷۶). گرگوریو فیدالگو نیز در دیدارهای خود با شاه، به اجرای موسیقی در دربار اشاره کرده است (فیدالگو، ۱۳۳۷: ۵۶). این شواهد نشان می‌دهد که موسیقی در دربار هرگز به‌طور کامل حذف نشد و حتی در دوران محدودیت‌های رسمی نیز جایگاه خود را حفظ کرد و به حیات خود ادامه داد؛ چنانکه یکی از موسیقی‌دانان مهم دربار شاه، امیرخان کوبی بود.

۵. شرح حال امیرخان کوبی گرجی

تقریباً تمام آنچه از زندگی مؤلف می‌دانیم، از چند عبارت پراکنده در میان انبوه واژگان پرآرایه دیباچه رساله به‌دست می‌آید و گرنه از امیرخان کوبی گرجی، اطلاعات دیگری در منابع دست‌اول تاریخی در دست نیست. امیرخان خود را «غلام پیر کثیرالتقصیر» معرفی کرده که «هفتادوهشت مرحله از عمر طی کرده» و با توجه به تاریخ تألیف رساله که سال ۱۱۰۸ق ذکر شده، می‌توان سال تولد وی را حدود ۱۰۳۰ق تخمین زد؛ یعنی در اواخر سلطنت شاه‌عباس اول (حک. ۹۹۶-۱۰۳۸ق) و هم‌زمان با آغاز زوال تدریجی دولت صفوی؛ بنابراین او دوران سلطنت شاه‌صفی، شاه‌عباس دوم و شاه‌سلیمان را نیز درک کرده است؛ همچنین مسعودیه، امیرخان را موسیقی‌دان مخصوص دربار شاه سلطان‌حسین صفوی (حک. ۱۱۰۵-۱۱۳۵ق)، آخرین سلطان سلسله صفویه به‌شمار آورده است (مسعودیه، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۴).

در بخشی از دیباچه، امیرخان با اشاره به دوران جوانی خود از ذوق شعری و موسیقایی اش سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که اشعارش در سفر حج به‌دست راهزنان عرب غارت شده و دانش موسیقی‌اش نیز تا هنگام نگارش اثر به‌تدریج کاستی گرفته، به‌گونه‌ای که تنها آنچه در حافظه‌اش باقی مانده را به نگارش درآورده است (کوکبی گرجی، ۱۳۰۵ق: ۷).

او به‌صراحت می‌نویسد که: «از والدین به‌جز الفاظ ترکی شکسته به زبان گرجی پیوسته نشنیده» (همان: ۱۰)، که نشان می‌دهد زبان مادری‌اش فارسی نبوده و احتمالاً از گرجیانی بود که به‌دستور شاه‌عباس اول از نواحی جلفا به اصفهان کوچ داده شده و در زمره غلامان خاص شاه قرار گرفته‌اند؛ همچنین خود اظهار می‌کند که «تا بیست و پنج‌سالگی در این علم معلمی ندیده» و بدین‌سان تا سال ۱۰۵۵ق یعنی دوره شاه‌عباس دوم (حک. ۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) محضر استادی را در موسیقی درک نکرده است. او از استادان خود نامی به‌میان نمی‌آورد، اما می‌نویسد قطعه‌ای در قالب کار به‌نام «نفس گداخته» را بر اساس اصول ضرب‌الفتح، خفیف، مخمس و اصول دیگر که بر این سه افزوده ساخته و در برابر مدعیان به‌نوعی تحدی کرده است (همان: ۱۱).

نکته قابل توجه دیگر، تأثیر شگرف عبدالقادر مراغی (۷۵۸-۸۳۸ق)، نظریه‌پرداز و موسیقی‌دان قرن هشتم هجری و مؤلف رساله جامع‌الاحان بر امیرخان است، وی از مراغی با عنوان «استاد المصنفین المتقدمین و المتأخرین» یاد می‌کند و تصنیفی از او به نام «رخسار» را انگیزه‌بخش خود در گرایش به موسیقی می‌داند. او مراغی را چنان تأثیرگذار می‌بیند که اذعان می‌دارد: «سنگ زور در میان انداخته که هرکس را قوتی در این علم باشد خود را در دایره آزمون درآورد» (همان: ۱۰). این تمجیدها گواهی بر استمرار نفوذ اندیشه موسیقایی مراغی در اصفهان عصر صفوی است. در رساله امیرخان، نظام بحرهای اصول و شیوه نغمه‌نگاری نام‌آویانه مستقیم از دیدگاه‌های مراغی اقتباس شده است. وی ۱۷ یا ۲۴ بحر اصول را ذکر کرده و اسامی برخی اصول همچون فاخته‌ضرب، ترک‌ضرب و برافشان را از مراغی برگرفته است؛ علاوه بر این، نگاه فلسفی امیرخان به موسیقی به‌عنوان «علم روح» و ارتباط موسیقی با کل هستی و نغمات موجودات، بازتابی از نگرش عرفانی و فلسفی برگرفته از رساله مراغی است؛ هرچند برخی محققان، مانند خضرائی، انتساب کامل این بحرها به مراغی را مورد تردید

قرار داده‌اند (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)، اما روشن است که مبانی نظری و روش نغمه‌نگاری مراغی به‌منزله چهارچوب فکری در رساله‌ی امیرخان اثرگذار بوده است.

امیرخان در عبارتی مهم از مفهوم موسیقایی «گوشه» سخن می‌گوید (همان: ۱۷) و اندکی جلوتر از «چهل‌وهشت گوشه» در کنار ۱۲ مقام، ۲۴ شعبه، ۶ آواز و ۱۷ یا به‌روایتی ۲۴ بحر اصول یاد می‌کند، بی‌آنکه توضیحی تفصیلی درباره‌ی آن‌ها بدهد. این اشاره که به‌ندرت در رسائل هم‌عصر دیده می‌شود، با احتیاط نشان می‌دهد که امیرخان کوکبی از نخستین نظریه‌پردازانی است که در دوره‌ی گذار از نظام مقامی به نظام دستگاهی نقش داشته است، موضوعی که بابک خضرائی (۱۳۸۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «سایه‌ای از تفکر دستگاهی در رساله‌ی امیرخان گرجی» بدان پرداخته است.

لازم به ذکر است مسعودیه او را موسیقی‌دانی در دربار شاه‌سلطان‌حسین و متخلص به کوکبی دانسته و به‌درستی هشدار داده است که نباید او را با نجم‌الدین کوکبی بخارایی اشتباه گرفت (مسعودیه، ۱۳۹۱: ۱۴ و ۱۵)؛ همچنین مهدوی که کوکبی را در زمرة «اعلام اصفهان» آورده، به تولد او در سال ۱۰۳۰ق اشاره کرده است (مهدوی، ۱۳۸۶: ۶۱۰). دانش‌پژوه نیز در معرفی او تصریح کرده است که وی رساله‌ی موسیقی را با نظم و نثر فارسی به نام شاه‌سلطان‌حسین نگاشته و در آن از برخی منظومه‌ها و آثار موسیقایی پیشینیان از جمله آقامؤمن بهره برده است (دانش‌پژوه، ۱۳۹۰: ۲۷۱). البته برخلاف برداشت دانش‌پژوه، رساله‌ی موسیقی نظرآقا و رساله‌ی امیرخان دو اثر جداگانه نیستند؛ همچنین باید گفت بیشتر اشعاری که در قالب بخش اصلی نظری این رساله «درباره‌ی مقام‌ها و پرده‌ها» گرد آمده سروده‌ی شخص مؤلف نیستند، بلکه از مُشاعات و مشترکات اغلب رسالات این دوره به‌شمار می‌روند. دانش‌پژوه در ادامه تذکر می‌دهد که امیرخان کوکبی گرجی غیر از قبادبیگ کوکبی گرجی (شاعر درگذشته ۱۰۳۳ق) است. در پانویس همین صفحه نیز می‌آورد که در فرهنگ سخنوران و ذریعه از چند کوکبی دیگر، از جمله کوکبی بخارایی مروزی (طالب علم و موسیقی‌دان زنده در ۹۲۸ق)، یاد شده که همگی غیر از کوکبی گرجی مدنظر ما هستند (دانش‌پژوه، ۱۳۹۰: ۲۷۱)؛ در عین حال، او دلیلی بر افزودن «کوکبی» به نام این مؤلف نیاورده است.

۶. تاریخ تألیف اثر و اطلاعات نسخه‌شناسی آن

امیرخان کوکبی گرجی رساله خود را به تصریح، در بیست و پنجم ربیع‌الثانی ۱۱۰۸ق، به فرمان شاه سلطان حسین صفوی، پادشاه جوانی که هنوز به سی‌سالگی نرسیده بود، تألیف کرده است. بابک خضرائی با توجه به تاریخ تاج‌گذاری شاه (۱۱۰۵ق) این اثر را از نخستین سفارش‌های او دانسته است (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). مؤلف در دیباچه، رساله را «مطول شرحی ست مختصر و حاشیه قدیم نسخه‌ای است جدید» خوانده که هرچند متکلفانه به نظر می‌رسد، احتمال وجود منبعی پیشین را نیز مطرح می‌کند. کوکبی از «شاه‌نظرآقا» به‌عنوان واسطه فرمان شاه یاد کرده و او را واسطه صدور فرمان شاه برای نگارش اثر معرفی می‌کند که نشان از موقعیت درباری وی دارد. از امتیازات این رساله، ذکر روشن نام مؤلف و تاریخ نگارش و اطلاعات فنی ارزشمند درباره مقام‌ها، شعبات، الحان، اصول و به‌ویژه مفهوم «گوشه» در موسیقی ایرانی است. با بهره‌گیری از فهرست‌های موجود در حوزه نسخه‌های خطی موسیقی، نسخه‌های شناخته‌شده از رساله امیرخان کوکبی گرجی در کتابخانه‌های گوناگون شناسایی و فهرست شده‌اند جدول (۱). این اطلاعات با استناد به آثار مسعودیه (۱۳۹۱: ۱۵-۱۴)، دانش‌پژوه (۱۳۹۰: ۲۷۵) و بیگ‌باباپور (۱۳۹۳: ۱۸۶) گردآوری شده‌اند.

(جدول ۱-): اطلاعات نسخه‌شناسی نسخه‌های موجود از رساله موسیقی امیرخان کوکبی بخارایی

ردیف	محل نگهداری	شماره نسخه / تاریخ کتابت	توضیحات تکمیلی	مأخذ
۱	کتابخانه ملی فرانسه (پاریس)	—	—	مسعودیه، ۱۳۹۱: ۱۵ و ۱۴
۲	کتابخانه ملک	شماره ۱۶۵۲ / ۱۳۱۵ق	—	همان
۳	کتابخانه ملک	شماره ۴۷۱۶ / ۲۳۹ق	—	همان
۴	کتابخانه مجلس شورای اسلامی	شماره ۲۲۱۱ / ۳۰۵ق	—	همان
۵	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران	شماره ۸۴۹۹ / سده ۱۱ق	قدیمی‌ترین نسخه تاریخ‌دار؛ «اصل و شاهانه» به گفته بیگ‌باباپور (۱۳۹۳:)	همان

ردیف	محل نگهداری	شماره نسخه / تاریخ کتابت	توضیحات تکمیلی	مأخذ
			(۱۸۶)	
۶	کتابخانه خصوصی گلشن ابراهیمی (تهران)	۱۱۲۷ق	—	مسعودیه، ۱۳۹۱: ۱۵
۷	بنیاد خاورشناسی (تاشکند)	—	—	دانش پژوه، ۱۳۹۰: ۲۷۵
۸	بنیاد خاورشناسی (باکو)	—	—	همان

تصحیح‌هایی نیز بر این رساله صورت گرفته است؛ از آن جمله است نسخه‌ای که اسدی (۱۳۹۶) در مجموعه پنج رساله موجز در موسیقی قدیم ایران به چاپ رسانده و نیز تصحیح انتقادی‌ای که پورجوادی در رساله دکتری خود با عنوان *Musical Codex of Amir Khan* Gorji ارائه کرده است (Pourjavady, 2005).

۷. محتوای رساله امیرخان

بخش نخست رساله موسیقی امیرخان که با عنوان «دیباجه کمترین غلام استادان» سامان یافته، پس از آوردن مقدمه‌ای ادیبانه در قالب پانزده باب به نظم و نثر به مباحثی چون مقامات، شعبات، آوازاها، اصول و سله‌های چهارگانه پرداخته و در کنار آن، نکاتی فراموسیقایی همچون نسبت‌دادن مقامات و آوازاها به پیامبران و دیگر معانی رمزی را نیز بیان کرده است. در بخش دوم با عنوان «رساله کمترین غلامان» پس از اشاره‌ای کوتاه به اصول، بیست‌ونه تصنیف به شیوه‌ای نام‌آویانه و رمزی نغمه‌نگاری شده است که رمز و قواعد آن هنوز بر پژوهشگران موسیقی روشن نیست. میثمی رساله امیرخان کوکبی گرجی را تحت عنوان «دیباجه، رساله به نثر و نظم و مجموعه تصانیف» نام برده و نوشته که نویسنده «آن را در دو بخش نظری و تصانیف نگاشته است ... از محتوای رساله چنین برمی‌آید که وی موسیقی ترکی را نیز می‌دانسته است. مجموعه تصانیف این اثر، اطلاعات ارزشمندی را در مورد تصانیف قرن یازدهم هجری قمری در اختیار خواننده قرار می‌دهد» (میثمی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). محمدزاده صدیق نیز فصل متثور را در واقع پیش‌درآمدی به فصل منظوم دانسته که با استفاده از اصطلاحات موسیقی ترتیب یافته است (محمدزاده صدیق،

۱۳۸۹: ۱۰۰). پس می‌توان رساله امیرخان را هم‌زمان در دو دسته «متون نظری موسیقی» و «مجموعه تصانیف» از این نوع ادبی (genre)، یعنی مکتوبات فارسی در باب موسیقی جای داد. عناوین پانزده باب بخش نخست این رساله که عیناً یا با تفاوت‌هایی اندک، در رسالات چاپ‌شده نجم‌الدین کوکبی بخارایی و عبدالرحمن بن سیف غزنوی و نیز رساله موسیقی بهجت‌الروح - احتمالاً هر سه متعلق به حدود قرن دهم هجری - یافت می‌شود، براساس نسخه خطی دانشگاه تهران (شماره ۸۴۹۹) به ترتیب عبارت‌اند از:

باب اول: در اسامی دوازده مقام

مؤلف در ابتدا، اسامی دوازده مقام را در قالب یک مثنوی شش‌بیتی نام می‌برد که «به‌نام خالق ارض و سموات / کنم تعداد اسمای مقامات» بیت نخست آن است. مصراع دوم بیت بعدی «زمانی گوش کن ای مرد باهوش / چو بشنیدی مکن دیگر فراموش» گواهی بر این است که درج اسامی مقامات در قالب ابیات منظوم - که شاعر چندان هم در قید و بند معنای آن‌ها نیست - در وهله اول به‌منظور تسهیل حفظ‌کردن اسامی و شگردی آموزشی بوده است که در نحوه تعلیم گذشته این شیوه‌ای مرسوم بوده است. مقامات به ترتیب عبارت‌اند از: راست، حسینی، عراق، اصفهان، زنگوله، عشاق، نوا، حجاز، بوسلیک، رهاوی، بزرگ و کوچک.

باب دوم: در بیان دانستن بیست و چهار شعبه که یکی از پستی و دیگری از بلندی هر مقام حاصل می‌شود

مؤلف در این باب سیزده بیت مشهور را در بیان اسامی شعبات و چگونگی استخراج آن‌ها از پستی و بلندی هر مقام می‌آورد. مصراع نخست این ابیات یعنی «دگر بشنو ز من ای مرد هشیار»، نسبت به مصراع متناظرش در بسیاری از رسالات این دوره، یعنی «مقامات اندر عدد هشت آمد و چهار [= ۱۲]» متفاوت و زیباتر است؛ در ضمن چینش ابیات به‌گونه‌ای است که ترتیب ذکر شعبات در این باب (به‌جز یک مورد: نوا) از همان ترتیب ذکر مقامات در باب قبلی تبعیت می‌کند و عبارت است از: مبرقع و پنجگاه از راست؛ دوگاه و محیر از حسینی؛ روی عراق [یا مخالف] و مغلوب از عراق؛ نیریز و نشابورک از اصفهان؛ چهارگاه و عزال از زنگوله؛ زابل و اوج از عشاق؛ سه‌گاه و حصار از حجاز؛ عشیران و صبا از بوسلیک؛ نوروز عرب و نوروز عجم از رهاوی؛ نوروز خارا

و ماهور از نوا؛ همایون و نهفت از بزرگ؛ ركب و بیاتی از کوچک.

باب سیوم: در بیان شش آوازه که چون هردو مقام مایل یکدیگر شوند یک آوازه در میانه حاصل آید.

این باب که به بیان شش آواز اختصاص دارد، شامل سه بخش منظوم جداگانه به ترتیب در ۲، ۶ و ۵ بیت است. دو بیت اول به ترتیب از آوازه‌های نوروز، گوشت، سلمک، گردانیه [در همه جای نسخه خطی دانشگاه تهران به جای گردانیه به غلط «گرد آینه» نوشته شده است]، مایه و شهناز نام می‌برد. براساس شش بیت دوم، ترتیب استخراج آوازه‌ها از مقامات بدین قرار است: سلمک از اصفهان و زنگوله؛ گردانیه از عشاق و راست؛ گوشت از حجاز و نوا؛ نوروز اصل از بوسلیک و حسینی؛ مایه از عراق و کوچک؛ شهناز از بزرگ و رهاوی. پنج بیت بعدی نیز که بار دیگر در بیان «ده و دو [= دوازده] مقام» و «شش آواز» آمده

باب چهارم: در بیان هفته بحر اصول از قول خواجه عبدالقادر مراغی

این باب به طور کلی به محور اصول هفته گانه می‌پردازد که خضرائی آن را معادل مفهوم «ادوار ایقاعی» دانسته است (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). البته امیرخان بیست‌ودو اصل را ذکر می‌کند که شرح آن در بخش یافته‌ها خواهد آمد.

باب پنجم: در نسبت دوازده مقام با بروج دوازده گانه افلاک

این باب از جمله مطالب فراموسیقیایی رساله امیرخان است. در این باب، نخست به صورت فهرست‌وار هر مقام به برجی از بروج دوازده گانه منسوب شده و در ادامه و بی‌مناسبت، در قالب دو بیت، دوباره اسامی دوازده مقام، درست به همان ترتیبی که بروج فلکی متناظر با آنها بالاتر بیان شده، آمده است.

باب ششم: در بیان آنکه هر مقام را از کدام حیوان برداشته‌اند به قول حکیم افلاطون یونانی

این باب درباره برداشتن هر مقام از هر حیوان - که البته از اسرافیل تا طفل شیرخوار را دربرمی‌گیرد - دیگر مطلب فراموسیقیایی رساله امیرخان است و جالب آنکه به «حکیم افلاطون یونانی» هم نسبت داده شده. به جز «زنگوله» از «جرس پای شتر» و «کوچک» از «طفل شیرخوار» که به لحاظ نشانه‌شناختی دست‌کم نوعی دلالت نمایه‌ای میان آنها برقرار است، باقی مطالب این بخش نمی‌تواند جالب توجه باشد.

باب هفتم: در منافع مقامات به مردم

این باب درباره منافی است که مقامات دوازده گانه به مردم می‌رساند و آن را نیز می‌توان از مطالب فراموسیقایی دانست که البته کمتر عجیب می‌نماید. نفس سلیم دادن، فهم را زیاده‌کردن، شجاعت افزودن، شهوت فرونشاندن، دلیر و مردانه کردن، حافظه افزودن، تندرست کردن، دق و امراض بردن، قائم نماز کردن، شاعر کردن، خدانشناس کردن و رحیم‌دل کردن منافی است که به ترتیب به مقامات دوازده گانه نسبت داده شده است.

باب هشتم: در بیان آنکه چند بانگ است [به قول] بطلمیوس حکیم

در این باب وارد مبحث موسیقایی جدی‌تری به نام «بانگ» می‌شویم و از قول بطلمیوس حکیم می‌خوانیم که هر مقام چند بانگ دارد! اما هیچ اشاره‌ای به تعریف این مفهوم یا اصطلاح موسیقایی نمی‌شود.

باب نهم: در بیان آنکه هر اصولی چند ضرب است

تعداد ضرب‌های اصول را فهرست می‌کند. این باب به صورت منطقی می‌باید در کنار باب چهارم (بحور اصول) می‌آمد. خضرائی ضمن اشاره به اینکه هیچ شرحی مکمل فهرست مؤلف نیست، حدس زده است که منظور از تعداد ضرب احتمالاً مفهوم «نقره» بوده و افزوده که «در بهجت/الروح، تعداد ضرب بیشتر بحور اصول به گونه‌ای دیگر آمده است» (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۴). به باور پورجوادی، امیرخان واژه «ترنم» را نیز ظاهراً تحت تأثیر موسیقی دربار عثمانی به معنی «نقرات» به کار می‌برد (پورجوادی، ۱۳۹۸).

باب دهم: در نسبت مقامات به فصول اربعه

این باب برای چهار فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان و نیز حتی «خمسۀ مُستَرِقَه» (پنج روزی که بر ماه دوازدهم از سال شمسی می‌افزایند) مُدهای مناسب را معرفی کرده است.

باب یازدهم: در بیان آنکه هر اصولی را چگونه می‌نوازند

این باب را نیز باید مکمل ابواب چهارم و نهم درباره بحور اصول در نظر گرفت. مؤلف در این باب، چگونگی نواختن هفت بحر اصول مخمس، برافشان، چنبر، ثقیل، خفیف، نیم‌ثقیل و نیم‌دور را به صورتی ویژه و با صامت‌های /د/ و /ک/ و مصوت‌های /و/ و /ی/ و نیز نشانه تشدید نشان داده است.

باب دوازدهم: در بیان کلیات خواجه عبدالقادر مراغی

در این باب کلیاتی منسوب به خواجه عبدالقادر مراغی آمده، به این ترتیب که نخست نغماتی به شیوه‌ای خاص (تهجی‌الأدوار) نوشته شده و در پایان هریک از این دوازده مورد، نام مقام مربوطه آمده است.

باب سیزدهم: در بیان شدّ

این باب از مهم‌ترین بخش‌های رساله‌ی امیرخان گرجی است؛ زیرا او در توضیح مفهوم «شدّ» و شیوه‌ی به‌کارگیری آن در عمل، تا حدی به منطق حاکم بر اجرای گوشه‌های مختلف هر دستگاه در نظام ردیف - دستگاهی امروز نزدیک شده است. شدودی که امیرخان توضیح داده عبارت‌اند از: راست، دوگاه، مخالف و چهارگاه.

باب چهاردهم: در بیان آنکه در وقت روز و در هر وقت شب چه مقام باید خواند که در گوش‌های مردم خوش‌آینده باشد

این باب را می‌توان مشتمل بر دو بخش در نظر گرفت: یکی در بیان اوقات مناسب شبانه‌روز برای خواندن و نواختن مقامات و شعبات؛ دیگری توضیح اقوام و طبایع مختلف از طوایف مردم که هر مُد برای کدام گروه خوشایندتر است. مؤلف اوقات شبانه‌روز را بر این قسم نام برده است: آفتاب برآمدن، چاشتگاه، چاشت بلند، [نماز] پیشین، میان دو نماز، عصر، شام، [نماز] خفتن، وقت خوابیدن، نیمه‌شب، صبح. مجموع اینها به یازده وقت می‌رسد؛ همچنین از طوایف مردم نیز اهل قلم، سپاهیان، هندیان، زنان، رومیان، مردم خراسان، سبزواری‌ها، سرخ‌چهرگان، سفیدچهرگان، کهن سالان و جاهلان را قید کرده است. شمار این‌ها نیز به یازده گروه می‌رسد.

باب پانزدهم: در آداب سازنده و اهل این فن و حسن سلوک این طایفه (کوکبی گرجی، قرن ۱۱ق)

این باب را می‌توان در امتداد سنت اندرزنامه‌نویسی دانست که شامل توصیه‌های اخلاقی و آداب اجرای موسیقی در مجالس است؛ درنهایت، پایان‌بخش این رساله ذکر اسامی چند ساز در خاتمه همین باب است؛ علاوه بر این عناوین اصلی ابواب، ضمن برخی از آن‌ها عناوین و توضیحات فرعی نیز با مرکب قرمز دیده می‌شود؛ برای مثال، ذیل باب سوم آمده است: «مولانا کوکبی قزوینی‌الاصل که استاد این فن بود در بیان دوازده مقام و شش آوازه گفته...» (کوکبی گرجی،

۱۳۰۵ق: ۲۳ و ۲۴) و اشعار نجم‌الدین کوکبی را آورده و عجیب آنکه اصل و تبار او را نه بخارایی یا مروی که قزوینی دانسته است؛ همچنین در ضمن باب چهارم «در بیان بحر اصول قدیم از قول حکیمان فلسفه از آن جمله هفت اصولی که در میان نقاره‌چیان مشهور است» (همان: ۲۵) و نیز «باب در بحر اصولی که غلام شادی نوشته» (همان‌جا) مطالبی را بیان کرده است. در پایان باب آخر یا پانزدهم رساله نیز به دو عنوان فرعی درباره «نام سازها» و «نام ساز[های] ناقص» برمی‌خوریم که از منظر سازشناسی در ابتدای قرن دوازدهم هجری قمری قابل توجه است (همان: ۳۷).

۸. یافته‌های تحقیق

۸-۱. قدمت موسیقی

امیرخان پیش از آغاز ابواب پانزده‌گانه رساله خود می‌گوید «استادان این علم فرموده‌اند که در عالم هر آوازی که هست داخل موسیقی است» و با این تعریف، آوازی را که از زدن دو سنگ بر هم ایجاد می‌شود داخل علم موسیقی می‌داند! سپس یکی از روایات اسطوره‌ی پیدایش موسیقی را باز می‌گوید که بر اساس آن روح آدم ابوالبشر از کالبد گریزان بود و فرشته جبرئیل به فرمان خداوند در جسد بی‌جان آدم (ع) رفت و لفظ «در آ در تن» را در مقام راست ادا کرد تا روح در بدن جا گرفت. به گفته امیرخان، که سخن او متأثر از پیشینیانی چون مراغی است: «از این سبب است که علم موسیقی را علم روح گویند» و «به جهت همین فضیلت، این علم بیشتر از جمیع علم‌هاست» (کوکبی گرجی، ۱۳۰۵ق: ۱۸ و ۱۹). در ادامه، به این نظر اشاره دارد که جمیع اشیا و کل کائنات در تسیح و تهلیل به آهنگ اصول نغمه‌اند و این نغمات و مقامات را نیز از وحوش و طیور برداشته‌اند. مؤلف علم موسیقی را عبارت از ۱۲ مقام، ۲۴ شعبه، ۶ آواز، ۴۸ گوشه و ۱۷ (یا به قولی ۲۴) بحر اصول می‌داند.

۸-۲. شناسایی بحور اصول قدیم و نام‌گذاری‌های منسوب به حکمای فلسفه در رساله امیرخان

می‌توان گفت نخستین مطلب جدید و جالب توجهی که در رساله امیرخان قید شده در باب چهارم و در بیان اسامی «بحور اصول قدیم از قول حکیمان فلسفه» است. امیرخان می‌گوید این هفت اصل در میان نقاره‌چیان مشهورند: شیرازی، اخلاطی، قلندری، ضرب‌القدیم، رزمیانه،

خوارزمی و سماعی. نام‌هایی چون «قلندری» و «رزمیانه» با توجه به دلالتی که احتمالاً بر حالت ادای این ادوار در بزم قلندران یا رزم سپاهیان داشته‌اند جالب توجه‌اند.

۳-۸. تقسیم‌بندی مقامات بر پایه بانگ در نظام موسیقایی امیرخان کوکبی

امیرخان در باب هشتم برای شش مقام عشاق، رهاوی، بزرگ، زنگوله، حجاز و کوچک نیم‌بانگ، برای دو مقام بوسلیک و اصفهان یک بانگ، برای راست یک بانگ و نیم و برای سه مقام حسینی، نوا و عراق دو بانگ قائل است.

۴-۸. نغمه‌نگاری نام‌آویانه در رساله امیرخان با استناد به کلیات منسوب به عبدالقادر مراغی

در باره شیوه خاص نغمه‌نویسی در باب دوازدهم رساله، خضرائی می‌نویسد: «در این باب نوعی نغمه‌نگاری نام‌آویانه با حروف «تردُلن» دیده می‌شود. این شیوه نغمه‌نگاری در بهجت‌الروح نیز به کار رفته؛ اما هنوز رمزگشایی نشده است» (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۶).

۵-۸. نسبت‌دادن شدود و مقامات موسیقایی به ملائکه، پیامبران و امامان

امیرخان در باب سیزدهم هریک از شدهای چهارگانه را به یکی از ملائکه متعلق دانسته است؛ یعنی راست را به میکائیل، دوگاه را به جبرئیل، مخالف را به اسرافیل و چهارگاه را به عزرائیل. مطالبی که در خاتمه این باب می‌آید در ذکر انتساب مدهای موسیقایی به پیامبران و امامان است که از وجوه رایج مشروعیت‌بخشی به موسیقی در تلاش برای یافتن منشأ مشروع و قدسی در رسالات موسیقی عصر صفوی به‌شمار می‌رود. نکته اینکه برخلاف رسالات اوایل دوره صفوی، مؤلف تنها به ذکر اسامی پیامبران اکتفا نکرده و امام علی (ع) و همه «حضرات معصومین علیهم‌السلام» را هم داخل بحث کرده که این خود نشان از آن دارد که احتمالاً موسیقی در دوره تألیف این اثر، حتی پیش‌ازپیش، زیر ضرب مخالفان غنا و سماع بوده است (نک. میثمی، ۱۳۸۹: ۶۳). همچنین مشخص نیست چرا مؤلف این مطلب را در باب نامربوطی آورده که به ذکر شدود اختصاص دارد. باز هم انسجامی در بیان مطلب دیده نمی‌شود؛ به طوری که برای برخی مقامات شخصیتی ذکر نشده و برخی دیگر مثل حسینی و رهاوی به دو شخص منسوب شده‌اند؛ همچنین برای امام علی (ع) از مُد «عجم» نام برده که معلوم نیست منظور شعبه «نوروز عجم» است یا چیز دیگر.

۶.۸. سازهای ناقص و غریب: واکاوی طوطک، عودچه و بریط در رساله کوکبی

در باب پانزدهم در بین اسامی سازهای ناقص، به مواردی چون طوطک و عودچه برمی‌خوریم که غریب‌اند. به نظر میثمی: «طوطک ظاهراً نوعی نی بوده است؛ ولی در دیگر منابع دوره صفوی این نام مشاهده نشده است. در مناطق کوهستانی کشور تاجیکستان، سازی به نام توتیک رواج دارد که دارای دو یا سه سوراخ برای انگشت‌گذاری است. شاید ساز مذکور با طوطک ذکر شده در رساله امیرخان کوکبی از یک خانواده‌اند» (همان: ۱۷۷)؛ اما درباره عودچه، ذاکر جعفری با اشاره به اینکه امیرخان دو ساز با عناوین «عود» و «عودچه» نام برده که بیان‌کننده وجود دو نوع عود در دو اندازه مختلف است، این احتمال را فقط براساس شباهت اسمی «عودچه» به نام «عود» مطرح کرده که ممکن است سازی کوچک‌تر از عود بوده باشد (ذاکر جعفری، ۱۳۹۲: ۱۹۶)؛ در ضمن عود در میان سازهای کامل و عودچه در میان سازهای ناقص دسته‌بندی شده‌اند. نکته شایان توجه دیگر حضور نام «بریط» در بین سازهای ناقص در خاتمه همین رساله است.

۷.۸. فقدان یادکرد از ساز تار در متون موسیقایی صفوی و فرضیه زمان ابداع آن

پورجوادی و افتخاری به این نکته نیز اشاره کرده‌اند که در آخرین رساله موسیقی شناخته‌شده در دوره صفویه یعنی رساله امیرخان که در اصفهان تألیف شده، هیچ اشاره‌ای به ساز تار نشده است؛ بنابراین می‌توان احتمال داد که ابداع این ساز به بعد از دوره صفویه، یعنی اواسط قرن دوازدهم هجری قمری، برمی‌گردد (پورجوادی و افتخاری، ۱۳۹۸).

۹. تطبیق ابواب رساله امیرخان با رساله‌های عبدالمؤمن صفی‌الدین و عبدالرحمن بن

سیف غزنوی

در این بخش، نخست شرحی کوتاه و آشنایی اجمالی با احوال خواجه عبدالرحمن بن سیف‌الدین غزنوی و عبدالمؤمن بن صفی‌الدین (هر دو از موسیقی‌دانان اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم) در میان خواهد آمد، آن‌گاه ابواب رساله امیرخان کوکبی گرجی در سنجش با ابواب رسالات موسیقی دو موسیقی‌دان مذکور بررسی و تطبیق خواهد شد. درباره حیات خواجه

عبدالرحمن بن سیف‌الدین غزنوی، موسیقی‌دان سنی‌مذهب ساکن ماوراءالنهر، اطلاعات اندکی در دسترس است. سال تولد وی را میان سال‌های ۸۵۴ تا ۸۷۳ق (همزمان با سال‌های حکومت ابوسعید گورکانی بنابر اطلاعات رساله‌اش) دانسته‌اند؛ افزون‌بر این، اقتباس او از رساله سلطانیه کوبی نشان می‌دهد که وی دست‌کم تا سال ۹۲۸ق در قید حیات بود؛ از این‌رو، عبدالرحمن غزنوی را باید از چهره‌های مؤثر موسیقی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری به‌شمار آورد و رساله او را نیز از رسالات بااهمیت آن عصر دانست (سلطان‌دوست، ۱۴۰۰: ۵۹). سیف غزنوی بیشتر از منظر اصطلاحات فنی بر رساله امیرخان تأثیر گذاشته است. غزنوی مفهوم «بانگ» را به‌عنوان واحدی برای تقسیم‌بندی مقامات معرفی کرده و هر مقام را دارای سه بانگ (پایین، وسط و بالا) دانسته است. امیرخان نیز در رساله خود، مجموع بانگ‌ها و نیم‌بانگ‌ها را ذکر کرده و نظام اجرایی مشابهی ارائه کرده است؛ هرچند با تعدیل و اصلاحاتی برای تنظیم منطقی‌تر شمار بانگ‌ها؛ علاوه‌براین، بخش‌هایی از ابواب رساله امیرخان، مانند باب هشتم درباره بانگ و تقسیم‌بندی مقامات، به‌وضوح از دیدگاه غزنوی بهره برده‌اند؛ اگرچه امیرخان جزئیاتی را تغییر داده و نظام خود را منسجم‌تر ساخته است؛ بنابراین غزنوی نقش برجسته‌ای در انتقال دانش فنی و کاربردی موسیقی به امیرخان داشته و چهارچوب فنی او را شکل داده است.

درباره عبدالؤمن بن صفی‌الدین صاحب رساله بهجت‌الروح (مشهورترین رساله موسیقی عصر صفوی) نیز اطلاعات متناقضی وجود دارد. با توجه به جعل نام و نسب‌نامه مؤلف و تحلیل‌های صورت گرفته به‌دست دیگر پژوهشگران می‌توان بهجت‌الروح را متعلق به اوایل دوره صفوی و شاید عصر سلطنت شاه‌طهماسب دانست که مؤلف به‌دلیل شرایط خاص آن دوران و مشکلاتی که از نظر مذهبی و اجتماعی برای موسیقی‌دانان ایجاد می‌شده و آنان را مجبور به مهاجرت یا ادامه فعالیت به‌صورت پنهانی می‌کرده، خواسته است هویت خود را مخفی نگه دارد (همان: ۹۰). تأثیر عبدالؤمن بن صفی‌الدین، بیشتر در سطح ساختاری و محتوایی رساله امیرخان قابل مشاهده است. ابیات و مباحث مربوط به مقامات و آوازه‌ها در رساله امیرخان، به‌ویژه در باب‌های اول تا سوم، عیناً یا با اندکی تغییرات در بهجت‌الروح آمده است؛ علاوه‌بر این، ایده‌های مرتبط با نسبت‌دادن مقامات به حیوانات، کواکب و فصول سال و نیز طبقه‌بندی سازها و مدها، با اقتباس از نظام صفی‌الدین در رساله امیرخان بازتاب یافته است.

امیرخان در بسیاری از موارد، سیستم ذکر شده در بهجت‌الروح را ساده‌تر و منطقی‌تر کرده است، اما ساختار کلی و چهارچوب محتوایی همچنان از صفی‌الدین اقتباس شده است. مختصر اینکه، صفی‌الدین به امیرخان کمک کرده است تا رساله خود را از نظر نظم و ساختار ابواب و فصول، چهارچوبی منسجم دهد.

حال به تطبیق ابواب رسالات خواهیم پرداخت:

باب اول: همه ابیاتِ باب اول با کمترین اختلافی ذیل باب ششم رساله بهجت‌الروح اثر عبدالؤمن صفی‌الدین با عنوان اصل «در بیان علم الأدوار الموسیقی بالنظم» و عنوان الحاقی [در بیان دوازده مقام اصل] مندرج است (عبدالؤمن بن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۴۳). تنها تفاوت‌های قابل توجه یکی در مصراع اول بیت دوم است («ز من بشنو دمی...» به جای «زمانی گوش کن») و دیگری صورت نوشتاری مقام اصفهان که در رساله امیرخان «صفاهان» و در بهجت‌الروح، چه اینجا و چه جاهای دیگر، «سپاهان» ضبط شده است.

باب دوم: ابیاتِ باب دوم نیز با اختلافات بسیار جزئی همان‌هایی اند که «در بیان آنکه هر مقامی دو شعبه دارد» ذیل باب ششم بهجت‌الروح آمده، با این تفاوت که در نسخه چاپی دی برگوماله بیت مربوط به مقام «رهاوی» نیامده است (همان: ۴۳ و ۴۴). ضمن اینکه این بیت حتی در نسخه دست‌نویس شخص دی برگوماله که در کتابخانه مجلس (شماره ۹۴۳۴، برگ ۱۵) نگهداری می‌شود، از قلم افتاده است. این تنها بیت از کلیات مذکور است که در آن به جای آنکه اسم هر مقام در مصراع نخست و اسم دو شعبه مستخرج از آن در مصراع دوم بیاید، اسم یک شعبه (نوروز عرب)، احتمالاً به اقتضای وزن و محدودیت نظم، در همان مصراع نخست ذکر می‌شود؛ علاوه بر رساله بهجت‌الروح، همین ابیات را با اندک تفاوت‌هایی در جمله‌بندی، در رساله عبدالرحمن بن سیف غزنوی نیز می‌توان دید (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

باب سوم: شش بیت دوم در این باب با کمترین اختلافی در بهجت‌الروح اثر عبدالؤمن صفی‌الدین ذیل عنوان «هر آوازه را به چه طریق از دو مقام توان یافتن» آمده است (عبدالؤمن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۴۵ و ۴۶)، اما باید گفت تغییراتی که به رساله امیرخان راه یافته، در بعضی موارد، شعر را زیباتر ساخته است؛ برای مثال، بیت «دو چشمم بوسلیک است و حسینی/ بُود نوروزِ اصلم زین دو معنی» از رساله امیرخان، در رساله بهجت‌الروح چنین است: «دو عینم

بوسلیک است و حسینی / بُودِ نوروژِ اصلم زین دو عینی». همچنین بیت پنجم این کلیات، چه در بهجت‌الروح و چه در رسالهٔ امیرخان، مشکل قافیه دارد: «عراق و کوچک آمد اصل مایه / چه روح‌افزاست یا رب اصل مایه». این بیت ردیف دارد و قافیه ندارد. می‌توان با تبدیل «اصل» به «وصل» در یکی از دو مصراع این مشکل را مرتفع کرد.

پنج بیت بعدی نیز عیناً در بهجت‌الروح زیر عنوان الحاقی [در بیان دوازده مقام اصل و شش آوازه] به چشم می‌خورد و اختلاف اصلی در بیت آخر است: عبدالمؤمن صفی‌الدین مصراع اول بیت آخر را چنین آورده است: «به گوش جان بشنو از کسی که کرد بیان» (همان: ۴۵)، اما امیرخان که به گفتهٔ خودش ابیات را از «مولانا کوکبی قزوینی الاصل» نقل کرده، بیت آخر را هم «به گوش جان شنو از کوکبی که گردد راست» نوشته است. با مراجعه به رسالهٔ نجم‌الدین کوکبی بخارایی این مصراع را چنین می‌یابیم: «به گوش جان شنو از کوکبی که کرد آدا» (ثابت‌زاده، ۱۳۹۹: ۶۵). به نظر می‌رسد صاحب بهجت‌الروح مرتکب انتقال شده باشد، اما حصول اطمینان از این موضوع در گرو تعیین تاریخ دقیق تألیف دو اثر و تقدم و تأخر زمانی آنهاست.

باب چهارم: خضرائی نوشته است که شش بیت «به عبدالقادر مراغی نسبت داده و بی‌هیچ شرحی، تنها به آوردن اسامی اکتفا کرده است» (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). به نظر خضرائی انتساب این مطالب به عبدالقادر مراغی چندان معتبر نمی‌نماید (همان، ۱۵۹). هفتده بحر اصولی که امیرخان از قول خواجه عبدالقادر در قالب این ابیات ذکر کرده بدین قرارند (گفتنی است در این نسخه همه‌جا از صورت نوشتاری «هفتده» به جای «هفده» استفاده شده که می‌توان آن را از ویژگی‌های سبک‌شناختی رساله دانست): فاخته‌ضرب، ترک‌ضرب، برافشان، مخمس، چنبر، تقیل، خفیف، اوفر، مأتین، دور، نیم‌تقیل، امزج (غلط کاتب در نسخهٔ دانشگاه: هزج)، اوسط، رمل، دویک، چهارضرب، ضرب‌الفتح، شاهنامه، فرع، روان، طویل، سماع، دور در آن (غلط کاتب در نسخهٔ دانشگاه، دور روان).

با شمارش موارد فوق درمی‌یابیم که تعداد اصول مذکور در این شش بیت از ۱۷ درمی‌گذرد و به ۲۲ می‌رسد. ظاهراً اصول یا ادوار شاهنامه، روان، طویل، سماع و دور روان متأخر و از اختراعات اخلاف است. همین ابیات با اختلافات این بار بیشتری در فصلی از بهجت‌الروح با

عنوان «در بحور اصول، بالنظم» آمده است (عبدالمؤمن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۴۷).

در ادامه این باب فهرست بحور اصولی را به نقل از شخصی به نام «غلام شادی» می‌آورد که در *بهجت‌الروح* نیز به نام او برمی‌خوریم (همان: ۴۰). در آنجا هفت اصل ضرب‌القدیم نوزده‌ضرب، ضرب‌الملوک نوزده‌ضرب، هَزَج کبیر و صغیر بیست‌و‌چهارضرب، فاخته کبیر شش‌ضرب، فاخته صغیر هیجده‌ضرب و شاهنامه هیجده‌ضرب قید شده است، اما در رساله امیرخان، به جز تکرار اصول مذکور در شش بیت نخست باب (از جمله شاهنامه) و نیز «ضرب‌القدیم» که نام آن در بین اصول متداول تقاره‌چیان آمده، به علاوه هَزَج کبیر و صغیر و فاخته کبیر و صغیر و نیز ضرب‌الملوک، به دوری با عنوان «سپهری» برمی‌خوریم.

باب پنجم: انتساب مقامات به بروج عیناً از دایره‌ای پیروی می‌کند که در *بهجت‌الروح* نیز رسم شده، تصویر (۱)، با این تفاوت که در رساله عبدالمؤمن صفی‌الدین، دو مُد «ایکیات» و «رکب» هم در دایره آمده است و به ترتیب به «رأس» و «ذَنب» منسوب شده‌اند (همان: ۳۴). گفتنی است قدما معتقد بودند که فقط خورشید تقریباً بر روی دایره البروج حرکت می‌کند و شش سیاره دیگر هریک در دو نقطه با فلک البروج متقاطع‌اند که هریک را «جَوْزَهَر» می‌نامیدند. آن جوزهر که در شمال منطقه البروج بود را «رأس» می‌گفتند و سعد می‌دانستند و آنچه در جنوب بود «ذنب» می‌نامیدند و نحس می‌انگاشتند. هرگاه این دو اصطلاح تنها می‌آمد مختص ماه به‌شمار می‌رفت (نک. ماهیار، ۱۳۹۲: ۱۲۴). باب چهارم *بهجت‌الروح* «در نسبت این علوم به کواکب سبعة به‌حسب کُرّه و سیر آن» دربردارنده مطالب فراموسیقایی بسیار بیشتری درباره نسبت موسیقی با نجوم است، از جمله اینکه بیست‌و‌چهار شعبه را نیز به منازل بیست‌و‌هشت گانه قمر نسبت کرده و گفته هر دو شعبه را نیز جداگانه «به برجی از بروج داده‌اند و چهل‌و‌هشت گوشه را به کواکب سطرلابی هندسی نسبت کرده، مقرر نموده‌اند و شش آوازه را به کواکب سبعة سیاره توجیه کرده‌اند» (عبدالمؤمن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۳۶۳-۳۳۳). به‌اختصار، چنان‌که در قالب جدول مفصلی در پایان باب چهارم *بهجت‌الروح* تشریح شده، به‌طرزی افراطی هر مُد موسیقایی در تناسب با وضعیتی نجومی تلقی شده؛ حال‌آنکه امیرخان از این لحاظ و دست‌کم در قیاس با *بهجت‌الروح* خوددارتر بوده و مطالب فراموسیقایی مجمل‌تری را در رابطه مقامات و افلاک وارد رساله خود کرده است؛ پس عقلانیت حاکم بر این اثر را می‌توان اندکی مترقی‌تر دانست.

گره و گوزن و یوز و شترمرغ و طوطی و کرکس و طاووس و حتی بوزینه نسبت می‌دهد. در بیان این موارد توافقی بین رساله‌نویسان عصر صفوی دیده نمی‌شود.

باب هشتم: درباره مفهوم بانگ چنان‌که خضرائی گفته، در بهجت‌الروح و رساله عبدالرحمن غزنوی نیز این مطلب با تفاوت‌هایی آمده و او تفاوت‌های مذکور را در قالب جدولی نشان می‌دهد و می‌نویسد: «رایینو دی برگوماله در شرح اصطلاحات بهجت‌الروح، بانگ را یک اکتاو کامل دانسته است، اما این گمان با این مطلب رساله غزنوی که "موسیقی هیجده بانگ است" سازگار نیست. این فرض نیز که یک بانگ - به اعتبار تقسیم ذی‌الکل به هفده نغمه - بُعد (فاصله) میان دو نغمه متوالی است، صحیح نمی‌نماید؛ زیرا در این حالت، نیم‌بانگ مفهومی نخواهد داشت؛ بنابراین، اگر یک بانگ بُعد مشخص و ثابتی بوده باشد، شاید منطقی باشد که آن را کمتر از یک اکتاو و بیشتر از بُعد میان دو نغمه متوالی، مثلاً در حدود یک ذی‌الربع، فرض کنیم» (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۴).

در تکمیل فقرة بالا باید اضافه کرد که در ابتدا دی برگوماله در تعریف بانگ، «صیحه» و «نیم‌صیحه» را معادل «بانگ» و «نیم‌بانگ» دانسته و از «نعره» نیز سخن گفته است (عبدالؤمن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۱۱۱)؛ در ثانی، سیف غزنوی روایت دومی نیز درباره بانگ دارد و می‌گوید: «دوازده مقام سی‌وشش بانگ است که در هر مقامی سه بانگ ادا می‌شود» (سیف غزنوی، ۱۳۹۲: ۳۶ و ۷۷). بنا به توضیح او، هر مقام دارای سه بانگ است که یک بانگ در پستی، یکی در بلندی و دیگری در «حوصه» یا میانه آن مقام ادا می‌شود. از این توضیح می‌توان گمانه‌زنی کرد که مفهوم «بانگ» بیش از آنکه به بُعد یا فاصله میان نغمات، برای مثال مفهوم «دانگ» یا ذی‌الربع (فاصله چهارم درست) مربوط باشد، احتمالاً به زیری و بمی اصواتی که در هر مقام اجرا می‌شده برمی‌گردد. شواهدی از شعر فارسی وجود دارد که مؤید کاربرد «بانگ» در همین معناست؛ برای مثال:

تو را بر بام زاری زود خواهد کرد نوحه‌گر
تو بیچاره همی مستی کنی بر بانگ زیر و بم
ناصرخسرو (ف. ۴۸۱ق)

ای مطرب داوددم، آتش بزن در رخت غم
بردار بانگ زیر و بم، کاین وقت سرخوانی‌ست این
مولانا (ف. ۶۷۲ق)

اما نکته اینکه مجموع بانگ‌ها به روایت امیرخان کوکبی گرجی به دوازده‌نیم بانگ می‌رسد.

با مراجعه به باب نهم بهجت‌الروح با عنوان «در بیان آنکه هر مقامی چند بانگ است از قول استادان» درمی‌یابیم فقط شمار بانگ‌های پنج مقام عشاق، حسینی، بزرگ، حجاز و کوچک با روایت امیرخان یکسان است؛ درحالی که راست را سه بانگ (به‌جای ۵/۱)؛ بوسلیک را چهار بانگ (به‌جای ۱)؛ رهاوی را دو بانگ (به‌جای نیم) و برعکس، نوا را نیم‌بانگ (به‌جای ۲)؛ اصفهان را نیم‌بانگ (به‌جای ۱) و برعکس، زنگوله را یک بانگ (به‌جای نیم)؛ و درنهایت عراق را یک‌ونیم بانگ (به‌جای ۲) ذکر کرده است (عبدالمؤمن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۶۱ و ۶۲). بدین ترتیب مجموع بانگ‌های مقامات اصلی به روایت عبدالمؤمن صفی‌الدین به شانزده‌ونیم بانگ می‌رسد. البته صاحب بهجت‌الروح در ادامه این مطلب تعداد بانگ‌های مُدهای دیگر یعنی آوازا و شعبات را بی‌هیچ نظم و نسق منطقی فهرست می‌کند که دست‌کم پنجاه بانگ دیگر را شامل می‌شود. به این فهرست نیز البته اعتمادی نیست، چرا که بعضاً از مُدهایی نام برده که پیش‌تر یاد نکرده (مثل حزان، نه‌اوندک، ایکیات، حسیض، ملمع، نیریز کبیر و خوارزمیه)، یا دوباره از مقام حسینی سخن گفته و این‌بار برای آن سه بانگ (به‌جای دو بانگ) در نظر گرفته و نیز برای آواز شهناز و مُد نیریز کبیر از «صیحه»، برای شعبه اوج از «نیم‌صیحه» و برای مُد خوارزمیه «سه بانگ و نیم‌صیحه» را ذکر کرده است.

پس در هیچ‌یک از دو روایت تعداد بانگ‌های مقامات نه به ۱۸ و نه به ۳۶ که مدنظر عبدالرحمن بن سیف‌الدین غزنوی بوده است، نمی‌رسد. اساساً مقوله «بانگ» در رسالات موسیقی صفوی از مسائل غامض و بغرنجی است که با توجه به ناسازگاری روایت‌ها و بی‌اعتنایی راویان به تعریف دقیق آن در رساله‌ها هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

باب دهم: درباره فهرست مدها برای ایام مختلف سال باید گفت این فهرست نیز خالی از اشکال نیست. اولاً در اینجا برای نخستین‌بار به نام برخی مدها یا صورت دیگر نامشان (از قبیل زیرافکن، بسته‌نگار، بیات و مخالف) برمی‌خوریم؛ در ثانی، فقط برای بعضی از آوازه‌ها و شعبات و مقامات، فصل متناسب از فصول اربعه ذکر شده و ثالثاً برای برخی از این مُدها دو فصل متفاوت و حتی کاملاً متضاد قید شده است (برای مثال تابستان و خمسه مسترقه هم‌زمان برای نیریز). این مطلب نیز در بهجت‌الروح با جزئیات متفاوتی آمده است. در آن رساله، دو دلیل را در انتساب مُدها به فصول می‌توان تشخیص داد: «نخست اینکه گاه نسبت مقام به فصل [به] سبب

شباهت طبیعت آنها ذکر شده مقامها را دارای طبایع چهارگانه گرم و سرد و تر و خشک می دانسته اند» و «سبب دوم اینکه گاه نواختن مقامها را در تلطیف فضا مؤثر می دانسته اند» (نک. خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

باب یازدهم: در باب یازدهم درباره چگونگی نواختن هفت بحر اصول، خضرائی شیوه بیان اصول به ترتیب امیرخان را در دیگر رسالات موسیقی نیافته (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۶)، اما میثمی معتقد است که روش به کار رفته در این رساله، همچون رساله حاجی حسین ظهیری اصفهانی، روشی رایج در امپراطوری عثمانی بوده (میثمی، ۱۳۸۹: ۲۲۴). این روش با روش «اتانین» و روش «تهجی الأودار» که در رساله بهجت الروح و نیز باب بعدی همین رساله می بینیم متفاوت است (برای اطلاعات بیشتر، نک. خضرائی، ۱۳۸۹).

باب سیزدهم: به اعتقاد خضرائی این مطالب درباره شذود چهارگانه، در مقایسه با آنچه در بهجت الروح آمده، متفاوت و بسیار مشروح تر است (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۶).

باب چهاردهم: مطالب این باب با جزئیات متفاوتی در بهجت الروح و نیز رساله کوبی بخارایی آمده است (خضرائی، ۱۳۸۵: ۱۵۷). در اینجا نیز بعضی اوقات برای چند مد ذکر شده و برخی مدهای دیگر به کلی نادیده گرفته شده اند. ضمن اینکه دوباره به «بسته نگار» برمی خوریم که توضیح آن پیش تر نیامده است. همین معضل در انتساب مدها به مردمان نیز وجود دارد؛ برای مثال، چهارگاه را هم زمان مناسب مردم هند و سبزواری دانسته و نیز از مقام مخالف نام برده است که پیش تر از آن با عنوان «روی عراق» یاد کرده بود.

باب پانزدهم: چنین مطالبی در دیگر رسالات از جمله بهجت الروح نیز آمده است (همان؛ همانجا). مؤلف عود و کمانچه و صرنا و نای و طنبور و شدرغو را در ابتدا ذکر کرده و گفته «باقی دیگر ناقص اند». او در توضیح معنای «ناقص بودن» ساز گفته که آثاری مثل «کار گیسو» با بازگویی و سرخانه با چنین سازهایی قابل اجرا نیستند؛ به طور کلی، «ملاک طبقه بندی سازها در این رساله شبیه به نظریه ای است که در بهجت الروح آمده است» (میثمی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

۱۰. تجزیه و تحلیل؛ جایگاه امیرخان در سنت موسیقایی عصر صفوی

رساله امیرخان کوبی گرجی، واپسین اثر شناخته شده موسیقایی از عصر صفوی، در عین داشتن

نثری متکلف و گاه پریشان آینه نسبتاً روشن و گویایی از وضعیت موسیقی نظری و عملی در روزگار شاهسلطان حسین است. این رساله که در دو بخش نظری و عملی سامان یافته، در میان آثار هم‌عصر خود جایگاهی ممتاز دارد و می‌توان آن را یکی از نمونه‌های کم‌نظیر در سنت رساله‌نویسی موسیقایی عصر صفوی دانست. اثری که ضمن پیروی از ساختار کلی و مبانی نظری متداول در برخی مباحث مانند «شودود»، «تقسیم بانگ‌ها» و «چگونگی نواختن اصول» در رساله‌های موسیقایی متقدم، واجد نوآوری‌هایی در محتوا، ترتیب مطالب و نگرش مؤلف نسبت به ارتباط موسیقی با عناصر فراموسیقایی است. از نمونه‌های نوآوری و مطالب جدید می‌توان به مطاوی بخش «بحور اصول قدیم از قول حکیمان فلسفه» و همچنین نام برخی مدها که برای نخستین بار بیان شده و یا بحث مشروح‌تر و متفاوت درباره‌ی شودود و به‌کارگیری آن‌ها که به منطق حاکم بر اجرای گوشه‌های ردیف‌دستگاهی امروز نزدیک است. این رساله برخلاف برخی رسالات پیشینیان وی به‌روشنی نام مؤلف و تاریخ تألیف را ثبت کرده است.

از مهم‌ترین نکات این رساله، اشاره به مفاهیم نظام در حال گذار از مقام به دستگاه همچون «گوشه»، حضور برخی سازهای نادر و ناشناخته و نشانه‌هایی از تعامل و تأثیرپذیری موسیقی صفوی از موسیقی دربار عثمانی است. شیوه‌ی نغمه‌نگاری نام‌آویانه‌ی امیرخان در برخی ابواب و تطبیق مقامات با طبایع انسانی و اوقات شبانه‌روز حاکی از پیوند تنگاتنگ موسیقی با اندیشه‌های فلسفی، طبی و عرفانی آن روزگار است؛ با این همه امیرخان در مقایسه با رسالات پیشین از افراط در خرافه‌پردازی پرهیز داشته و نگاه سنجیده‌تر، اعتدال‌گراتر و عقلانی‌تری به نسبت موسیقی با مطالب فراموسیقایی ارائه داده است.

در سنجش جایگاه این رساله در سنت موسیقی‌نگاری صفوی، باید گفت برخلاف برخی از رساله‌های متقدم چون *بهجت‌الروح* اثر عبدالؤمن بن صفی‌الدین، از پراکندگی و تکرار مبحث به دور است. می‌توان گفت که پانزده باب اصلی این رساله، همراه با اشعار درهم‌تنیده در متن آن، در حکم چکیده‌ای جامع از مجموعه دانسته‌ها و آموزه‌های رسالات موسیقی دوره صفوی از آغاز این عهد تا زمان حیات مؤلف و تاریخ نگارش اثر است. این مجموعه، نه تنها اطلاعات نظری و عملی موسیقی را در بستر این دوره بازمی‌تاباند، بلکه تصویری گویا از وضعیت کلی دانش موسیقایی و کاربست آن در عصر افول هنر موسیقی صفوی به‌دست می‌دهد.

نوآوری دیگر این رساله را باید در گزینش و چینش ابیات شاهد دانست؛ اگرچه سنت

استفاده از اشعار برای توضیح و تبیین مفاهیم موسیقایی، پیشینه‌ای دیرینه در ادبیات موسیقی ایران دارد، امیرخان کوکبی در انتخاب ترتیب ابیات و تطبیق آن‌ها با مفاهیم نظری، دقتی ویژه به خرج داده است. این امر، نه تنها از آشنایی مؤلف با ذوق ادبی عصر خویش حکایت دارد، بلکه نشان‌دهنده کوشش او در پیوند میان نظریه و اجرا و برجسته‌سازی لایه‌های معنایی موسیقی است.

در مقام مقایسه با رساله‌های هم‌عصر، رساله امیرخان را می‌توان در ردیف رساله‌هایی چون نغمه‌نامه و کنزالتحف قرار داد که رویکردی ترکیبی میان موسیقی نظری و عناصر فراموسیقایی دارند، اما آنچه رساله امیرخان را ممتاز می‌سازد، تبیین تا حدی روشن و مختصر اصول موسیقایی در عین پرداختن به مباحث پیچیده و جنبی است، ویژگی که از مؤلف چهره‌ای هم آشنا با موسیقی علمی و هم مطلع از سنت عملی موسیقی در دربار صفوی می‌سازد. رساله امیرخان کوکبی را می‌توان به بیان امروزی تبلور گرایش‌های میان‌رشته‌ای موسیقایی در دوره صفوی دانست، اثری که در عین وفاداری به سنن موسیقی‌نگاری پیشین در قالبی ساختارمند اصول موسیقایی را با مباحث فراموسیقایی در هم آمیخته و بدین‌گونه، تصویری روشن از نگرش جامع‌نگر به موسیقی در فرهنگ درباری صفوی به دست می‌دهد؛ همچنین این رساله را می‌توان در زمره حلقه‌های میانی زنجیره تطور نظری موسیقی ایرانی از نظام مقامی به نظام دستگاهی دانست. اهمیت این اثر در آن است که همچون پلی میان آموزه‌های متقدمین و تحولات متأخر موسیقایی عمل می‌کند و بازخوانی و تحلیل آن می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای برای درک مسیر دگرگونی موسیقی ایرانی در سده‌های پایانی عصر صفوی و پس از آن بگشاید.

۱۱. نتیجه‌گیری

رساله موسیقی امیرخان کوکبی گرجی را می‌توان واپسین بازتاب سنت موسیقی‌نگاری در دوره صفویه دانست که در قالبی ساختارمند و دو بخشی، هم نظریات موسیقایی را گردآورده و هم جنبه‌های عملی چون تصانیف و ایقاعات را به نمایش گذارده است. بررسی تطبیقی رساله موسیقی امیرخان کوکبی گرجی با بهجت‌الروح عبدالؤمن بن صفی‌الدین و رساله عبدالرحمن بن سیف غزنوی نشان داد که این اثر از حیث ساختار، محتوا و نگرش نظری، جایگاهی انتقالی و میان‌دوره‌ای در تاریخ موسیقی ایران دارد. امیرخان در شرایطی که موسیقی در دربار صفوی با

محدودیت‌های مذهبی و اجتماعی مواجه بود، کوشید با تلفیق سنت‌های علمی و تجربی پیشینیان، تصویری جامع از نظریه و عمل موسیقی ارائه دهد. از یافته‌های پژوهش برمی‌آید که وی در ساختار ابواب و شیوه تنظیم مطالب، از بهجت‌الروح پیروی کرده و در مباحث فنی مانند بانگ‌ها، شذود و اصول ایقاعی، بیش از همه از رساله غزنوی تأثیر پذیرفته است؛ با این حال، نحوه بازآرایی مطالب و ساده‌سازی اصطلاحات در رساله او، از گرایش به عقلانیت و تحلیل تجربی حکایت دارد. اشاره‌های مکرر به مفاهیمی چون «بانگ»، «شذود»، «بحور اصول» و به‌ویژه «گوشه»، بیان‌کننده درکی نو از ساختار موسیقی است که می‌تواند آغازگر تحول از نظام مقامی به نظام دستگاهی در تاریخ موسیقی ایران دانسته شود.

در سطح نظری، امیرخان با تکیه بر میراث عبدالقادر مراغی و با نگرشی تلفیقی میان مبانی فلسفی و تجربه عملی، تداوم سنت نظری موسیقی ایران را در واپسین سال‌های حکومت صفوی به‌خوبی نمایان می‌کند. در سطح تاریخی نیز رساله او سندی ارزشمند از پایداری اندیشه موسیقایی در دوره‌ای است که موسیقی رسمی ایران در حال افول نهادی بود؛ در نتیجه، رساله موسیقی امیرخان کوکبی گرجی را می‌توان حلقه پیوند میان سنت نظری قرون میانه و آغاز شکل‌گیری نظام دستگاهی پساصفوی دانست؛ اثری که ضمن بازتاب شرایط فرهنگی و اجتماعی اواخر صفویه، استمرار و زایش دوباره اندیشه موسیقایی ایرانی را در قرن دوازدهم هجری نشان می‌دهد.

فهرست منابع

- اسدی، مهدی (۱۳۹۶)، پنج رساله موجز در موسیقی قدیم ایران، کرمان: دانشگاه آزاد اسلامی کرمان.
بیگ‌باباپور، یوسف (۱۳۹۳)، فهرست توصیفی دست‌نوشته‌های موسیقی در کتابخانه‌های ایران و برخی کتابخانه‌های جهان، تهران: منشور سمیر.
پورجوادی، امیرحسین (۱۳۹۸)، «ترنم» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
[تاریخ دسترسی: ۲۸ اسفند ۱۴۰۲] <<https://www.cgie.org.ir/fa/article/224214>>
پورجوادی، امیرحسین؛ افتخاری، نیره (۱۳۹۸)، «تار» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
[تاریخ دسترسی: ۲۸ اسفند ۱۴۰۲] <<https://www.cgie.org.ir/fa/article/239557>>
ثابت‌زاده، منصوره (۱۳۹۹)، سه رساله موسیقی قدیم ایران، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
خضرائی، بابک (۱۳۸۵)، «رساله موسیقی امیرخان گرجی»، گلستان هنر، پاییز ۱۳۸۵، ش. ۵. صص. ۱۵۲-۹.

- خضرائی، بابک (۱۳۸۶)، «سایه‌ای از تفکر دستگاهی در رساله امیرخان گرجی»، کتاب سال شیدا (مجموعه مقالات موسیقی)، ش. ۸۹، تهران: انتشارات کتاب خورشید، صص ۱۵۲-۱۵۹.
- خضرائی، بابک (۱۳۸۹)، «تلاش برای بازخوانی محور اصول (دوره‌های ایقاعی) در رساله امیرخان گرجی»، کتاب سال شیدا (مجموعه مقالات موسیقی)، ش. ۱۰ و ۱۱، صص ۷۲-۷۹.
- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۹۰)، فهرست آثار خطی در موسیقی (فارسی، عربی و ترکی)، به کوشش قدرت‌الله پیشنمازاده، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ذاکر جعفری، نرگس (۱۳۹۲)، «جایگاه ساز عود و انواع مختلف آن در تاریخ موسیقی ایران پس از اسلام»، تاریخ علم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، دوره ۱۱، ش. ۲ (۱۵)، صص ۱۹۱-۲۰۶.
- سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.
- سلطان دوست، سهند (۱۴۰۰)، سیر تحول و دوره‌بندی مکتوبات فارسی در باب موسیقی ایرانی (قرن ۱۰ تا ۱۳ق)، رساله دکتری رشته پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس.
- سیف غزنوی، عبدالرحمن (۱۳۹۲)، رساله در موسیقی درمانی، با مقدمه و اهتمام یوسف بیگ‌باباپور، تهران: سفیر اردهال.
- شاردن، ژان (۱۳۳۸)، سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- عبدالمؤمن بن صفی‌الدین (۱۳۴۶)، رساله موسیقی بهجت‌الروح، با مقابله و مقدمه و تعلیقات ه.ل. رابینو دی برگوماله، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عبدالمؤمن بن صفی‌الدین، رساله موسیقی بهجت‌الروح. به سعی و اهتمام ه.ل. رابینو دی برگوماله، کتابخانه مجلس، ۹۴۳۴ [نسخه دست‌نویس چاپی]، ۱۹۴۳م.
- فیدالگو، گرگوریا (۱۳۳۷)، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه‌سلطان حسین صفوی، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- کارری، جملی، (۱۳۴۸)، سفرنامه جملی کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کروسینسکی، تادوز یودا (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: توس.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- کوکبی گرجی، امیرخان (۱۳۰۵ق)، رساله در موسیقی، تهران: کتابخانه مجلس، ۲۲۱۱. [نسخه خطی].
- کوکبی گرجی، امیرخان، رساله کمترین غلامان، پاریس: کتابخانه ملی فرانسه، S. P. 1087. [نسخه خطی]، اواسط قرن ۱۱ق.
- کوکبی گرجی، امیرخان، رساله موسیقی یا تذکره، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۸۴۹۹. [نسخه خطی]، قرن ۱۱ق.
- ماهیار، عباس (۱۳۹۲)، «بررسی مفهوم "طالع" در شعر فارسی»، دوفصلنامه علامه/نامه

پژوهشی ادبیات و عرفان. پاییز و زمستان ۹۲، سال سیزدهم، ش. ۴۲، صص ۱۱۵-۱۲۷.
 محمدزاده صدیق، حسین (۱۳۸۹)، *سیری در رساله‌های موسیقایی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
 مسعودیه، محمدتقی (۱۳۹۱)، *فهرست نسخ خطی موسیقی ایرانی*، به کوشش قدسیه مسعودیه،
 ویراستار: محمدتقی حسینی، تهران: پژوهشکده هنر.
 مسیح‌فر، فاطمه (۱۳۹۲)، «موسیقی در دوره صفویه»، *نشریه تاریخ پژوهی*، ش. ۵۴، صص ۲۱۸-۱۹۹.
 مهدوی، سیدمصلح‌الدین (۱۳۸۶)، *اعلام اصفهان (۴ جلدی)*، تصحیح، تحقیق و اضافات
 غلام‌رضا نصراللهی، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
 میثمی، سیدحسین (۱۳۸۹)، *موسیقی عصر صفوی*، تهران: فرهنگستان هنر.
 نصیری، محمد ابراهیم‌بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ق پادشاهی
 شاه‌سلطان حسین صفوی)*، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
 نعمتی، محمدعلی؛ شهیدانی، شهاب و ثواقب، جهانبخش (۱۴۰۰)، «موسیقی عصر صفویه (کارکردها،
 سازها و کیفیت) در نگاه جهانگردان اروپایی»، *دوفصلنامه تاریخ و فرهنگ*، دوره ۵۳، ش. ۱، صص
 ۱۱۱-۱۴۰.

Pourjavady, Amir Hosein. (2005). *The Musical Codex of Amir Khan Gorji*
 (c. 1108-1697). [Dissertation]. US: LA, University of California.

Transliteration

- ‘Abd-al-Mo’men b. Saḫfī-al-Dīn (1943), *Resāleh-ye Mūsīqī-ye Bahjat al-Rūh*, Edited
 by H. L. Rabino di Borgomale, Majles Library, MS no. 9434 [printed
 manuscript].
- ‘Abd-al-Mo’men b. Saḫfī-al-Dīn (1967), *Resāleh-ye Mūsīqī-ye Bahjat al-Rūh*,
 Compared, introduced, and annotated by H. L. Rabino di Borgomale, Tehran:
 Bonyād-e Farhang-e Irān.
- Asadi, Mehdi (2016), *Five Brief Treatises on Ancient Iranian Music*, Kerman:
 Kerman Islamic Azad University.
- Beig Babapour, Yousef (2014), *Descriptive List of Music Manuscripts in Iranian
 Libraries and Some Libraries of the World*, Tehran: Manšūr Samīr.
- Chardin, Jean (1966-1969), *Le couronnement de soleimaan troisieme roy de perse*,
 Translated by Mohammad Abbasi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Daneshpajouh, Mohammad Taqi (2011), *List of Manuscripts on Music (Persian,
 Arabic and Turkish)*, With the Effort of Ghodrattollah Pishnamazzadeh, Tehran:
 University Publishing Center.
- Fidalgo, Gregoria (1968), *L’ ambassade de Gregório Pereira Fidalgo à la Cour de
 Châh Soltân-Hosseyh, 1696-1697*, Translated by Parvin Hekmat, Tehran:
 University of Tehran.
- Gemelli Careri, Giovanni Francesco (1969), *Voyage du tour du monde*, Translated
 by Abbas Nakhjavani and Abdolali Karang, Tabriz: East Azerbaijan General
 Administration of Culture and Art.

- Kaempfer, Engelbert (1984), *Am Hofe des Persischen grosskonigs*[Book]/ *Eingeleitet und in deutscher Bearbeitung, herausgegeben von Walther Hinz*,
Translated by Keikavus Jahandari, Tehran: k̄ārazmī.
- Khazraei, Babak (2006), "Amir-Khan Gorji's Treatise on Music", *Golestan-e Honar*,
2 (3): 152-159.
- Khazraei, Babak (2007), "A Shadow of Systematic Thinking in Amir Khan Gorji's
Treatise", *the book Sal Shaida (Music Articles Collection)*, vol. 89, Tehran:
Khurshid Book Publishing.
- Khazraei, Babak (2009), "An Attempt to Reread the Basis of Principles (Rhythmic
Periods) in the Amir-Khan Gorji's Treatise", *the book Sal Shaida (Music Articles
Collection)*, vol. 10 and 11, pp. 79-72.
- Kokabī Gorjī, *Amīr Kān. Resāleh dar Mūsīqī*, Tehran: Ketāb-kāna-ye Majles,
MS no. 2211 [manuscript], 1305 AH / ca. 1887 CE.
- Kokabī Gorjī, *Amīr Kān. Resāleh-ye Kamtarīn Gōlāmān*, Paris: Bibliothèque
nationale de France, MS S. P. 1087 [manuscript], mid-
11th cent. AH / ca. 17th cent. CE.
- Kokabī Gorjī, *Amīr Kān. Resāleh-ye Mūsīqī yā Tadkera*, Tehran: Ketāb-kāna-ye
Markazī-ye Dānešgāh-e Tehrān, MS no. 8499 [manuscript],
11th cent. AH / ca. 17th cent. CE.
- Krwsinski, Judasz Tadeusz (1984), *The history of the late Revolution of Persia*,
Translated by Maryam Mirahmadi, Tehran: Tūs.
- Mahdavi, Seyyed Mosleheddin (2007), *Announcement of Isfahan (4 volumes)*.
Correction, research and additions: Gholamreza Nasrollahi, Isfahan: Isfahan
Municipality Cultural and Recreation Organization.
- Mahyar, Abbas (1992), "A Study of the Concept of "Tāle" in Persian Poetry",
Allameh's Bi-Quarterly/ Research Journal of Literature and Mysticism, Autumn
and Winter 92, Year 13, Vol. 42, pp. 127-115.
- Masoudieh, Mohammad Taghi (2012), *List of Iranian Music Manuscripts*, With the
Effort of Qodsiyeh Masoudieh. Editor: Mohammad Taghi Hosseini, Tehran: Art
Research Institute.
- Meysami, Seyyed Hossein (2009), *Music of the Safavid Era*, Tehran: Art Academy.
- Mohammadzadeh Seddiq, Hossein (2010), *A Journey in Musical Treatises*, Tehran:
Sooreh Mehr Publications.
- Našīrī, Moḥammad Ebrāhīm b. Zayn-al-Ābedīn (1994), *Dasṭūr-e Šahrīyārān
(Years 1105 to 1110 AH of the reign of Šāh-Solṭān Ḥosayn Šafavī)*, Edited by
Moḥammad Nāder Nasīrī Moqaddam, Tehran: Bonyād-e Mūqūfāt-e Afšār.
- Pourjavadi, Amir Hossein (2019), "Tarannom" in the *Great Islamic Encyclopedia*.
<<https://www.cgic.org.ir/fa/article/224214/taranom>> [Accessed: 18 March 2019]
- Pourjavadi, Amir Hossein; Eftekhari, Nayyereh (2019), "Tār" in the *Great Islamic
Encyclopedia*. <<https://www.cgic.org.ir/fa/article/239557/tar>> [Accessed: 18
March 1402]
- Sabetzadeh, Mansoureh (2019), *Three Treatises on Ancient Iranian Music*, Second
edition, Tehran: Association of Cultural Works and Honors.
- Sanson, Martin (1967), *Voyage ou relation de leiat present*, Translated by Taghi
Tafazzoli, Tehran: Ibn Sīnā.
- Sayf Ghaznavi, 'Abd-al-Rahmān (2013), *Resāleh dar Mūsīqī-darmānī; negāšte-ye
Kājeḥ 'Abd-al-Rahmān b. Sayf-al-Dīn-e Ghaznavi*, With introduction and edited
by Yusuf Beig Babapour, Tehran: Safīr-e Ardehāl.
- Soltandost, Sahand (1969), "The Evolution and Periodization of Persian Writings on
Iranian Music (10th to 13th Century AH)", *Doctoral Thesis, Art Research,
Faculty of Art and Architecture*, Tarbiat Modares University.
- Zaker Jafari, Narges (2013), "The Place of Oud and its Various Types in the Islamic
Eras of Persian Music History", *In History of Science*, Fall and Winter 2013,
Vol. 11, No. 2 (15), pp. 206-191.

A Content Analysis of the Treatise on Music by Amir Khan Kokabi Gorji: A Comparative Analysis of *Bahjat al-Rūh* by Abd al-Mu'min ibn Safi al-Din and the Treatise on Music by Abd al-Rahman ibn Sayf Ghaznavi

Extended Abstract

Introduction: The musical treatise of Amir Khan Kokabi Gorji, a court musician and instrumentalist during the reign of Shah Sultan Hoseyn Safavi, stands as one of the last significant works on music written in the Safavid era. It marks the earliest stages of Iran's transition from the modal system (Maqām) to the emerging system of Dastgāh. Written in 1108 AH/1696 CE at the Safavid court of Shah Sultan Hoseyn, the treatise is organized into an extended preface and fifteen chapters, offering valuable information on maqām (modes), sho'be and āvāzeh (both sub-modes), shudūd (modal transpositions), buḥūr al-uṣūl (rhythmic cycles), and even rare concepts such as 'bāng' and 'gūsheh'. Despite its importance, previous scholarship has largely focused on theoretical or codicological aspects, while its historical, extra-musical dimensions and its place within the continuity of Safavid treatise-writing tradition have seldom been analyzed comprehensively. The principal gap in earlier studies lies in the absence of a comparative assessment of its structure and content against two foundational texts: *Bahjat al-Rūh* by 'Abd al-Mu'min ibn Safi al-Din and the treatise of 'Abd al-Rahman ibn Sayf Ghaznavi. Amir Khan's work drew heavily on these predecessors in its arrangement of chapters, use of versified passages, and classification of modes and sub-modes. Accordingly, the central question addressed in the present study is how Amir Khan's treatise reflects continuity, changes, or transformations in theoretical logic and musical taxonomy, and what position it occupies—relative to earlier Safavid treatises—in the broader trajectory toward the Dastgāh system. The main research questions are as follows:

1. What relationship does Amir Khan's treatise bear to the structure and content of the works of 'Abd al-Mu'min Safi al-Din and 'Abd al-Rahman ibn Sayf Ghaznavi?
2. In what ways does Amir Khan introduce innovations or transformations in relation to earlier traditions?
3. What image of musical thought in the declining Safavid period does this treatise convey?

With regard to previous scholarship, none of the existing studies on Amir Khan's treatise has offered a systematic comparative analysis of the chapters and fundamental concepts across the three treatises. The present research seeks to fill this gap by clarifying the position of Amir Khan's work within the continuity of Iranian theoretical music writing.

Method: The present study adopts a descriptive-analytical approach with a historical orientation. First, extant manuscripts of the treatise were identified

in the collections of the Bibliothèque nationale de France, the University of Tehran, the Iranian Parliament Library, Tashkent, and other repositories, and their codicological data were compiled. The text of the treatise was then examined on the basis of the manuscript in University of Tehran, compared against the other versions. For comparative analysis, the chapters of Amir Khan's treatise were aligned with their counterparts in *Bahjat al-Rūh* and the treatise of 'Abd al-Rahman ibn Sayf Ghaznavi, and divergences, parallels, and modifications in fundamental concepts—such as modes, sub-modes, modal transpositions, 'bāng', chapter classifications, extra-musical associations, rhythmic cycles, and notational structures—were extracted. The data were categorized by content analysis and interpreted within the framework of musical developments in the Safavid period.

Findings: The results revealed that the overall structure of Amir Khan's treatise—from the division into chapters to the arrangement of versified passages—is heavily, and in some cases almost verbatim, derived from *Bahjat al-Rūh*. The verses concerning the twelve maqāms, twenty-four sho'bes, and six āvāzehs are nearly identical to those found in the work by 'Abd al-Mu'min, although Amir Khan occasionally simplified or rearranged the verses to produce a more accessible text. The results of comparison with the treatise of Sayf Ghaznavi further indicate that the concept of 'bāng', among the most complex notions, has been directly borrowed from Ghaznavi, albeit presented by Amir Khan in a more streamlined and coherent manner. The treatise also contains additions absent from earlier texts, including a relatively rare reference to 'forty-eight gūshehs,' which may cautiously be regarded as one of the earliest theoretical indications of the emerging Gūsheh–Dastgāh system.

Regarding rhythmic cycles ('buḥūr al-uṣūl'), Amir Khan, while citing the tradition of Maraghi, expanded the number of cycles from 17 to 22, introducing new forms such as 'Shāhnāmeḥ', 'Ṭawīl', and 'Samā'. The data from treatise on organology are likewise noteworthy: the mention of instruments such as 'ṭūṭak' and 'ūdcheh' points to rare or little-documented types, while the absence of the 'tār'—as one of the most prominent Iranian instruments in later periods—suggests that it had not yet assumed its standardized form at the time of composition. Content analysis of the chapters shows that, although the treatise abounds in extra-musical associations (such as linking maqāms to animals, seasons, or ethnic groups), it presents mystical and astrological material in a far more concise and rationalized manner than *Bahjat al-Rūh*. Moreover, explanations related to the four modal transpositions ('shudūd')—especially the transitions from one modulation to another—are more elaborate and theoretically precise than in earlier treatises.

Discussion and conclusion: The comparative analysis demonstrates that Amir Khan Kokabi Gorji's treatise should be regarded as a pivotal link between the modal tradition of treatises from the 14th to the 16th centuries and the emergence of the Dastgāh system in the 18th and 19th centuries.

Although he drew extensively on the structures of ‘Abd al-Mu’min and Ghaznavi, Amir Khan advanced the organization of content by reducing peripheral elements and simplifying the conceptual framework. The significant reference to the ‘gūsheh’, the practical definition of ‘bāng’, and the effort to articulate ‘shudūd’ on the basis of performance logic all point to an orientation toward Dastgāh thinking that had no precedent in earlier texts. Beyond its musical value, the treatise also offers a cultural portrait during the reign of Shah Sultan Hoseyn, in which religious restrictions compelled the legitimization of music through the inclusion of hadiths, symbolic associations, and sacred concepts. Overall, Amir Khan’s treatise should be seen as both the final reflection of the Maqāmi theoretical structure and the earliest indication of the formation of the Dastgāh organization in Iranian music—a work which, despite its highly ornate and lengthy prose, has preserved within itself one of the most important documents of Iran’s historical musical transition.

Keywords: Musical Treatise, Amir Khan Kokabi Gorji, Safavid-era Music, Ancient Iranian Music, *Bahjat al-Rūh*.

The Reflection of Romantic and Mystical Narratives in Qajar Tile Paintings: A Case Study of the Works of Ali Muhammad Isfahani

Zahra Esmaili¹, Arezu Paydar Fard²

Abstract

The Qajar period should be considered as one of the most significant and innovative eras in the history of Iranian art, an age in which traditional artistic heritage and emerging modern currents converged. The tile paintings of this period not only show the aesthetic taste and technical mastery of artists but also serve as a medium for reflecting literary themes and narrative traditions. Among the diverse themes used, romantic and mystical narratives have a particularly prominent position. Ali Muhammad Isfahani, one of the most distinguished artists and tilemakers in this era, utilized his expertise in painting and tilework to produce works that harmoniously integrate *khatayi* and *eslimi* patterns and Persian miniature painting. Accordingly, this study seeks to address two primary questions: First, which romantic and mystical narratives are reflected in Qajar tile paintings? Second, what visual techniques and stylistic features did Ali Muhammad Isfahani employ to depict these themes? The present article is an attempt to analyze the role of romantic and

1. MA Graduate in Islamic Art (Historical Studies), University of Birjand, Khorasan Jonoubi, Iran. esmailizahra572@gmail.com

2. Assistant professor, Department of Carpet, Faculty of Art, University of Birjand, Khorasan Jonoubi, Iran (Corresponding author). a.paydarfard@birjand.ac.ir

Received: Dec 27, 2024 - Accepted: Nov 29, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

mystical narratives within the tile paintings of this artist. Using a descriptive-analytical approach, this study draws on library and archival resources. The findings show that Isfahani, by merging his skills in painting and tile painting, has been able to visualize the themes of the classical Persian literature, particularly narratives from Nezami's *Khamsa* in the form of tile paintings. Using varied geometric compositions such as oval and rectangular frames, adherence to principles of perspective, and the creation of visual depth, he has been able to reflect romantic and mystical narratives in his works artistically and effectively.

Keywords: Tile painting, Qajar era, Romantic and Mystical narratives, Ali Muhammad Isfahani, Composition.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و چهارم، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱۳۷-۱۷۲

بازتاب داستان‌های عاشقانه و عارفانه در کاشی‌نگاری دورهٔ قاجار (مطالعهٔ موردی آثار علی محمد اصفهانی)

زهرا اسماعیلی^۱، آرزو پایدارفرد^۲

چکیده

دورهٔ قاجار را باید یکی از مهم‌ترین و نوآورترین ادوار تاریخ هنر ایران به‌شمار آورد؛ عصری که در آن پیوند میان سنت‌های هنری گذشته و جریان‌های نوین برقرار شد. کاشی‌نگاری این دوره تنها بیان‌کنندهٔ ذوق و مهارت هنرمندان نیست، بلکه بستری برای بازتاب جلوه‌های ادبیات و روایت‌های داستانی نیز فراهم کرده است. در میان مضامین گوناگون، حضور پررنگ داستان‌های عاشقانه و عارفانه جایگاه ویژه‌ای دارد. علی محمد اصفهانی، از برجسته‌ترین هنرمندان و کاشی‌کاران این دوره، با بهره‌گیری از توانایی‌های خود در نقاشی و کاشی‌نگاری، آثاری آفرید که ترکیب زیبایی از نقوش ختایی و اسلیمی و نگارگری ایرانی است؛ بر این اساس، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به دو پرسش اصلی است: نخست آنکه کدام داستان‌های عاشقانه و عارفانه در کاشی‌نگاری دورهٔ قاجار بازتاب یافته‌اند؟ و دوم، علی محمد اصفهانی با استفاده از چه شیوه‌ها و ویژگی‌های تصویری به بازنمایی این مضامین پرداخته است؟ هدف اصلی مقاله، تحلیل و بررسی جایگاه داستان‌های عاشقانه و عارفانه در

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشتهٔ هنر اسلامی (مطالعات تاریخی)، دانشگاه بیرجند، خراسان جنوبی، ایران. esmailizahra572@gmail.com

۲. استادیار گروه فرش دانشکدهٔ هنر دانشگاه بیرجند، خراسان جنوبی، ایران. (نویسندهٔ مسئول)
a.paydarfard@birjand.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۷ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

آثار کاشی‌نگاری این هنرمند است. رویکرد پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری داده‌ها برپایه منابع کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اصفهانی با تلفیق مهارت‌های نقاشی و کاشی‌نگاری، توانسته است مضامین ادبیات کلاسیک فارسی به‌ویژه روایت‌های خمسه نظامی را در قالب نقوش کاشی به تصویر بکشد. او با استفاده از ترکیب‌بندی‌های هندسی متنوع مانند قاب‌های بیضی و مستطیل، رعایت اصول پرسپکتیو و ایجاد عمق بصری، موفق شده است روایت‌های عاشقانه و عارفانه را به‌گونه‌ای هنرمندانه و اثرگذار در آثار خود بازتاب دهد.

واژه‌های کلیدی: کاشی‌نگاری، دوره قاجار، داستان‌های عاشقانه و عارفانه، علی محمد اصفهانی، ترکیب‌بندی.

۱. مقدمه

دوره قاجار یکی از مهم‌ترین برهه‌های تاریخ هنر ایران به‌شمار می‌آید؛ دورانی که به‌واسطه ورود صنعت عکاسی، چاپ سنگی، انتشار روزنامه‌ها و گسترش ارتباط با اروپا، دگرگونی‌های چشمگیری در عرصه هنر و فرهنگ به‌وجود آمد (مکی‌نژاد، ۱۳۹۹: ۷). کاشی و کاشی‌نگاری که از دیرباز بخشی جدایی‌ناپذیر از هنر ایرانی بوده است، تا پیش از این دوره بیشتر در بناهای مذهبی و عمومی کاربرد داشت؛ با این حال، در عصر قاجار به‌دلیل گرایش شاهان به تجمل‌گرایی و علاقه آنان به درخشندگی و تنوع رنگ، این هنر به کاخ‌ها، کوشک‌ها، خانه‌ها و دیگر بناهای غیرمذهبی نیز راه یافت و یکی از شاخصه‌های مهم تزیینی شناخته شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۶: ۱۰۵). از ویژگی‌های بارز کاشی‌کاری این دوره می‌توان به تأثیرپذیری آن از شاهنامه فردوسی، گرایش به مضامین ملی‌گرایانه، الهام از نقوش ایران باستان و بازنمایی داستان‌های ادبی اشاره کرد (آزند، ۱۳۸۵: ۴۰)؛ در این میان، علی محمد اصفهانی از برجسته‌ترین هنرمندان اواخر دوره قاجار با تسلط بر طراحی، نقاشی و فنون مختلف کاشی‌کاری، آثار ماندگاری در حوزه‌های متنوعی چون داستان‌ها و حماسه‌های شاهنامه، زندگی روزمره مردم، مجالس بزم و سرور، همچنین نقوش اسلیمی و ختایی همراه با عناصر طبیعت‌گرایانه خلق کرده

است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۶: ۱۰۵). با وجود مطالعات پیشین، شکاف قابل توجهی در تحلیل نظام‌مند بازنمایی روایی و زیبایی‌شناختی این نقوش و مضامین، به‌ویژه در تلفیق ادبیات و هنرهای تجسمی دوره قاجار وجود دارد که پرکردن این خلأ پژوهشی به درک ما از جهان‌بینی هنرمند و ارزش‌های فرهنگی عصر قاجار کمک می‌کند. پژوهش حاضر در گام نخست به بررسی دقیق ویژگی‌ها و شاخصه‌های کاشی و کاشی‌کاری در دوره قاجاریه می‌پردازد تا بستری مناسب برای درک زمینه‌های تاریخی و هنری این هنر فراهم آورد. در ادامه، داستان‌های عاشقانه و عارفانه در آثار کاشی‌کاری این دوره مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ زیرا این مضامین نه‌تنها بخش مهمی از جهان‌بینی هنرمندان قاجاری را تشکیل می‌دهند، بلکه بازتابی از ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آن عصر نیز محسوب می‌شوند. افزون‌براین، معرفی و تحلیل آثار علی‌محمد اصفهانی محور مهم دیگری از این پژوهش است که با بهره‌گیری از جداول تحلیلی نظام‌مند شده و امکان مقایسه و ارزیابی دقیق‌تر داده‌ها را فراهم می‌آورد. انگیزه اصلی این پژوهش، بررسی بازتاب مضامین عاشقانه و عارفانه در کاشی‌کاری‌های استاد علی‌محمد اصفهانی و نشان‌دادن تأثیر این داستان‌ها بر هنر نقاشی و کاشی‌کاری او در دوره قاجار است؛ از سوی دیگر، تمرکز بر مضامین کاشی‌های قاجاری می‌تواند به غنای مطالعات هنرشناسی، تاریخ اجتماعی و بازشناسی هویت فرهنگی ایران کمک کند. رویکرد پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای انجام گرفته است. از میان بیش از ۱۲۰ قطعه کاشی‌نگاره منسوب یا مؤکد به علی‌محمد در مجموعه کاخ گلستان (بر اساس آرشیو موزه و کتیبه‌های امضادار)، هفت نمونه به صورت هدفمند و بر اساس معیارهای زیر انتخاب شدند: ۱. تمام هفت نمونه کاشی‌نگاره دارای کتیبه «عمل علی‌محمد اصفهانی» یا تاریخ‌دار (۱۲۵۰-۱۲۷۰ ق) ۲. دارای روایت با محتوای عاشقانه یا عارفانه‌اند. ۳. وضعیت مناسب از منظر حفاظت و مرمت دارند و دسترسی آرشیوی با کیفیت بالا دارند. بر این اساس ۷ کاشی‌نگاره در دو موضوع عاشقانه - عارفانه (۵ اثر) و عارفانه (۲ اثر) از مجموع کاشی‌نگاره‌های علی‌محمد اصفهانی در کاخ گلستان انتخاب شد.

۲. پیشینه مطالعاتی

در حوزه تاریخی تحقیقات مکتوب زیادی موجود است، اما مستندات علمی در تحلیل ویژگی‌های فنی و ترکیب‌بندی کاشی‌نگاری و همچنین بازتاب داستان‌های عاشقانه و عارفانه در آثار علی‌محمد اصفهانی محدود یا کم است. پیشینه مطالعاتی به صورت موضوعی در کاشی‌نگاری قاجار، داستان‌های عاشقانه و عارفانه، هنرمند کاشی‌کار (علی‌محمد اصفهانی) و آثار او دسته‌بندی شده است. سیف (۱۳۷۶) در کتاب «نقاشی روی کاشی» به بررسی فنون تاریخی نقاشی روی کاشی از دوران پیش از اسلام تا قاجار می‌پردازد و تکنیک‌های متعددی چون زیرلعابی را تشریح می‌کند. بخش مهمی از کتاب به کاشی‌نگاره‌های قاجاری اختصاص دارد. ریاضی (۱۳۹۵) در کتاب «کاشی‌کاری قاجار»، تاریخچه هنر کاشی‌کاری از عصر صفویه تا قاجار را از مهم‌ترین ادوار تزئینی هنر معماری ایران می‌داند و کاشی‌نگاره‌های دوره قاجار را به‌عنوان ابزاری برای بازنمایی مضامین ملی، ادبی و روزمره معرفی می‌کند و بر گسترش کاربرد آن در کاخ‌ها و خانه‌های اشرافی تأکید دارد.

رضایی انور (۱۳۹۹)، در پژوهشی با عنوان «بررسی طرح در کاشی‌کاری دوره قاجار در تهران با مطالعه موردی کاخ موزه گلستان» کاشی‌کاری کاخ گلستان را نماد اوج هنر تزئینی قاجار می‌داند و موضوعات گل و مرغ، صحنه‌های بزمی و روایی را تحلیل می‌کند؛ همچنین کاووسی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی تطبیقی نقوش کاشی‌کاری در بناهای دوره قاجار، نقوش کاشی‌کاری را حامل مفاهیم فرهنگی فراتر از تزئین می‌داند و با مقایسه بناهای تهران، شیراز و اصفهان، گرایش به نقوش اسلیمی - ختایی همراه با عناصر طبیعت‌گرایانه را در هنر دوره قاجار برجسته می‌داند. مقاله مکی‌نژاد و موسوی خامنه (۱۴۰۰ب) چهار شومینه سرامیکی منقوش اثر علی‌محمد اصفهانی را از منظر ساختاری (تکنیک‌های لعاب معرق، کاشی برجسته و مواد اکسیدی) و زیبایی‌شناختی (نقوش گل و مرغ، ترکیب‌بندی متقارن/نامتقارن و رنگ‌های لاجوردی-فیروزه‌ای) تحلیل کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد این آثار، نخستین شومینه‌های تاریخ‌دار قاجار (۱۲۵۰ ق.) بودند و پلی بین سنت صفوی و نوآوری

قاجاری در معماری داخلی به شمار می‌روند. این پژوهش، ویژگی‌های منحصر به فرد علی‌محمد را در تداوم و تحول هنر کاشی‌کاری برجسته می‌سازد. در زمینه مضامین، فرشچی و همکاران در مقاله «بررسی مضامین و نمادها در تزیینات کاشی‌کاری حمام‌های قاجار» (۱۴۰۰) به دسته‌بندی نقوش هندسی، گیاهی، جانوری و انسانی پرداخته و چهار سطح معنایی مذهبی، اساطیری، حکومتی و تقلیدی از مناظر اروپایی را معرفی کرده‌اند. آژند (۱۳۸۵) در کتاب «دیوارنگاری در دوره قاجار» کاشی‌نگاری را نوعی نقاشی دیواری دانسته و مضامین آن را در قالب چهار دسته مذهبی، رزمی، بزمی و تزیینی تحلیل کرده است؛ در این میان مضامین رزمی و بزمی با ادبیات عاشقانه پیوندی نزدیک یافته‌اند؛ همچنین آگنجی شیرازی در پایان‌نامه «بررسی مضامین نقوش کاشی‌کاری آثار معماری شیراز در عصر قاجار» از (۱۳۹۴) و میرشکاری نیز در پایان‌نامه «بررسی مضامین و تحولات نقوش کاشیکاری دوره قاجار در مجموعه کاخ گلستان» (۱۳۹۶) تغییرات نقوش در مقایسه با دوره‌های پیشین و تأثیر علوم و فنون غربی بر این تغییرات را مورد مطالعه قرار داده است. در پژوهش‌های دیگری همچون «بازشناسی مفاهیم نقوش روایت‌گرایانه در کاشیکاری ابنیه دوره قاجاریه تهران» از ذوالفقاری (۱۳۹۶) تصاویر روایی و تأثیر آن‌ها بر ارتقای سطح فرهنگی و ادبی جامعه را مورد بررسی قرار داده است؛ همچنین مطالعه تطبیقی منظومه‌های غنایی عاشقانه ادبیات ایران در کاشی‌نگاره‌های دوره قاجار؛ مطالعه موردی: خانه دکتر محسن مقدم اثر ابراهیم‌زاده و همکاران (۱۳۹۹) و پایان‌نامه «تأثیر ادبیات حماسی و غنایی بر کاشی‌نگاره‌های دوره قاجار» از شیرآوند (۱۳۹۵) نشان می‌دهند که کاشی‌نگاران این دوره با الهام از اشعار شاعران بزرگی همچون فردوسی، نظامی و عطار، صحنه‌های ادبی و روایی را در قالب کاشی‌نگاره‌ها بازآفرینی کرده‌اند؛ در نهایت، کتاب فن جمیل (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰ الف) و سیاه‌قلم (مکی‌نژاد، ۱۳۹۹) به معرفی و دسته‌بندی آثار علی‌محمد اصفهانی، هنرمند برجسته کاشی‌نگاری قاجار پرداخته است که از کامل‌ترین تألیفات در باب زندگی هنری علی‌محمد اصفهانی است. پژوهش برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً توصیفی-تحلیلی بودند با رویکرد میان‌رشته‌ای روایی - زیبایی‌شناختی و جداول

تحلیلی نظام‌مند، به تحلیل دقیق هفت کاشی‌نگارهٔ منتخب در کاخ گلستان می‌پردازد. نوآوری پژوهش حاضر در تحلیل ترکیب‌بندی (سایه‌پردازی، پرسپکتیو، فضاسازی) و بازنمایی روایی داستان‌های عاشقانه - عارفانه از منظر جهان‌بینی هنرمند و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی قاجار است.

۳. ویژگی‌های کاشی‌نگاری قاجار

در طول تاریخ، در ایران همواره فرایند سفال‌سازی وجود داشت و کاشی در این سرزمین دارای سابقه‌ای طولانی است. از دوره‌های پیش از اسلام، ایرانیان برای زیباسازی و تزئین بناها، طرح‌های رنگارنگی را بر روی ساختمان‌ها ایجاد می‌کردند. این تزئینات که بر روی دیوارها در دوره‌های پیش از اسلام وجود داشت، می‌تواند معادل کاشی‌های رنگی دوره‌های پس از اسلام در نظر گرفته شود (سعیدی، ۱۳۴۶: ۱۱۴-۱۰۳). کاشی‌کاری در دورهٔ اسلامی از زمان سلجوقیان رواج گسترده یافت و سلاطین سلجوقی در قرون پنجم و ششم از پشتیبانان اصلی این هنر بودند. آن‌ها هنرمندان و صنعتگران را در دربارها و مراکز حکومتی خود در شهرهایی همچون مرو، نیشابور، هرات، ری و اصفهان گردهم آوردند. پس از تخریب شهر ری به‌دست مغولان در سال ۶۱۷ هجری، کاشان به‌عنوان مرکز اصلی تولید کاشی در ایران شناخته شد. به‌دلیل شهرت زیاد کاشان در صنعت سفال و کاشی، واژهٔ «کاشی» از نام این شهر گرفته شده است (پوپ، ۱۳۹۱: ۳۴). کاشی را می‌توان یکی از برجسته‌ترین عناصر تزئینی در معماری ایران در دورهٔ اسلامی دانست که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن، زیبایی و دوام است. این ماده در برابر عوامل طبیعی و تغییرات دمایی در فصول مختلف سال مانند تابستان و زمستان مقاومت بالایی دارد. لعاب کاشی تحت تأثیر گرما و سرما از سطح آن جدا نمی‌شود و نقش محافظی برای آجر کاشی در برابر عوامل تخریب‌کنندهٔ خارجی دارد. بدون شک، یکی از دلایل اصلی استفاده از کاشی، استحکام و مقاومت آن در برابر پدیده‌های طبیعی مانند باد، باران، نور خورشید، مواد شیمیایی و فشارهای فیزیکی ساختمان است (مکی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۹۸). در دورهٔ قاجار، رابطهٔ بین کاشی‌نگاران و نقاشان به این صورت بود که کاشی‌نگاران یا افرادی که بر روی کاشی نقاشی می‌کردند، بخشی

از گروه نقاشان محسوب می‌شدند و تحت نظارت نقاش‌باشی نقاش‌خانه همایونی فعالیت می‌کردند (فلور و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۶). کاشی‌سازان دوره قاجار از نقاشان برجسته زمان خود تأثیر می‌گرفتند و می‌توان گفت که هر تغییری که در هنر نگارگری آن دوران رخ می‌داد، با کمی فاصله در کاشی‌کاری نیز مشاهده می‌شد. در این دوره، هنر نقاشی و نگارگری ایران تحت تأثیر نقاشی اروپایی قرار گرفت و همین موضوع باعث شد که نقاشی روی کاشی‌ها نیز از سبک اروپایی تأثیر بپذیرد (کیانی، ۱۳۷۶: ۱۳۳). نقل‌قول‌ها و دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که در دوره قاجار، کیفیت کاشی و کاشی‌کاری کاهش یافته است. این افت کیفیت در مواردی مانند رنگ‌ها، ساخت کاشی و طرح‌ها و نقوش به‌کاررفته بر روی آن‌ها مشاهده شده است. گذار معتقد بود: «کاشی‌های منقوش دوره قاجار، اغلب ناچیز و از نظر هنری فقیرند و چیزی جز تقلید ناقص و نامناسب از کارهای قرن گذشته نمی‌باشند» (گذار، ۱۳۷۷: ۶۳). البته نظرات مثبتی نیز در زمینه کاشی‌کاری قاجار وجود دارد که «کاشیکاری در دوره قاجار باطل نماند بلکه از درهم‌آمیختن طرح‌های سنتی با شمایل‌گری و تصویرسازی واقع‌گرای جدید نوعی سرزندگی و حیات تازه به کاشی‌کاری داده شد» (فریه، ۱۳۷۴: ۲۹۰).

اعتمادالسلطنه در جلد اول کتاب المآثر و الآثار، درباره پیشرفت کاشی‌پزی در سال ۱۳۰۶ق می‌نویسد: «این صنعت در سوابق، یکی از بدایع صنایع مملکت ایران بوده است؛ لکن تنزل فاحشی در آن پیدا شد و در این عهد مبارک دگرباره در نصاب خویش قرار گرفت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۴۵)؛ او همچنین کیفیت رنگ و ساخت کاشی‌های آن دوره را بسیار بالا ارزیابی می‌کند و بر این باور است که تولید کاشی در این زمان روندی روبه‌رشد داشته است. این نکته نشان می‌دهد که در بازه زمانی خاصی از دوره قاجار، پیشرفت‌هایی در هنر کاشی‌سازی رخ داده است. کاشی‌نگاره‌های دوره قاجار از نظر طرح و نقش بسیار متنوع‌اند. بیشتر مضامین این نقوش از داستان‌های شاهنامه، منظومه‌های عاشقانه و سرگذشت پیامبران و امامان الهام گرفته شده‌اند؛ در نتیجه، این نقاشی‌ها از نظر فرم و محتوا از الگوهای قدیمی پیروی می‌کنند و همچون آن‌ها، مفاهیمی چون پهلوانی، عشق و باورهای دینی، یعنی فرهنگ سنتی، را به تصویر می‌کشند (مسکوب، ۱۳۷۹: ۲۹۳). هادی

سیف در این باره می‌نویسد: «هرچند نگارگران درباری در این تولد دوباره نگارگری در دامان تقلیدی صادقانه و خاضعانه از الگوها و باسمه‌های فرنگی می‌افتند و از دیگر نگاه تسلیم امیال شاه و شاهزادگان می‌شوند، اما می‌توان باور داشت که در این تولد دگرباره نگارگری نوعی رجعت آگاهانه و از اعتقاد سر به اصول و الگوهای نهضت هنری نیمه دوم قرن ۱۲ه.ق به چشم می‌خورد، که سوای نقاشی‌های نگارگران درباری زمینه‌های مساعد رواج همه‌گیر نقاشی روی کاشی و تبلور ذوق و هنر کاشی‌نگاران را مهیا سازد» (سیف، ۱۳۷۶: ۱۶ و ۱۷). در هر دوره تاریخی، طرح‌ها و نقوش به‌کاررفته در کاشی‌کاری بازتاب‌دهنده باورها و ارزش‌های آن زمان بوده‌اند. همواره نقوش کاشی‌ها تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی زمان خود شکل گرفته‌اند و فرهنگ غالب بر هنر تأثیرگذار بوده است؛ همچنین، طراحی و نقش‌آفرینی روی کاشی‌ها از هنر نگارگری دوره خود و جهان‌بینی و دانش هنرمندان از علوم مختلف تأثیر می‌پذیرفت (کیانی، ۱۳۹۰: ۴۵). این موضوع در مورد نقوش کاشی‌کاری دوره قاجار نیز صادق است؛ هنرمندان با در نظر گرفتن تمامی تحولات این دوره، آن ویژگی‌ها را در آثار هنری خود منعکس کرده‌اند. با توجه به شباهت‌های بین هنر نقاشی و معماری و بر اساس نظر مکی‌نژاد، که نزدیک شدن و تمایل نقاشان به طراحی نقش روی کاشی را از ویژگی‌های خاص دوره قاجار می‌داند، این ارتباط بیشتر نمایان می‌شود (مکی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۹۷)؛ در این دوره، رابطه‌ای میان کاشی‌نگاران و نقاشان وجود داشت به طوری که کاشی‌نگاران یا نقاشانی که روی کاشی کار می‌کردند، بخشی از گروه نقاشان محسوب می‌شدند و تحت نظارت نقاش‌خانه همایونی فعالیت می‌کردند (فلور و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۶). به نظر می‌رسد که تقریباً هرگونه تغییر و تحول در هنر نگارگری و نقاشی با کمی تأخیر در هنر کاشی‌کاری نیز ظهور کرده است. هنر این دوره تحت تأثیر هنر اروپایی قرار گرفته و به همین دلیل نقاشی روی کاشی که با استقبال عمومی مواجه شده بود، نیز به این سمت حرکت کرده است. سلیقه شخصی و علایق شاهان قاجار، به‌ویژه ناصرالدین شاه، نقش مهمی در گرایش هنرمندان به سمت غربی‌تر شدن داشت؛ همچنین، تصویرها، نقش‌ها و ورود فن عکاسی و صنعت چاپ در تحولات سنت کاشی‌کاری عصر قاجار تأثیرگذار بودند (کریمی، ۱۳۸۵: ۶۰). با توجه به بررسی‌های

انجام‌شده، کاشی‌نگاره‌های دوره قاجار به شکل کلی دارای ویژگی‌های خاصی هستند که هم ریشه در سنت‌های دیرینه کاشی‌سازی ایران دارند و هم تحت تأثیر تحولات هنری و فرهنگی زمان خود شکل گرفته‌اند. این دوره، مرحله‌ای از تکامل هنر کاشی‌کاری را نشان می‌دهد که در آن نقاشی و نگارگری ایرانی، به‌ویژه از سلیقه‌ها و هنر اروپایی تأثیر پذیرفته است. کاشی‌نگاران قاجار معمولاً تحت نظارت نقاش‌باشی در نقاشخانه همایونی فعالیت می‌کردند و ارتباط نزدیکی با نقاشان زمان خود داشتند؛ به‌گونه‌ای که تغییرات و نوآوری‌های هنر نگارگری با تأخیر به کاشی‌کاری منتقل می‌شد. طرح‌ها و نقوش این دوره، تلفیقی از مضامین سنتی و عناصر واقع‌گرایانه جدیدند و اغلب داستان‌های شاهنامه، منظومه‌های عاشقانه و موضوعات دینی و پهلوانی را بازتاب می‌دهند. از نظر فنی، کاشی‌های قاجار به‌دلیل مقاومت در برابر تغییرات دمایی و عوامل طبیعی، دوام بالایی داشتند و استفاده از لعاب، حفاظت از آجرها و تثبیت نقش‌ها را تضمین می‌کرد؛ اگرچه برخی منتقدان کاهش کیفیت و تقلید از سبک‌های گذشته را در این دوره مورد توجه قرار داده‌اند، در مقابل، پژوهشگران دیگر تأکید دارند که تلفیق سبک‌های سنتی و نوآورانه، حیات تازه‌ای به هنر کاشی‌کاری بخشیده و امکان ابراز ذوق و توان هنری کاشی‌نگاران را فراهم کرده است. به‌طور کلی، کاشی‌نگاره‌های قاجار، بازتاب‌دهنده شرایط اجتماعی، فرهنگی و هنری زمان خود هستند و ترکیبی از سنت، خلاقیت و تأثیرات اروپایی را در طراحی و نقش‌آفرینی روی کاشی‌ها به نمایش می‌گذارند؛ به‌گونه‌ای که این آثار هم ارزش تاریخی دارند و هم نمایان‌کننده تحول و پویایی هنر ایرانی در آن دوره است.

۴. نقوش مرسوم در کاشی‌نگاری دوره قاجار

استفاده از نقوش عاشقانه و عارفانه در دوره قاجار یکی از متعلقات وابسته به معماری به‌شمار می‌رفته است؛ به‌گونه‌ای که تاکنون در بناهای مختلف در مکان‌های مختلف ایران این نقوش در هنر کاشی‌نگاری به چشم می‌خورد؛ از جمله بناهایی که دارای نقوش عارفانه و عاشقانه بر روی کاشی‌نگاری‌های بوده است علاوه بر کاخ گلستان، می‌توان به خانه مقدم در تهران (پوررنجبر، ۱۳۹۸: ۵۴)، خانه عطروش شیراز (شیرآوند، ۱۳۹۵: ۲۷)، باغ ارم شیراز (آگنجی شیرازی، ۱۳۹۴: ۷۳) اشاره کرد. نقوش مرسوم در این بناها شامل یوسف و زلیخا،

شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، بهرام گور و گل اندام، شیخ صنعان و دختر ترسا است که در جدول شماره (۱) ذکر شده است.

(جدول-۱): ذکر موضوعات داستانی کاشی‌نگاره‌های منتخب در معماری قاجار (منبع: نگارندگان، ۱۴۰۲)

ردیف	مکان نام اثر	کاخ گلستان	خانه عطروش شیراز	خانه مقدم تهران	باغ ارم شیراز
۱	یوسف و زلیخا	ذوالفقاری، ۱۳۹۶: (۱۰۱)	سیف، ۱۳۷۶: (۱۲۳)	پور رنجبر، ۱۳۹۸: (۸۶)	آگنجی شیرازی، ۱۳۹۴: (۷۳)
۲	شیخ صنعان و دختر ترسا	شیرآوند، ۱۳۹۵: (۱۰۷)	سیف، ۱۳۷۶: (۱۲۷)	پور رنجبر، ۱۳۹۸: (۶۲)	-
۳	لیلی و مجنون	مکی نژاد، ۱۴۰۰: (۸۳)	سیف، ۱۳۷۶: (۱۲۲)	-	-
۴	خسرو و شیرین	مکی نژاد، ۱۴۰۰: (۸۱)	-	پور رنجبر،	آگنجی شیرازی، ۱۳۹۴: (۷۳)

ردیف	مکان نام اثر	کاخ گلستان	خانه عطروش شیراز	خانه مقدم تهران	باغ ارم شیراز
				۱۳۸۹: ۸۸	
۵	بیژن و منیژه	 (مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۵)	-	-	-
۶	شیرین و فرهاد	 (مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۳)	 (سیف، ۱۳۷۶: ۱۲۳)	 (پور رنجبر، ۱۳۸۹: ۶۶)	 (آگنجی شیرازی، ۱۳۹۴: ۷۹)
۷	بهرام گور و گل اندام	 (شیرآوند، ۱۳۹۵: ۱۱۵)	 (سیف، ۱۳۷۶: ۱۲۵)	 (پور رنجبر، ۱۳۸۹: ۶۴)	 (آگنجی شیرازی، ۱۳۹۴: ۷۹)

۵. علی محمد اصفهانی و آثار او

علی محمد اصفهانی یکی از هنرمندان سرشناس کاشی‌نگاری در دوره قاجار است؛ او در زمینه‌های طراحی، نقاشی و تکنیک‌های گوناگون کاشی‌نگاری تسلط داشت و به‌عنوان

تنها فردی شناخته می‌شود که در این دوره، رساله‌ای درباره فنون کاشی و کاشی‌نگاری تألیف کرده است (اعتماد السلطنه، ۱۳۰۶: ۱۰۶). علی محمد ابتدا در اصفهان سکونت داشت و شخصیت هنری‌اش در آنجا شکل گرفت؛ سپس، با تشویق اطرافیان به تهران مهاجرت کرد. او در دوران ناصرالدین شاه قاجار زندگی می‌کرد. برای شناخت زندگی و شرایط او می‌توان به سه منبع ابتدا نوشته‌های خود او، دوم آثار هنری و سوم نظرات و سخنان دیگران درباره او مراجعه کرد (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۹). موضوعات مختلفی همچون داستان‌ها و حماسه‌های شاهنامه، زندگی روزمره مردم، مجالس بزم و شادی، همچنین طراحی‌های اسلیمی و ختایی در کنار نقوش گیاهی طبیعی، از علاقه‌مندی‌های این استاد به‌شمار می‌روند. آثار باارزشی از او به‌جا مانده است که برخی از آن‌ها در موزه‌های بین‌المللی، به‌ویژه موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن، همچنین در ایران، به‌ویژه در بناها و خانه‌های تاریخی و مذهبی مانند کاخ گلستان مشاهده می‌شوند. با توجه به تنوع آثار موجود از او، می‌توان به سبک و ویژگی‌های بارز آن‌ها اشاره کرد که شامل رنگ‌های لاجوردی، نقوش اسلیمی پیچیده، برجسته‌کاری، کاشی‌کاری قالبی، تصاویر مرتبط با شاهنامه و افسانه‌ها و جزئیات صورت و پوشش به سبک قاجاری است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۶: ۱۱۱).

۱-۵. بررسی متخیی از آثار عاشقانه و عارفانه علی محمد اصفهانی در کاشی‌نگاری کاخ گلستان

با توجه به هدف پژوهش، آنچه که در نقوش کاشی‌نگاری علی محمد اصفهانی اهمیت پیدا می‌کند، ویژگی‌هایی چون موضوع، نقوش کاشی‌نگاری و مضمون نهفته در آن‌هاست. در همین راستا در جدول شماره (۲) به بررسی ویژگی‌های مذکور پرداخته شده است.

(جدول-۲): معرفی نمونه‌های منتخب کاشی‌نگاری از آثار عاشقانه و عارفانه علی محمد اصفهانی (منبع: نگارندگان، ۱۴۰۲)

شماره	تصویر	موضوع	مضمون	مکان	منبع	تصویر
۱						

شماره تصویر	موضوع	مضمون	مکان	منبع	تصویر
۱	یوسف و زلیخا	عاشقانه و دیوان عبدالرحمن جامی	سرسرای تالار اصلی کاخ گلستان	ذوالفقاری ۱۳۹۶: ۱۰۱	
۲	شیخ صنعان و دختر ترسا	عاشقانه و منطق الطیر عطار	تالار اصلی کاخ گلستان	شیرآوند، ۱۳۹۵: ۱۰۷	
۳	لیلی و مجنون	عاشقانه، خمسه نظامی	تالار اصلی کاخ گلستان	مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۳	

شماره تصویر	موضوع	مضمون	مکان	منبع	تصویر
۴	خسرو و شیرین	عاشقانه، خمسه نظامی	تالار اصلی کاخ گلستان	مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۱	
۵	بیژن و منیژه	عاشقانه	رویۀ میز سرامیکی تالار عاج کاخ گلستان	مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۵	
۶	شیرین و فرهاد	عاشقانه، خمسه نظامی	آزارة سرسرای تالار آینه، کاخ گلستان	مکی نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۳	
۷	بهرام گور و آزاده	عاشقانه، شاهنامه فردوسی	تالار اصلی کاخ گلستان	شیراوند، ۱۳۹۵: ۱۱۵	

۲-۵. محتوا و مضمون داستان‌های کاشی‌نگاره‌های منتخب

یکی از رایج‌ترین انواع شعر غنایی، شعرهای عاشقانه است. این منظومه‌ها تنها داستانی از یک رابطه عاشقانه را روایت نمی‌کنند، بلکه احساسات انسانی، مسائل روانی و درونی را نیز به تصویر می‌کشند و مهارت‌های زبانی را به نمایش می‌گذارند (پارشاطر، ۱۳۶۸: ۶۲). چنین داستان‌هایی از جمله علاقه‌مندی‌های علی‌محمد اصفهانی بوده که در قالب هفت کاشی‌نگاره به تصویر کشیده است. از جمله این داستان‌ها:

۱-۲-۵. یوسف و زلیخا

داستان یوسف و زلیخا یک روایت مذهبی و عاشقانه است که علاوه بر ذکر آن در قرآن (سوره یوسف)، پیش از آن نیز در تورات آمده است. این داستان همچنین در اشعار شاعران بزرگی مانند عبدالرحمان جامی نیز روایت شده است (میبیدی، ۱۳۷۶: ۳۰). این متن به داستان عشق ملکه مصر به ندیمه‌اش، حضرت یوسف (ع)، پیامبر الهی، اشاره دارد. عشقی که ابتدا زمینی و جسمانی بود و بیشتر به هوس شباهت داشت تا پیوندی روحانی، اما در نهایت، این عشق تغییر کرد و به عشقی معنوی و عرفانی تبدیل شد (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۹). در کاشی‌های نقش برجسته کاخ گلستان، چندین صحنه از این داستان تصویر شده است. در یکی از این صحنه‌ها، نقاش وضعیت ناامیدی زلیخا را به تصویر می‌کشد؛ او بر زمین نشسته و تکه‌نانی در دست دارد، در حالی که حضرت یوسف سوار بر اسبی همراه با ندیمه‌های خود از کنار او عبور می‌کند. به اراده خداوند، صدای گریه و درماندگی زلیخا به گوش حضرت یوسف می‌رسد. در این تصویر، هاله‌ای نورانی دور سر حضرت یوسف مشاهده می‌شود که نشان‌دهنده تقدس وی بوده است (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۱۰۱)؛ تصویر (۱) از جدول شماره (۲).

۲-۲-۵. شیخ صنعان و دختر ترسا

داستان شیخ صنعان و دختر ترسا یکی از حکایات برجسته در کتاب «منطق الطیر» عطار نیشابوری است. این داستان درباره پیری است که به کمالات اخلاقی و معنوی رسیده و رهبر مردم زمان خود است. او همواره مشغول عبادت و ریاضت بود، اما در مسیر

زندگی عاشق می‌شود و برای عشقش دل و ایمان خود را قربانی می‌کند (پورنامداران، ۱۳۷۶: ۴۳). این داستان از ابتدا بارها مورد توجه هنرمندان قرار گرفته و هر یک با ذوق و احساس خود صحنه‌هایی از این روایت را به تصویر کشیده‌اند (شریف زاده، ۱۳۷۴: ۱۲۰). شش تصویر نقش برجسته از این داستان روی کاشی‌های کاخ گلستان به نمایش درآمده است. در یکی از این صحنه‌ها، هنرمند کاشی‌نگار وضعیت عجز و مستی شیخ صنعان را درحالی که خوک‌بانی برای دختر ترسا انجام می‌دهد، روایت می‌کند (شیرآوند، ۱۳۹۵: ۱۰۷)؛ تصویر (۲) از جدول شماره (۲).

۵-۲-۳. لیلی و مجنون

داستان لیلی و مجنون یکی از حکایت‌های موجود در خمسه نظامی است. این روایت ریشه در فرهنگ عربی دارد. لیلی و مجنون از دوران کودکی با هم چوپانی می‌کردند و در مکتب درس می‌خواندند. نظامی تلاش می‌کند تا به عشق آن‌ها جنبه‌ای عرفانی و اخلاقی ببخشد (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۳). پدر لیلی با ازدواج آن‌ها موافقت نکرد؛ مجنون به بیابان پناه برد و لیلی پس از ازدواجی ناخواسته، در فراق مجنون جان سپرد. هنگامی که مجنون از مرگ لیلی آگاه شد، به سر مزار او رفت و در همان‌جا از دنیا رفت (پاکباز، ۱۳۸۳: ۹۹۷). چهار تصویر بر روی کاشی‌نگاره‌های برجسته کاخ گلستان به چشم می‌خورد که مجنون را در حالتی ضعیف و نزار نشان می‌دهند. در این تصاویر، مجنون دست خود را به سمت فرستاده لیلی دراز کرده است؛ درحالی که شیر و سایر حیوانات به فرمان او در حالتی آرام نشسته‌اند (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۳)؛ تصویر (۳) از جدول شماره (۲).

۵-۲-۴. خسرو و شیرین

داستان عشق خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، به دختر ارمنی به نام شیرین در خمسه نظامی روایت شده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۰۱). شخصیت اصلی و واقعی این داستان شیرین است که پس از مرگ خسرو جان خود را از دست می‌دهد (پاکباز، ۱۳۸۳: ۹۹۲). در این روایت، خسرو، شاهزاده ایرانی، از دیار خود به خاطر خشم پدر خارج می‌شود و به دنبال معشوقه‌اش که تاکنون ندیده به سرزمین ارمن می‌رود. در مسیر، اسب و

همراهانش خسته می‌شوند و او برای استراحت توقف می‌کند. خسرو بدون هدف خاصی به تفریح در اطراف می‌پردازد که ناخواسته متوجه شیرین می‌شود که در حال آبتنی است. چهار تصویر از بخش‌های مختلف این داستان در کاشی‌نگاره‌های برجسته کاخ گلستان وجود دارد (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۴)؛ تصویر (۴) از جدول شماره (۲).

۵-۲-۵. بیژن و منیژه

داستان «بیژن و منیژه» یکی از روایت‌های عاشقانه شاهنامه است که در آن منیژه، دختر افراسیاب، با بیژن، جنگجوی بزرگ، درگیر یک داستان عاشقانه می‌شود. بیژن به دستور کیخسرو به همراه گرگین به سرزمین ارمنیان می‌رود تا با گرازان بجنگد. در نزدیکی آنجا، منیژه با پرستارانش جشنی برپا کرده است. بیژن به سمت خیمه منیژه می‌رود و به خاطر زیبایی او جذب می‌شود. یکی از ندیمه‌های منیژه او را از دور می‌بیند و به او علاقه‌مند می‌شود و سپس او را به خیمه منیژه می‌آورد. وقتی زمان رفتن بیژن نزدیک می‌شود، منیژه برای اینکه از او دور نشود، داروی بیهوشی به او می‌دهد و او را با خود به قصرش می‌برد. وقتی بیژن به هوش می‌آید، متوجه می‌شود که در کاخ افراسیاب است. افراسیاب که از عشق آن‌ها باخبر می‌شود، تصمیم به کشتن بیژن می‌گیرد، اما با وساطت پیران، او را در چاهی زندانی می‌کند و منیژه را نیز از خانه بیرون می‌کند؛ با این حال، منیژه به عشقش وفادار می‌ماند و با جمع‌آوری غذا، آن را از سوراخ چاه به بیژن می‌رساند تا از گرسنگی نجات یابد؛ درنهایت، رستم برای نجات بیژن به توران می‌آید و منیژه برای آزادی بیژن حاضر است کشور خود را فراموش کند و به او کمک کند (دانش‌پژوه، ۱۳۸۹: ۱۹۱). این داستان بر روی یک میز سرامیکی گرد در کاخ گلستان به تصویر کشیده شده است که در آن منیژه بر تخت نشسته و ندیمه‌هایش جام داروی بیهوشی را برای او می‌آورند و بیژن در آغوش یکی از ندیمه‌ها بیهوش افتاده است (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۵)؛ تصویر (۵) از جدول شماره (۲).

۵-۲-۶. شیرین و فرهاد

داستان شیرین و فرهاد یکی از روایت‌های مشهور خمسه نظامی است. فرهاد، که در فن کندن کوه تبحر داشت، به‌دستور خسرو به حجاری و کندن کوه بیستون مجبور

شد (مظفری، ۱۳۸۶: ۴۴۹). در کاشی‌های برجسته کاخ گلستان، هفت صحنه از این روایت به تصویر کشیده شده است. در این کاشی‌نگاره، فرهاد در حال کندن سنگ بر روی کوه است و شیرین به همراه ندیمه‌هایش سوار بر اسب به ملاقات او در کوه بیستون می‌رود. تصویر شیرین در حال سوارکاری و خدمتکاران پیاده در جلو و یکی از خدمتکاران سواره در پشت او قرار دارد؛ در حالی که فرهاد در پس‌زمینه در حال کندن صخره است و به شیرین می‌نگرد (مکی‌نژاد، ۱۴۰۰ الف: ۸۳)؛ تصویر (۶) از جدول شماره (۲).

۵-۲-۷. بهرام گور و گل‌اندام

داستان بهرام و آزاده یکی از داستان‌های خمسه نظامی است که به روایت عشق بهرام پنجم، پانزدهمین پادشاه ساسانی به یک کنیز رومی به نام گل‌اندام می‌پردازد. روایت از زمانی آغاز می‌شود که بهرام گور، گل‌اندام را برای شکار همراه خود می‌برد (روشن، ۱۳۷۲: ۱۱۲). در این اثر، تصویری از بهرام گور بر روی اسب به همراه کنیزک در حال شکار ارائه شده است. او از دور متوجه آهوئی می‌شود که با پای خود در حال خاراندن بغل گوشش است. بهرام با رهاکردن تیر از کمان، پای آهو را به گوشش می‌دوزد. بخش‌هایی از این داستان در میان کاشی‌نگاره‌های برجسته کاخ گلستان به تصویر کشیده شده است (شیرآوند، ۱۳۹۵: ۱۱۵).

۶. بررسی نمود تصویری در کاشی‌نگاره‌های منتخب

با توجه به بررسی محتوا و مضمون داستان‌ها در جدول شماره (۱) و هدف اصلی پژوهش، نمود تصویری این داستان‌ها نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای اینکه بتوان نمود داستان‌های عاشقانه و عارفانه را در آثار منتخب یافت، باید با تجزیه و تحلیل تصویر، ویژگی‌هایی چون موضوع، ترکیب‌بندی، کادر، عناصر، نقوش و غیره مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ جدول (۳).

کاشی‌نگاره‌ای که در تصویر (۱) از جدول (۲) مشاهده می‌شود، نمایانگر دوره پیری و نابینایی زلیخا است. او با شیئی در دست، در مسیر حرکت یوسف و در میان مردم نشسته است. عناصر اصلی تصویر در مرکز و در فضایی باز به نمایش درآمده‌اند. حاشیه این کاشی‌نگاره دارای قاب دایره‌ای شکل باریکی است که با نقوش اسلیمی تزیین شده

و در چهار طرف آن، برگ‌هایی به سمت پایین آمده‌اند. درون قاب بیضی شکل، یک کادر مستطیلی از کاشی‌نگاره قرار دارد. هنرمند با ترکیب نقوش طبیعت‌گرایانه و گلدانی، گل‌ها را با رنگ‌های روشن و تیره به صورت برجسته نقاشی کرده است. زمینه اصلی با رنگ لاجوردی انتخاب شده و نقوش اسلیمی داخل قاب مرکزی به رنگ سفید باقی مانده‌اند. در این بخش، هنرمند با استفاده از رنگ‌های تیره و روشن، بخش‌های روایی و فرا روایی را به خوبی ارزشمند کرده و با تکرار، همبستگی و ریتم، از خستگی بیننده جلوگیری کرده است. در این کاشی‌نگاره، شخصیت یوسف با لباسی ساده و مرتب، سوار بر اسب در حال حرکت است که نمادی از پادشاهی و مقام اوست. چهره او به سمت غلامش است که به احتمال زیاد به او دستور می‌دهد تا این پیرزن را به قصر بیاورند. دور سر یوسف هاله‌ای نورانی ترسیم شده که نشان‌دهنده پاکی، پرهیزگاری و تقدس اوست. شخصیت زلیخا نیز با چهره و پوششی قاجاری و ویژگی‌هایی چون لباس کهنه و چشمانی کم‌سوی نمایانگر عشق پایدار او به یوسف تصویر شده است؛ همچنین در پشت زلیخا، قفسی ترسیم شده که به غربت و اسارت روح او اشاره دارد. عنصر تصادف در این کاشی‌نگاره به وضوح به چشم می‌خورد؛ جدول‌های (۲ و ۳).

در کاشی‌نگاره تصویر ۲ از جدول (۲) لحظه دیدار شیخ صنعان با دختر ترسا در حال قبول کردن شروط و گرفتن جام شراب از آن به تصویر کشیده شده است. نگاره و عناصر اصلی در مرکز تصویر در قاب مرکزی دایره‌ای شکل با نقوش اسلیمی ترسیم شده است. در چهار طرف این قاب برگی از زیر آن در آمده است. شخصیت شیخ صنعان با حالت زار و عاشق‌گونه بر روی زمین مقابل دختر ترسا قرار گرفته که کتابی در جلوی آن و در حال گرفتن جام شراب از دست آن است. غلام شیخ با حالتی تعجب‌گونه به آن نگاه می‌کند. شخصیت دختر ترسا با لباس شاهزاده‌ای نیمه‌برهنه، چهره‌ای زیبا در حالی که به سمت شیخ نگاه می‌کند، ترسیم شده است. حیوانی خوک مانند در قسمت پایین تصویر کشیده شده است. عناصر گیاهی و طبیعت‌گرایانه برای زیبایی و ظرافت تصویرسازی شده است؛ همچنین رنگ لاجوردی را برای زمینه اصلی انتخاب کرده است و نقوش اسلیمی درون قاب مرکزی را سفید گذاشته و بخش روایی و فرا روایی را با توجه به ترکیب‌بندی خود و ارزش‌های تیرگی و روشنی انتخاب کرده

است. تا به دلیل تکرار و به هم پیوستگی و ریتم بیننده را خسته نکند. وجود کوه و بنا به صورت کوچک نشان‌دهنده عمق نمایی تصویر است؛ جدول‌های (۲ و ۳).

کاشی‌نگاره تصویر (۳) از جدول (۲) به دیدار نامهرسان لیلی از مجنون در صحرا که با حیوانات هم‌نشین شده است، می‌پردازد. عناصر در مرکز درون قاب دایره‌ای شکل قرار گرفته است. این قاب دایره‌ای با نقوش اسلیمی درون قاب بیضی شکلی درون کادر مربع کاشی قرار دارند. که در چهار طرف این قاب برگی از زیر آن در آمده است. عنصر اصلی تصویر شخصیت مجنون است که با حالتی زار و لاغر نشسته و آهویی در بغل خود دارد و دستش را به سوی فرستاده لیلی دراز کرده است تا نامه را بگیرد. شیر و سایر حیوانات به دستور مجنون ساکت و آرام نشسته‌اند. شتر با کجاوه در پایین تصویر نشانه سفر مجنون برای زیارت خانه خداست. حالت چهره و پوشش نامهرسان سبک قاجاری دارد. عناصر در پایین تصویر بزرگتر از بالای تصویر ترسیم شده‌اند. عناصر گل و بوته‌ها برای ظرافت و واقع‌گرایی در تصویرسازی آمده است؛ همچنین ترسیم کوه و درخت توسط نگارگر برای ایجاد عمق نمایی بوده است و رنگ لاجوردی را برای زمینه اصلی انتخاب کرده و نقوش اسلیمی درون قاب مرکزی را سفید گذاشته است تا بخش روایی و فراروایی را با توجه به ترکیب‌بندی خود و ارزش‌های تیرگی و روشنی انتخاب کرده باشد تا به دلیل تکرار و به هم پیوستگی و ریتم بیننده را خسته نکند؛ جدول‌ها (۲ و ۳).

کاشی‌نگاره تصویر (۴) از جدول (۲) صحنه آبتنی شیرین در کنار چشمه‌سار و حضور تصادفی خسرو را به تصویر کشیده است. نگاره و عناصر اصلی در مرکز و پایین تصویر و در فضای باز دیده می‌شوند. حاشیه این کاشی‌نگاره قاب دایره‌ای شکل باریک با نقوش اسلیمی است که در چهار طرف این قاب برگی از زیر آن در آمده است. که درون قاب بیضی شکل، داخل کادر مستطیلی کاشی قرار گرفته است و نقش‌مایه‌های گلدانی را با نقوش طبیعت‌گرایانه ترکیب کرده است که با به‌کارگیری رنگ‌های روشن و تیره گل‌ها را به صورت برجسته ترسیم و همچنین رنگ لاجورد را برای زمینه اصلی انتخاب کرده است و نقوش اسلیمی گردان سفید درون قاب مرکزی دیده می‌شوند که باعث ایجاد فضایی آرمانی و تقارن بصری می‌شود. این نقوش گردان باعث می‌شود

جهت دید به سمت مرکز تصویر که روایت ترسیم شده است کشیده شود. در زمینه، تمامی عناصر و فیگورهای انسانی با سایه‌پردازی، واقع‌گرایی بیشتری صورت گرفته است. خسرو با تاج پادشاهی سوار براسب، چهره‌ای مغرور و لباس‌های فاخر برتن دارد و همراهان و غلامان لباس‌های ساده برتن دارند و پیاده‌اند که نشانه طبقه اجتماعی پایین است. شخصیت شیرین، شاهزاده‌ای پاک بی‌آلایش با بدنی عریان در حال شانه‌کردن موهای خود بر روی صندوقچه‌ای در کنار جوی آب نشسته است. شخصیت ندیمه شیرین پیرزنی است که با پرده‌ای در دستان خود مانع دیدزدن شیرین توسط خسرو به نشانه رعایت اخلاق و شئون است، اما نگاه خودش به سمت خسرو است که این تصویر ندیمه توسط نگارگر اضافه شده است و در روایت داستانی ذکر نشده است. حیوانات اعم از اسب‌ها در حال خوردن آب و ماهی‌ها در حال شنا، درختان و گیاهان و بوته‌ها، آب جاری چشمه، برای زیبایی و ظرافت تصویرسازی توسط نگارگر ترسیم شده است. در این کاشی‌نگاره عنصر تصادف رخ داده است (خسرو به دنبال شیرین و شیرین به دنبال خسرو)؛ جدول‌های (۲ و ۳).

کاشی‌نگاره تصویر (۵) از جدول (۲) بیهوشی بیژن توسط منیژه با جزییات به تصویر کشیده شده است. این نگاره در قاب بیضی شکل که جزئی از میز سرامیکی گرد موجود در کاخ گلستان است. عناصر در فضای بسته و کلی قاب ترسیم شده‌اند. شخصیت منیژه شاهزاده ارمنی با لباسی فرهیخته، که بر تخت درون خیمه‌گاه خود نشسته است و دستان خود را به سمت ندیمه دراز کرده تا جام را از دستان او بگیرد. ندیمه‌های او در حال خدمت به او هستند و از بیهوشی بیژن هراسیده‌اند. بیژن در حالت بیهوشی و چشمانی بسته در دامن یکی از ندیمه‌ها افتاده است. ستون‌ها و پرده‌ها در زمینه باعث عمق‌سازی نگاره می‌شوند. پرده‌ها به نحوی کنار زده شده‌اند که آسمان و درختان و گیاهان از دور دیده می‌شوند. حالات چهره و پوشش منیژه و ندیمه‌هایش به صورت زنان قاجاری نمایش داده شده است. نگارگر عناصری از جمله ظروف و میوه‌های شبیه سیب را در فضای زمینه به صورت پراکنده به تصویر کشیده است که شاید به قصد نشان‌دادن تقی‌ال‌بیژن هنگام بیهوش شدن و به هم ریختن خیمه‌گاه منیژه به تصویر کشیده شده است؛ جدول‌های (۲ و ۳).

این کاشی‌نگاره در تصویر (۶) از جدول (۲)، از صحنه رفتن شیرین به کوه بیستون و دیدن فرهاد در حال کندن کوه ترسیم شده است. این نگاره درون قاب دایره‌ای با حاشیه‌ای باریک و درون نقوش اسلیمی دورانی است که برگ‌هایی از چهار طرف قاب درآمده‌اند و موج و ریتم حرکت به آن می‌دهند که باعث می‌شود زاویه دید به سمت مرکز تصویر سوق پیدا کند. این قاب، درون قاب بیضی شکل، داخل کادر مستطیلی کاشی قرار گرفته است. زمینه اصلی لاجوردی است، کاشی‌نگار نقش‌مایه‌های گلدانی را با نقوش طبیعت‌گرایانه ترکیب کرده است که با به‌کارگیری رنگ‌های روشن و تیره، گل‌ها را به‌صورت برجسته نقاشی کرده است؛ همچنین رنگ لاجوردی را برای زمینه اصلی انتخاب کرده است. شخصیت فرهاد عاشق راستین، اما ساده‌لوح و قربانی عشق شیرین است که در سمت چپ تصویر، تیشه بر دست و در حال کندن کوه است. شخصیت شیرین سوار بر اسب با چهره‌ای با ابهت، همراه با ندیمه‌های خود در سمت راست تصویر در حال حرکت است. پوشش ندیمه‌ها ساده و نشانه طبقه پایین جامعه است. عناصر گیاهی برای زیبایی‌تصویرسازی توسط کاشی‌نگار ترسیم شده است و همچنین با ترسیم درختان و کوه‌ها باعث ایجاد عمق در تصویر شده است؛ جدول‌ها (۲ و ۳).

کاشی‌نگار در تصویر (۷) از جدول (۲) صحنه رفتن بهرام گور همراه با گل‌اندام سوار بر اسب در شکارگاه ترسیم کرده است. نگاره و عناصر اصلی در مرکز تصویر در قاب مرکزی دایره‌ای شکل با نقوش اسلیمی ترسیم شده‌اند که در چهار طرف این قاب برگی از زیر آن درآمده است. به‌هم پیوستگی و ریتم در نقوش قاب باعث ایجاد حرکت دورانی و تمرکز دید بر روی مرکز تصویر می‌شود. عناصر اصلی در مرکز تصویر کشیده شده‌اند. شخصیت بهرام گور سوار بر اسب سفید و تاج پادشاهی و کمان بر دست و هدف‌گیری درست که نشانه قدرت اوست ترسیم شده است. گل‌اندام نیز با لباسی آراسته و مرتب اما حیرت‌زده با انگشت در دهن، سوار بر اسب روبه‌روی بهرام گور نشان داده شده است. سگ شکارچی در حال دویدن در کنار بهرام گور در قسمت پایین تصویر است. آهویی درمانده در حال گریز که با تیر کمان بهرام گوش و سمش بهم وصل شده است. عناصر گیاهی برای زیبایی‌تصویرسازی توسط کاشی‌نگار ترسیم

بازتاب داستان‌های عاشقانه و عارفانه در کاشی‌نگاری دوره قاجار | ۱۶۱

شده است و همچنین با ترسیم درختان و کوه‌ها باعث ایجاد عمق در تصویر شده است؛ همچنین زمینه اصلی با رنگ لاجوردی کشیده شده است؛ جدول‌های (۲ و ۳).

(جدول-۳): بررسی وجوه تصویری نقوش کاشی‌نگاری منتخب علی محمد اصفهانی (منبع: نگارندگان، ۱۴۰۲)

شماره تصویر	موضوع	ترکیب‌بندی		روایت تصویر
		عناصر	کادر	
۱	یوسف و زلیخا	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	زلیخا یوسف قفس اسب همراهان کوه	هنگامی که یوسف پادشاه مصر سوار بر اسب از میان مردم می‌گذرد، زلیخا نام یوسف را با عجز و ناتوانی صدا می‌زند و یوسف در میان آن همه صدای او را می‌شنود
۲	شیخ صنعان و دختر ترسا	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	دختر ترسا و ندیمه شیخ صنعان جام و قرآن خوک	دختر ترسا برای وصال با شیخ چهار شرط برای او بیان می‌کند که شیخ یک شرط را قبول می‌کند آن جام شراب را می‌گیرد و می‌نوشد
۳	لیلی و مجنون	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	مجنون لیلی نامه حیوانات اهلی و وحشی درخت خمیده	مجنون خسته و دل‌شکسته در فراق لیلی منتظر آوردن پیغام و نامه از کوی لیلی است.
۴	خسرو شیرین	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	خسرو شیرین ندیمه اسب پرده درخت کوه	اولین دیدار خسرو و شیرین در چشمه‌ای که شیرین در حال شنا و آب‌تنی بود

شماره تصویر	موضوع	ترکیب بندی		روایت تصویر
		عناصر	کادر	
			جوی آب	
۵	بیژن و منیژه	کادر بیضی شکل، قسمتی از میز گرد	منیژه بیژن ندیمه‌ها جام بر دست ندیمه	منیژه برای آنکه بیژن را پنهانی به قصر ببرد دارویی به او می‌خوراند تا بیهوش شود و او را در میان البسه پنهان می‌کند.
۶	شیرین و فرهاد	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	شیرین فرهاد ندیمه‌ها کوه اسب طبیعت	فرهاد در حال کوه‌کندن به‌دستور خسرو، شیرین سوار بر اسب به دیدار آن می‌رود
۷	بهرام گور و گل‌اندام	کادر دایره‌ای با نقوش اسلیمی کادر بیضی در قالب مربع	بهرام گور گل‌اندام اسب آهو سگ گیاهان	بهرام گور همراه آزاده به شکار آهو می‌رود و به خواست معشوقه‌اش، گوش آهو را به پای او با تیر به هم می‌دوزد

۷. تحلیل آثار منتخب

باتوجه به بررسی‌ها، کاشی‌نگاری‌های استاد علی محمد اصفهانی به‌طور کلی ویژگی‌های برجسته‌ای دارند که آن‌ها را از سایر آثار دوره قاجار متمایز می‌کند. تکنیک غالب در آثار وی، زیرلعابی است؛ تکنیکی که در دوره قاجار به‌دلیل قابلیت بازتاب رنگ‌های شفاف و جلوه بصری بالا، بسیار مورد توجه هنرمندان قرار گرفت. در آثار اصفهانی، این تکنیک

نه تنها به صورت استاندارد استفاده شده است، بلکه با دقت در انتخاب رنگ و سایه‌پردازی، توانست عمق و زنده‌بودن روایت‌ها را به سطحی بالاتر برساند. در مقایسه با دیگر آثار دوره قاجار که بیشتر در قاب‌بندی‌های ساده یا تکراری خلاصه می‌شوند؛ آثار منتخب اصفهانی از کادرهای مربع با ترکیب‌بندی‌های پیچیده بهره می‌برند. محتوای داستانی درون قاب دایره‌ای قرار گرفته و اطراف آن قاب‌های بیضی شکل ترنجی، با ترکیبی از نقوش ختایی و طبیعت‌گرایانه تزئین شده‌اند. استفاده از سایه‌های روشن و تیره در این نقوش باعث افزایش عمق بصری و ایجاد کتراست میان زمینه و عناصر مرکزی شده است؛ امری که در بسیاری از کاشی‌نگاری‌های هم‌دوره کمتر مشاهده می‌شود.

یکی از نقاط قوت بارز آثار اصفهانی، طراحی فضای مرکزی روایت نگاره‌هاست. به استثنای تصویر شماره (۵) که داستان در فضای بسته نمایش داده شده است، در سایر آثار، روایت‌ها در مرکز تصویر و در فضایی باز قرار گرفته‌اند که این تکنیک موجب ایجاد حس پویایی و آزادی در تصویر شده و با نمونه‌های مشابه دوره قاجار که بیشتر فضاسازی محدود و متراکم دارند، تفاوت آشکار دارد. رنگ‌آمیزی لاجوردی زمینه و پوشش چهره‌های زنان و مردان دوره قاجار نیز از دیگر تمایزات این آثار است. استاد با استفاده از سایه‌پردازی واقع‌گرایانه و ظریف، حجم و حالت فیگورهای انسانی را به صورت طبیعی و زنده نمایش داده است؛ درحالی که در بسیاری از آثار دیگر دوره قاجار، حجم فیگورها بیشتر تخت و غیرطبیعی است؛ علاوه بر فیگورهای انسانی، عناصر شاخصی مانند بوته‌ها، گل و گیاهان، کوه‌ها، درختان و حیوانات نیز با دقت و رعایت اصول طبیعت‌گرایی و پرسپکتیو طراحی شده‌اند. این توجه به جزئیات و رعایت قواعد فضاسازی، آثار اصفهانی را به سطحی فراتر از تزئین صرف می‌رساند و آن‌ها را در مقام نمونه‌های هنری با کیفیت بالا قرار می‌دهد. تصویر شماره (۵) نیز با نشان‌دادن ستون‌ها و پرده‌ها در پرسپکتیو صحیح، نمونه‌ای از تلفیق اصول سنتی و نوآوری هنری است. در مجموع، بررسی انتقادی آثار منتخب نشان می‌دهد که استاد علی‌محمد اصفهانی نه تنها توانسته تکنیک‌های سنتی دوره قاجار را به‌خوبی اجرا کند، بلکه با به‌کارگیری اصول عمق‌سازی، سایه‌پردازی واقع‌گرایانه و فضاسازی نوآورانه، کاشی‌نگاری‌های خود را از

نمونه‌های معمول هم‌دوره متمایز ساخته است؛ جدول (۴)؛ بنابراین در جمع‌بندی تحلیلی باید گفت کاشی‌نگاره‌های علی‌محمد اصفهانی با تکنیک غالب زیرلعابی، برجستگی‌هایی چون سایه‌پردازی واقع‌گرایانه، کنتراست رنگی بالا و ترکیب‌بندی پیچیده در قاب‌های مربع با ترنج بیضی‌شکل ختایی - طبیعت‌گرایانه را آشکار می‌سازد که عمق بصری و پویایی روایی را به‌طور چشمگیری ارتقا می‌بخشد. فضاسازی باز مرکزی (به‌جز نگاره شماره ۵ با محیط بسته)، رنگ‌آمیزی لاجوردی زمینه، حجم‌سازی طبیعی فیگورها و رعایت پرسپکتیو در عناصر طبیعی و معماری، این آثار را از نمونه‌های هم‌دوره با فیگورهای تخت و فضاهای متراکم متمایز می‌کند؛ در مجموع، این نوآوری‌ها نه تنها تسلط فنی هنرمند بر سنت‌های قاجاری را اثبات می‌کند، بلکه بازنمایی روایت‌های عاشقانه - عارفانه را به سطحی از ظرافت زیبایی‌شناختی و روایی می‌رساند که فراتر از تزئین صرف، ارزش میان‌رشته‌ای هنر و ادبیات را نمایان می‌سازد.

(جدول-۴): نمود بصری داستان‌ها در کاشی‌نگاره‌های منتخب (منبع: نگارندگان، ۱۴۰۲)

تحلیل	نام اثر		یوسف و زلیخا	شیخ صنعان و دختر ترسا	لیلی و مجنون	خسرو و شیرین	بیژن و منیژه	بهرام گور و گل-اندام	شیرین و فرهاد
	گلدانی	ختایی							
داستان	عارفانه		✓	✓					
	عاشقانه		✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
نقوش	گیاهی	گلدانی	✓	✓	✓	✓		✓	✓
		ختایی	✓	✓	✓	✓		✓	✓
		اسلیمی	✓	✓	✓	✓		✓	✓
	جانوری		✓	✓	✓	✓		✓	✓
	انسانی	مرد	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
		زن	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
	اشیا		✓	✓	✓	✓	✓		
عناصر بصری	درخت و گل				✓				✓
	کوه			✓	✓			✓	✓

							پرنده	
✓	✓		✓	✓	✓	✓	حیوان	
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	انسان	
							اطراف	جای‌گیری
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	مرکز	
✓	✓		✓	✓	✓	✓	فراخ و باز	عناصر
		✓					محدود و بسته	نوع
		✓					بیضی	فصاسازی
✓	✓		✓	✓	✓	✓	دایره	
✓	✓		✓	✓	✓	✓	نفوذ حاشیه در تصویر	حاشیه
							رو لعابی	تکنیک
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	زیر لعابی	
		✓					بیضی	کادر
✓	✓		✓	✓	✓	✓	مربع	

۸. نتیجه‌گیری

در پاسخ به سؤال نخست این‌گونه نتیجه‌گیری می‌شود که پژوهش حاضر با تحلیل نظام‌مند هفت کاشی‌نگاره علی‌محمد اصفهانی در کاخ گلستان، بازتاب روایی داستان‌های عاشقانه (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، بیژن و منیژه، شیرین و فرهاد، بهرام گور و گل‌اندام) و عارفانه (یوسف و زلیخا، شیخ صنعان و دختر ترسا) را از خمسه نظامی، منطق الطیر عطار، دیوان جامی و شاهنامه فردوسی آشکار ساخت. این امر بیان‌کننده تسلط هنرمند بر ادبیات کلاسیک فارسی است و نشان می‌دهد که او قادر بوده است پیچیدگی‌های روایی و عاطفی این داستان‌ها را در فضایی محدود به تصویر بکشد.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت که علی‌محمد اصفهانی توانسته است مضامین ادبی فارسی را به‌خوبی در آثار خود بازتاب دهد. این مضامین شامل دیوان خمسه نظامی، عبدالرحمن جامی و منطق الطیر عطار است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشتر، مضامین

خمسۀ نظامی در آثار او مورد توجه قرار گرفته است. در تمامی کاشی‌نگاره‌ها، هنرمند به زبان روایت تا حد زیادی پایبند بوده است. روایت‌هایی که عشق زمینی را به ساحت عرفانی ارتقا داده و جهان‌بینی هنرمند را در تلفیق هوس جسمانی با تقدس معنوی (هاله نورانی یوسف، مستی شیخ صنعان) نمایان می‌کنند جدول (۴). تکنیک زیرلعابی با سایه‌پردازی واقع‌گرایانه، حجم‌سازی طبیعی فیگورها (چهره‌های قاجاری زنان با ابهت/زار، مردان مغرور/نزار) و کتراست رنگی لاجوردی زمینه، عمق بصری و پویایی روایی را تقویت کرده است؛ درحالی که ترکیب‌بندی پیچیده در کادرهای مربع با ترنج بیضی ختایی - اسلیمی - طبیعت‌گرایانه (نفوذ حاشیۀ برگ‌دار به مرکز، ریتم دورانی نقوش) تمرکز دید را بر لحظات کلیدی تصادفی (دیدار ناخواستۀ خسرو-شیرین، بیهوشی بیژن) هدایت می‌کند. فضا سازی باز مرکزی (به‌جز نگارۀ (۵) با محیط بستۀ خیمه‌ای و پرسپکتیو ستونی پُرده‌ای) همراه پرسپکتیو کوه‌ها، درختان و عناصر جانوری (شیر آرام مجنون، خوک شیخ)، حس آزادی عرفانی و پویایی عاشقانه را القا کرده و این آثار را از کاشی‌نگاره‌های هم‌دوره با فیگورهای تخت و فضا‌های متراکم متمایز می‌سازد. در مجموع، نوآوری اصفهانی در پرکردن خلأ میان‌رشته‌ای ادبیات کلاسیک با هنر تجسمی قاجاری، نه تنها ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی (وفاداری منیژه، قربانی فرهاد) را بازتاب می‌دهد، بلکه کاشی‌نگاری را به رسانه‌ای روایی - زیبایی‌شناختی فراتر از تزئین ارتقا داده است. هنرمند کاشی‌نگار با استفاده از اصول پرسپکتیو، سادگی در اجزای طبیعت و ایجاد سایه در لباس‌ها و رنگ‌های جدید، با توجه به صحنۀ داستان، توانسته است اجزای تصویر را به‌وضوح ترسیم کند. او از تجربۀ شبیه‌سازی و کپی‌برداری از روی عکس‌ها بهره برده است که منجر به ارتقای کیفیت چهره‌پردازی و اجرای دقیق و ظریف اجزای صورت شده است. لطافت و ظرافت در سایه‌پردازی‌های موجود در آثار، احتمالاً تحت تأثیر عکاسی قرار گرفته است. این تأثیر در ترسیم حالت چهره و موها، تابلوها و مناظر پشت صحنه، پرده‌ها، فیگورها و سایر عناصر قابل مشاهده است؛ به‌طور کلی، یافته‌ها نشان می‌دهند که کاشی‌نگاری علی‌محمد اصفهانی نه تنها ابزاری برای تزئین فضا‌های معماری بوده، بلکه رسانه‌ی هنری مستقلی برای روایت داستان و بازنمایی مضامین ادبی بوده است. این تحلیل حاکی از آن است که هنر کاشی‌نگاری قاجار، فراتر از زیبایی‌شناسی بصری، ظرفیت بالایی برای بازنمایی فرهنگی و

ادبی دارد و مطالعه دقیق‌تر آن می‌تواند درک بهتری از تعامل هنر و ادبیات در ایران دوره قاجار ارائه دهد.

فهرست منابع

- ابراهیم‌زاده، سید وحید؛ جمال‌الدین، سهیلی (۱۳۹۹)، «مطالعه تطبیقی منظومه‌های غنایی عاشقانه ادبیات ایران در کاشی‌نگاره‌ای دوره قاجاریه؛ مطالعه موردی: کاشی‌نگاره‌های خانه دکتر محسن مقدم»، فصلنامه جلوه هنر، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۷-۱۸.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۵)، «دیوارنگاری در دوره قاجاریه»، هنرهای تجسمی، شماره ۲۵، صص ۳۴-۴۱.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (۱۳۰۶)، *الآثر والآثار*، تهران: انتشارات سنایی.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (۱۳۷۴)، *المآثر والآثار (۴۰ سال تاریخ ایران)*، به‌کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- آگنجی شیرازی، ناز آفرین (۱۳۹۴)، «بررسی مضامین نقوش کاشی‌کاری آثار معماری شیراز در عصر قاجاریه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران.
- پوپ، ارتور (۱۳۹۱)، *سیری در هنر ایران: از دوران پیش از تاریخ تا امروز*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶)، *عبرالعاشقین*، ترجمه هانری کربن، چاپ سوم، تهران: انتشارات منوچهری.
- پاک‌باز، رویین (۱۳۸۳)، *دایره‌المعارف هنر*، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- پورنامداریان، محمد تقی (۱۳۷۶)، «تفسیری دیگر از شیخ صنعان (داستان گذر از عقب خوشنامی)»، نشریه علمی-پژوهشی فرهنگستان، شماره ۱۰، صص ۶۱-۳۹.
- دانش‌پژوه، منوچهر (۱۳۸۹)، *داستان‌های شاهنامه*، تهران: انتشارات هیرمند.
- ذوالفقاری، فاطمه (۱۳۹۶)، «بازشناسی مفاهیم نقوش روایت‌گرایانه در کاشی‌کاری ابنیه دوره قاجاریه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه سوره.
- رضایی انور، مریم (۱۳۹۹)، «بررسی طرح در کاشی‌کاری دوره قاجاریه در تهران (مطالعه موردی: کاخ موزه گلستان)»، پژوهش در هنر و علوم انسانی، شماره ۵۳، صص ۶۷-۷۶.
- پور رنجبر، پریسا (۱۳۹۸)، «بررسی نقوش زنان در کاشی‌کاری قاجاری خانه مقدم»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا.
- روشن، محمد (۱۳۷۲)، «فردوسی و نظامی در داستان بهرام گور»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد نظامی گنجوی، به اهتمام منصور ثروت، جلد ۲، تبریز: انتشارات دانشگاهی.

- ریاضی، محمدرضا (۱۳۹۵)، *کاشی کاری قاجاریه*، تهران: انتشارات یساولی.
- زرین کوب، عبدالحسن (۱۳۷۲)، *پیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد*، جلد اول، تهران: انتشارات سخن.
- سعیدی، عباس (۱۳۴۶)، «سیر هنر کاشی سازی در ایران»، *نامه آستان قدس*، دوره ۷، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۱۰۳-۱۱۴.
- سیف، هادی (۱۳۷۶)، *نقاشی روی کاشی*، تهران: انتشارات سروش.
- شریف‌زاده، عبدالمجید (۱۳۷۴)، «شیخ صنعان و نگارگران»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۲۰.
- شیر آوند، سمیه (۱۳۹۵)، «تأثیر ادبیات حماسی و غنایی بر کاشی‌نگاره‌های دوره قاجاریه»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده معماری و هنر دانشگاه کاشان*.
- فرشچی، حمیدرضا؛ انصاری، محمد؛ عطایی همدانی، محمدرضا (۱۴۰۰)، «بررسی مضامین و نمادها در تزیینات کاشی کاری حمام‌های قاجاریه (نمونه موردی: سربینه مردانه حمام چهار فصل اراک)»، *دوفصلنامه علمی هنرهای صنایع ایران*، ۴(۱)، صص ۵۷-۷۲.
- فریه، ردلیو (۱۳۷۴)، *هنرهای ایران*، ترجمه پرویز مرزبان، چاپ اول، تهران: انتشارات نشر فروزان روز.
- فلور، ویلم؛ چلکوفسکی، پیتر؛ اختیار، مریم (۱۳۸۱)، *نقاشی و نقاشان دوره قاجار*، برگردان یعقوب آژند، تهران: نشر ایلی شاهسون بغدادی.
- کاووسی، ساناز؛ دهناد، نازنین؛ یزدان پناه، نازنین؛ لک، نیلوفر؛ دولابی، پویا (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی نقوش کاشی کاری در بناهای دوره قاجاریه»، *کنفرانس عمران، معماری و شهرسازی کشورهای جهان اسلام ایران- تبریز (پایتخت گردشگری کشورهای اسلامی)*.
- کریمی، اعظم (۱۳۸۵)، «بررسی نقوش کاشی کاری مجموعه کاخ گلستان»، *فصلنامه رشد آموزش هنر*، دوره ۴، شماره ۱، صص ۶۰-۶۳.
- کیانی، فاطمه (۱۳۹۰)، «درآمدی بر هنر کاشی کاری ایران»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۵۳، صص ۱۱۸-۱۲۵.
- کیانی، محمد یوسف (۱۳۷۶)، *تزیینات وابسته به معماری ایران دوره اسلامی*، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- گدار، آندره (۱۳۷۷)، *هنر ایران*، ترجمه بهروز حبیبی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹)، «نقاشی قاجار تمایز اصالت اما دور از واقعیت»، *فصلنامه طاووس*، شماره ۶ و ۵، صص ۲۹۳.
- مظفری، غلامحسین (۱۳۸۶)، «بیشینه یادکرد فرهاد در ادب فارسی»، *نشریه علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال ۲۲، شماره ۳ و ۴، صص ۴۴۹-۴۵۷.
- مکی‌نژاد، مهدی (۱۳۸۷)، «کاشی کاران گمنام دوره قاجاریه: استاد علی محمد اصفهانی»، *گلستان هنر*، شماره ۱۳، صص ۱۰۵-۱۱۲.

| بازتاب داستان‌های عاشقانه و عارفانه در کاشی‌نگاری دوره قاجار | ۱۶۹

مکی‌نژاد، مهدی (۱۳۹۹)، «سیاه قلم (احوال و آثار استاد علی محمد اصفهانی)»، مجموعه مقالات همایش استاد علی محمد اصفهانی، تهران: مؤسسه تالیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن، فرهنگستان هنر.
مکی‌نژاد، مهدی (۱۴۰۰ الف)، فن جمیل، تهران: مؤسسه تالیف و ترجمه و نشر آثار هنری متن، فرهنگستان هنر.

مکی‌نژاد، مهدی، موسوی خامنه، زهرا (۱۴۰۰ ب)، «تحلیل ساختاری و زیبایی شناختی چهارشومینه سرامیکی منقوش از دوره قاجار اثر استاد علی محمد اصفهانی»، نشریه هنرهای زیبا: هنرهای تجسمی، دوره ۲۶، شماره ۳، صص ۷۷-۸۶.
میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۶)، کشف الاسرار و عده الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

میرشکاری، فاطمه (۱۳۹۶)، «بررسی مضامین و تحولات نقوش کاشی‌کاری دوره قاجاریه در مجموعه کاخ گلستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
یارشاطر، احسان (۱۳۳۸)، «برخی از ویژگی‌های مشترک شعر فارسی و هنر ایرانی»، نشریه ایران‌نامه، شماره ۲۹، صص ۵۸-۶۷.

Transliteration

- Aganji Shirazi, Naz Afarin (2015), "Investigation of the Themes of Tile Patterns in the Architectural Works of Shiraz in the Qajar Period", Master's Thesis, Faculty of Art and Architecture, University of Mazandaran.
- Azhand, Yaqoob (2006), "Wall Painting in the Qajar Period", *Visual Arts*, No. 25, pp. 41-34.
- Baqli Širāzi, Ruzbīhān (2017), "Abhar al-Āšeqīn", translated by Henry Corbin, third edition, Tehran: Manūčehri Publications.
- Danesh-Pajouh, Manouchehr (2010), "Tales of the Shahnameh", Tehran: Hīrmand Publications.
- Ebrahimzadeh, Seyed Vahid; Jamal, Soheili (2019), "Comparative Study of Lyrical and Romantic Literature Poetry of Iran Existing in Tile Paintings of Qajar Era (Case Study: Tile Paintings of Mohsen Moghadam's House)". Volume 12, Issue 2 - Serial Issue 17, pp. 7-18
- E'temād-al-Saltāneh, Moḥammad-Ḥasan kān (1927). *al-Aṭār wa al-Āṭār*. Tehran: Enteshārāt-e Sanā'ī.
- E'temād-al-Saltāneh, Moḥammad-Ḥasan kān (1995). *al-Ma'āter wa al-Āṭār (Čehel sāl Tārīk-e Īrān)*, ed. by Iraj Afšhar, 2nd ed. Tehran: Āsā'ir
- Farshchi, Hamid Reza; Ansari, Mohammad; Ataei Hamedani, Mohammad Reza (1400), "An Investigation into the Themes and Symbols of the Tile-work of Qajar Bathhouses (Case Study: Men's Apodyterium in the Chāhārfasl Bathhouse, Arak)", *Bi-Quarterly Journal of Iranian Industrial Arts*, 4(1), 57-72.
- Ferrier, Ronald W (2015), "The Arts of Persia", translated by Parviz Marzban, first edition, Tehran: Foruzan Rooz Publishing House.
- Floor, Willem M; Chelkowski, Peter; Ekhtiar, Maryam (2002), "Art and artists in Qajar Persia", translated by Yaghoob Azhand, Tehran: Il Shahsoon Baghdadi Publishing House.
- Karimi, Azam (2006), "A Study of Tile Patterns of the Golestan Palace Complex", *Roshd-e-Amuzesh Quarterly*, Volume 4, Issue 1, pp. 63-60.
- Kavousi, Sanaz; Dehnad, Nazanin; Yazdanpanah, Nazanin; Lak, Niloufar; Dolabi, Pouya (2017), "Comparative Study of Tile Patterns in Qajar Period Buildings", *Civil Engineering, Architecture and Urban Planning Conference of the Islamic World Countries of Iran - Tabriz (Tourism Capital of Islamic Countries)*.
- Kiani, Fatemeh (2011), "An Introduction to the Art of Iranian Tile Painting", *Mah Honar*, Issue 153, pp. 125-118.
- Kiani, Mohammad Yousef (2007), *Decorations Related to Iranian Architecture of the Islamic Period*, Tehran: Cultural Heritage Organization.
- Makinejad, Mehdi (2008), "The Unknown Tilers of the Qajar Period: Master Ali Mohammad Isfahani", *Golestan-e Honar*, No. 13, pp. 105-112.
- Makinejad, Mehdi (2010), "Black Pen (The Status and Works of Master Ali Mohammad Isfahani)", *Collection of Articles of the Conference of Master Ali Mohammad Isfahani*, Tehran: Institute for Compilation, Translation and Publication of Artistic Works "Metan", Academy of Arts.
- Makinejad, Mehdi (2011), "Fan-e jamīl", Tehran: Institute for Compilation, Translation and Publication of Artistic Works "Metan", Academy of Arts.
- Maskoob, Shahrokh (1999), "Qajar Painting: Distinguishing Authenticity but Far from Reality", *Tavous Quarterly*, No. 6 and 5, p. 293.
- Meybodī, Abu'l-Faẓl. *Kaš ul-Asrār wa 'uddat ul-Abrār*, ed. by Ali Asghar Hekmat, Tehran: Sixth Edition, Amir Kabir Publications.

- Mirshkari, Fatemeh (2017), Investigation of Themes and Developments of Tile Patterns of the Qajar Period in the Golestan Palace Complex, Master's Thesis. University of Sistan and Baluchestan.
- Mozaffari, Gholamhossein (2007), "Background of Farhad's Memoirs in Persian Literature", Scientific Research Journal of the Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Year 22, No. 3 and 4, pp. 457-449.
- Pakbaz, Royin (2014), "Encyclopedia of Art", Tehran: Contemporary Art Publications.
- Pope, Arthur Upham (2012), "A survey of Persian art, from prehistoric times to the present", Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Pour Namdaran, Mohammad Taghi (2017), "Another Interpretation of Sheikh ṣan'ān (The Story of Passing Behind Khoshnami)", Scientific Research Journal of the Academy, No. 10, pp. 39-61.
- Ranjbar, Parisa (2019), "A Study of Women's Motifs in Qajar Tilework of Moghadam House", Master's Thesis, Tehran: Faculty of Art, Alzahra University.
- Rezaei Anvar, Maryam (2010), "A Study of Design in Qajar Period Tilework in Tehran (Case Study: Golestan Museum Palace)", Research in Art and Humanities, No. 53, pp. 76-67.
- Riyazi, Mohammad Reza (2016), "Qajar Tiles", Tehran: Yasavoli Publications.
- Roshan, Mohammad (2013), "Ferdowsi and Nezami in the Story of Bahram Goor, Collection of Articles of the International Congress Commemorating the Ninth Centenary of the Birth of Nezami Ganjavi", edited by Mansour Sarvat, Vol. 2, Tabriz: University Publications.
- Saeedi, Abbas (2017), "The History of Tile Making in Iran", Astan Quds Letter, Volume 7, No. 26-27, pp. 103-114.
- Seif, Hadi (2017), "Painting on Tiles", Tehran: Sorouš Publications.
- Sharifzadeh, Abdolmajid (2016), "Sheikh ṣan'ān and Artists", Keyhan Farhangi, No. 120.
- Shir Avand, Somayeh (2016), "The Influence of Epic and Lyrical Literature on Qajar Period Tile Paintings", Master's Thesis, Faculty of Architecture and Art, Kashan University.
- Yar Shater, Ehsan (1999), "Some Common Features of Persian Poetry and Iranian Art", Irannameh, Issue 29, pp. 58-67
- Zarrinkoob, Abdolhassan (2013), "Pīr-e Ganjeh dar jostojo-ye Nākojā Ābād", Vol. 1, Tehran: Soḡan Publications.
- Zolfaghari, Fatemeh (2017), "Recognizing the Concepts of Narrative Motifs in the Tilework of Qajar Period Buildings", Master's Thesis, Tehran: Sooreh University.
- .
- .

The Reflection of Romantic and Mystical Narratives in Qajar Tile Paintings: A Case Study of the Works of Ali Muhammad Isfahani

Extensive Abstract

Introduction: As an innovative and influential era in the Iranian art history, the Qajar period is marked by the integration of earlier artistic traditions with new currents and external influences. Tile painting, which previously had primarily religious and public applications, was extensively used for expression and representation of diverse themes including literary and narrative subjects within palaces, mansions, and aristocratic residences. A prominent manifestation of this development is the representation of romantic and mystical stories on tiles, forging a profound connection between classical Persian literature and the visual arts. Ali Muhammad Isfahani, a master artist in the late Qajar period renowned for his command of design, painting, and tile painting techniques, created works that adeptly translate literary narratives into visual form through tile panels. Despite the existing studies on Qajar tilework, a notable gap remains in the systematic and precise analysis of the narrative and aesthetic representation of these themes, particularly in the works of a prominent artist like Ali Muhammad Isfahani. The present study aims to address this gap by examining the place and methods through which romantic and mystical narratives are reflected in the tile paintings of this artist. The primary research questions addressed in the present study are: 1) Which romantic and mystical narratives are reflected in Qajar tile paintings, specifically in the works of Ali Muhammad Isfahani? 2) What techniques, visual characteristics, and compositional strategies did the artist employ to represent these themes?

Method: This study adopts a descriptive-analytical approach, and the related data was gathered from library and documentary sources, including specialized books, articles, image archives, and museum records. The sample population included tile panels attributed to or confirmed to have been painted by Ali Muhammad Isfahani in the Golestan Palace collection. From over 120 pieces, seven tile panels were selected as case studies through purposive sampling based on specific criteria: bearing an inscription or signature reading “the work of Ali Muhammad Isfahani,” dating from 1250–1270 AH, featuring romantic or mystical themes, and being in suitable condition with accessible, high-quality archival records. The sample included five works with romantic-mystical themes and two with purely mystical themes. Data analysis employed an interdisciplinary approach (artistic,

literary, and historical), utilizing systematic analytical tables to examine technical features, composition, and narrative content.

Findings: The findings indicate that romantic and mystical themes drawn from classical Persian literature, particularly the narrative poems from Nezami's *Khamsa* (such as *Leili and Majnun* and *Khosrow and Shirin*) as well as mystical tales, feature prominently and effectively in Ali Muhammad Isfahani's tile paintings. By integrating his skills in painting and tile painting, the artist successfully transformed these literary narratives from text into image. The key visual and technical characteristics observed in these works include: the use of varied geometric frames and compositions, such as ovals and rectangles, to organize scenes; the application of perspective and shading to create visual depth and realistic spatial arrangement; the integration of decorative *eslimi* and *khatayi* patterns with narrative elements and human figures; and the intelligent use of colors such as lapis lazuli blue and turquoise, which enrich the visual appeal while preserving traditional identity. These features not only demonstrate the artist's technical mastery but also reflect his narrative and literary view in creating visual artworks.

Discussion and conclusion: Analysis of the selected tile paintings by Ali Muhammad Isfahani indicates that this Qajar artist has skillfully recreated romantic and mystical narratives, which are deeply rooted in Iranian culture and identity, in a visual language and within a new format (non-religious decorative tile panels in palaces). This representation transcends mere ornamentation, conveying cultural meanings, expressing the artist's worldview, and reflecting the literary and aesthetic tendencies of the Qajar period. Isfahani's success in creating these works stems from his ability to connect Persian painting traditions (particularly the Qajar school) with advanced tilework techniques, as well as his profound understanding of narrative literature. This study demonstrates that Qajar tile paintings, especially those created by masters such as Ali Muhammad Isfahani, serve as valuable resources for understanding the dynamic interaction between literature and visual arts in the Iranian modern history. Future studies are recommended to conduct comparative studies of these works with illustrated manuscripts from the same period, perform sociological analyses of the audiences for such tile paintings in both religious and secular buildings, and undertake more detailed technical studies of the materials and techniques used in their creation.

Keywords: Tile painting, Qajar era, Romantic and Mystical narratives, Ali Muhammad Isfahani, Composition.

‘Mokh’ as an Identity Marker in the Cultural Fabric of Bafgh

Samaneh Kakavand¹

Abstract

In cultural studies, indigenous vocabulary holds significant importance in local dialects because words have been repeated over centuries within a linguistic context. Although they may gradually distance themselves from their original etymologies and reasons for naming, transmitting merely as lexical shells or suspended letters, just like signs they retain the capacity for contextual decoding. The naming of the date palm as ‘Mokh’ in Bafgh is one such cultural sign, and analyzing the rationale behind this nomenclature is the primary objective of the present study. The research question is formulated as follows: Based on written historical sources, what hypotheses underlie the naming of the date palm as "Mogh," and based on what basis can the discussion be concluded? It appears that the reasons for naming it ‘Mokh’ may relate to factors such as its utility and generosity. Additionally, changing the final letter of the word (i.e., ‘gh’) to "kh," transforming it into ‘Mokh,’ may refer to the palm's head (terminal bud) and its importance. The present study is a type of qualitative research. In terms of purpose, it is fundamental, and in terms of

1. Associate professor, Faculty of Applied Arts, Iran University of Art, Tehran, Iran.
s.kakavand@art.ac.ir

Received: June 23, 2025 - Accepted: Dec 16, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

methodology, it is theoretical-fundamental. However, based on its nature and method, it is considered historical research, concerned with analyzing the etymology of naming the date palm 'Mokh' in Bafgh. With this aim, an attempt was made to base the study on reliable written sources. Furthermore, the research approach combines descriptive-analytical and historical methods, as it examines a specific word within the linguistic context and traditions of Bafgh. Data collection in the historical dimension was library-based, while the descriptive aspect utilized observation and field interviews. The research finding indicates that, among various hypotheses such as high utility and benefit, generosity, munificence, and "Mokh" or 'Mokh' meaning 'brain,' these factors point to the reason for naming the date palm frond in Bafgh as 'Mokh.' This also supports the claim that, in a way, it has been interpreted in connection with human attributes and characteristics like generosity and possessing a brain (intellect).

Keywords: Cultural ecology, Plant sanctification, Sacredness of the date palm, Ethnography of Bafgh, Mogh in Bafgh Folk Culture.

«مُع» به‌مانند نشان هویتی در بافت فرهنگی بافق

سمانه کاکاوند^۱

چکیده

در مطالعات فرهنگی واژگان بومی در گویش‌های محلی از اهمیت زیادی برخوردارند؛ زیرا واژگان طی سده‌ها در بستر زبانی تکرار شده‌اند؛ اگرچه به تدریج از مبادی و علل تسمیه فاصله گرفته و تنها شکل و قالب لغت به‌مثابه حروفی معلق منتقل شده باشد؛ اما بازهم به‌مانند نشانه‌ای قابلیت رمزگشایی بافتاری دارد. نام‌گذاری نخل به «مُع» در بافق از آن نشانه‌های فرهنگی است که تحلیل چرایی تسمیه نخل به مع هدف اصلی این پژوهش است. پرسش این‌گونه طرح می‌شود که مبتنی بر منابع مکتوب تاریخی، تسمیه نخل به «مع» بر چه فرضیاتی استوار بوده و بر مبنای کدام انگاره می‌توان بحث را جمع‌بندی کرد؟ به نظر می‌رسد علت نام‌گذاری مع بر عواملی چون سودمندی، دهش و در صورت تغییر حرف آخر واژه به «خ» و تبدیل به «مخ» به سر نخل و اهمیت آن دلالت دارد. پژوهش حاضر از انواع تحقیقات کیفی است که بر اساس هدف، در دسته بنیادی و بر اساس روش مطالعه، بنیادی نظری است؛ اما بر اساس ماهیت و روش از پژوهش‌های تاریخی به شمار می‌آید که دغدغه تحلیل تسمیه نخل به «مُع» در بافق را دارد. با این هدف سعی شده است منابع مکتوب معتبر مبنای مطالعه قرار گیرند. از سویی دیگر رویکرد پژوهش ترکیبی

۱. دانشیار گروه فرش دانشکده هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر ایران، تهران، ایران.

s.kakavand@art.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

از توصیفی تحلیلی و تاریخی است؛ زیرا به مطالعه واژه‌های خاص در بستر زبانی بافق و آداب و سنن آن‌ها پرداخته است. شیوه گردآوری اطلاعات در بخش تاریخی کتابخانه‌ای بوده و در قسمت توصیفی از مشاهده و مصاحبه‌های میدانی بهره جسته است. دستاورد پژوهش آنکه از میان فرضیات گوناگون نظیر پرفایده‌بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش و مخ یا مغ به معنی مغز بر چرایی تسمیه برگ نخل در بافق به «مغ» دلالت دارد و در ضمن مؤید این ادعاست که به نحوی در ارتباط با صفات و ویژگی‌های انسانی مانند سخاوتمندی و دارابودن مغز معنا شده است.

واژه‌های کلیدی: بوم‌شناسی فرهنگی، قداس‌بخشی گیاهان، تقدس نخل، مردم‌نگاری بافق، مغ در فرهنگ عامیانه بافق.

۱. مقدمه

اقلیم نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری نوع خاصی از عناصر فرهنگی از جمله واژگان بومی در هر منطقه دارد و در هر محدوده جغرافیایی پیرامون نخیلات خرده‌فرهنگی شکل گرفته است و بافق نیز از این قاعده مستثنی نیست. با آگاهی از شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اجزای فرهنگی مناطق نخل‌خیز، مطالعات مردم‌شناسانه به ثبت و ضبط اشیاء، روش‌ها و شیوه‌ها، باورها و مصادیق گوناگون فرهنگی اهتمام دارد؛ بر این اساس بوم‌شناسی فرهنگ بافق نیز اهمیت فراوانی دارد. مردم بافق در راستای پاسخ به نیازهای مادی و معنوی در عرصه‌های گوناگونی چون هنرهای بومی و صنایع محلی، دانش‌ها و فناوری‌ها، واژگان و گویشی را ابداع، اختراع و کسب کرده و الهام گرفته است و در مقابل نیازهای آن‌ها بر رفتار و خلقیات ایشان اثر گذارده است. محیط‌زیست بافق نیز در تعامل با فرهنگ پیشه‌های سنتی و موارد وابسته مانند واژگان تخصصی را شکل داده است؛ پیش از کشف معدن سنگ آهن بافق، اصلی‌ترین شغل مردم نخلداری و مشاغل معطوف به آن مانند حصیربافی بوده است؛ بنا به اهمیت حفظ و احیای میراث معنوی فرهنگی بافق، این مقاله با تکیه بر چهارچوب مردم‌نگاری تفسیری که فرهنگ را متکی بر بُعد معنایی می‌کاود، به

تحلیل معنای «مغ»^۱ نزد کنشگران بومی پرداخته است؛ به عبارتی دیگر با آگاهی از تمایز شاخص در اطلاق برخی واژگان مربوط به نخل و نخلداری، پرسش این گونه طرح می‌شود که مبتنی بر منابع مکتوب تاریخی، تسمیه نخل به «مغ» بر چه فرضیاتی استوار بوده و بر مبنای کدام انگاره می‌توان بحث را جمع‌بندی کرد؟

۲. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از انواع تحقیقات کیفی است که بر اساس هدف، در دسته بنیادی و بر اساس روش مطالعه، بنیادی نظری است؛ اما بر اساس ماهیت و رویکرد پژوهش تاریخی به شمار می‌آید که دغدغه تحلیل وقایع گذشته را دارد. متکی بر منابع تاریخی و اسناد علمی و معتبر دلایل تسمیه نخل به «مغ» در بافق بررسی شده است. با این هدف سعی شد منابع مکتوب معتبر مبنای مطالعه قرار گیرند. از سویی دیگر رویکرد تحقیق توصیفی تحلیلی است؛ زیرا به مطالعه واژه‌ای خاص در بستر زبانی بافق و آداب و سنن آن‌ها پرداخته است. شیوه گردآوری اطلاعات در بخش تاریخی کتابخانه‌ای بوده و در قسمت توصیفی از مشاهده و مصاحبه‌های میدانی بهره جسته است.

۳. پیشینه پژوهش

واژگان گوناگونی در گویش‌های بومی ایران وجود دارند که به سبب تکرار کمتر ریشه‌یابی شده‌اند از آن میان «مغ» یا درخت خرما در بستر زبانی جنوب کشور است؛ بر این اساس تبارشناسی واژه «مغ» در بافق استان یزد نیز ضروری است. شناخت علل شکل‌گیری و اطلاق نام‌ها و اسامی موجب می‌شود کلمات به‌مرور پوسته‌های معلق نشوند و سوار بر لایه‌های معنایی منتقل شوند. با این رویکرد منابع گوناگونی بررسی و مطالعه شد از آن جمله تسلیم جهرمی (۱۴۰۳) در مقاله «بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه جهرمی» به مطالعه و طبقه‌بندی دویست واژه و

1. مردم بافق تنها برگ درخت خرما را «مغ» می‌گویند و نویسنده طی پژوهش میدانی در این حوزه متوجه شد کنشگران بومی به اطلاق نخل به «مغ» واکنش نشان داده و درخت را نخل و تنها برگ آن را مغ می‌نامند.

اصطلاح نخل و نخلداری در جهرم به صورت اسنادی و میدانی اهتمام داشته است. تسلیم جهرمی (۱۴۰۲) در مقاله «تحلیل اساطیر آفرینش و باروری در باورها و رسوم عامیانه جنوب ایران درباره نخل (با تکیه بر شهرستان جهرم)» به واژه مُخ پرداخته و بر این عقیده است که در مناطق جنوبی ایران از واژگان دخیل از زبان عیلامی به اوستایی و پهلوی است. سعادت (۱۳۹۹) در مقاله «پراکنش جغرافیایی نخل، درخت خرما و مغ و چرایی مغ نامیده شدن درخت خرما در شماری از گویش‌های ایرانی» ضمن بررسی واژه «درخت خرما» در گویش‌های کنونی، زبان معیار کشور و زبان پهلوی، از منظر گیاهشناسی درخت را مطالعه و در رابطه با مُغ نامیده شدن خرما بر این عقیده است که آریاییان درخت خرما را نمی‌شناختند و زمانی که وارد ایران شدند و به جنوب ایران رسیدند، متوجه باور به تقدس نخل از سوی بومیان شده و از آن به بعد چون برایش واژه‌ای نداشتند، آن را مغ نامیدند؛ البته به بخشندگی درخت خرما نیز اشاره می‌کند. جانب‌اللهی (۱۳۹۸) در مقاله «یزد و بافق؛ دست‌بافته‌ها و حصیربافته‌ها» به تسمیه نخل در بافق اشاره کرده و از «مغ» نام برده است. سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی (۱۳۹۲) در سفرنامه التذقیق فی سیرالطریق به یکی از علل اطلاق مغ به نخل پرداخته و به ارتباط درخت خرما و پرورش جسم انسان ربط داده است. هنری (۱۳۵۱) در مقاله «اهمیت درخت خرما در زندگی مردم خور» به نام‌گذاری نخل به مغ اشاره می‌کند؛ اما هیچ‌یک از منابع مکتوب به ابعاد گوناگون چرایی نام‌گذاری نخل به مغ آن‌هم در محدوده مشخص مطالعاتی بافق نپرداخته و عوامل مختلف را نسنجیده بودند؛ بنابراین نوشتار حاضر از این نظر که به‌طور مشخص به بافق استان یزد پرداخته و چهار فرضیه مختلف را بررسی کرده، دارای دستاورد خلاقانه و نوآورانه است.

۴. مردم‌نگاری

شیوه‌های گوناگونی برای مطالعه فرهنگ اقوام با توجه به اهمیت شناخت آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های انسانی به‌کار می‌رود. از آن میان مطالعات مردم‌شناسانه است و مردم‌نگاری یکی از آنهاست. مطالعات مردم‌نگاری به صورت ساختاریافته بر فرهنگ مردم متمرکز شده است و بدان می‌پردازد. مردم‌نگاران بیشتر مشارکتی و در

تعامل با بومیان به استخراج اطلاعات اقدام می‌کنند؛ به بیانی دیگر مردم‌نگاری نوعی مشارکت و ورود به حیطه و میدان پژوهشی است و از محدود روش‌هایی است که به‌واسطه حضور فعالانه و از فرط میزان هم‌کنشی، پژوهشگر خود بخشی از میدان پژوهش به‌حساب می‌آید؛ بنابراین، مردم‌نگاری تنها روشی توصیفی نیست بلکه به‌نحوی نوعی تحلیل محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، مردم‌نگار با تکیه بر ساختارهای تفسیری و استنباطی، پدیده‌های فرهنگی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. به دیگر بیان، وسعت بخشیدن به گستره شناخت فرهنگی انسان از اهداف قوم‌نگاران است و ایشان جوامع گوناگون انسانی مثل عشایری، روستایی و آفرینش‌های فرهنگی ایشان را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

در مجموع مردم‌نگاری از انواع پژوهش‌های میدانی است که پژوهشگر متکی بر ارتباطات دوسویه انسانی به گردآوری داده‌های اطلاعاتی و برآیندهای فکری و فرهنگی اجتماع مورد مطالعه می‌پردازد؛ در ضمن از طریق مشاهده مستقیم و حضور فعال در میدان، با کمک ابزارهایی مانند انواع مصاحبه‌ها، تهیه پرسشنامه و ضبط سمعی و بصری مشاهدات به استخراج معلومات در حین گفت‌وگو اهتمام می‌ورزد. مردم‌نگاران پیش از حضور در میدان پژوهش، جهت آشنایی سطحی با نمونه پژوهش به مطالعات مقدماتی پرداخته و در میدان تحقیق نیز به گردآوری هدفمند اطلاعات و مشاهده دقیق جزئیات، مصاحبه با مطلعان و صاحبان نظر و درنهایت نگارش دقیق متن نهایی می‌پردازند؛ بدین ترتیب مردم‌نگاران مبتنی بر بوم و اقلیم، هرآنچه ابعاد زیستی یک قوم را شکل و معنا می‌دهد مطالعه می‌کنند. درک شباهت‌ها و تفاوت‌های اقوام مستلزم شناخت سبک زندگی ایشان است و نحوه تفکر و معیشت هر قومی در فرهنگ آن‌ها بروز می‌یابد. پژوهشگران در جست‌وجوی تمامی عناصر فرهنگی در جامعه مورد مطالعه هستند و بر این باورند محیط طبیعی زیست بر اندیشه و تفکر اقوام و در پی آن بر مصنوعات فرهنگی ایشان اثر می‌گذارد.

۵. نخل

در فرهنگ ایرانی درخت زندگی، نوعی رستنی است که عامل حیات‌بخشی و سودرسانی است و در هر برهه و یا به اقتضای جغرافیا دچار جای‌گشت شده است.

درختی که دربردارندهٔ بُن‌یاختهٔ انواع درختان و رستنی‌ها بوده و عنصری هستی‌بخش شناخته می‌شود. به دلایل گوناگون در طول تاریخ در پیکرگردانی‌های «درخت زندگی»، نخل نقش اساسی ایفا کرده است: «از گیاهان خرما این که گیاه دویاره خوانده شود، (به اندازه) همه گیاهان میان آسمان و زمین ارزد» (بهار، ۱۳۹۵: ۹۰)؛ بنابراین نخل کالبد و تجلی دیگری از درخت زندگی بوده است: ثمربخشی، سبزی‌نگی و شباهت به انسان، اهمیت نخل در نظام باغداری موجب شده است نخل درختی زندگی بخش و مقدس به‌شمار آید؛ علاوه بر آن بهره‌مندی از تمامی بخش‌های درخت و تأمین نیازهای خوراکی و بافته‌های حصیری نخل را در جایگاهی مقدس قرار داده است. پیشینیان، باروری، نعمت، توانگری، بخت و اقبال و تندرستی و در مرحلهٔ بالاتر بی‌مرگی و حیات جاودانی و جوانی همیشگی را در درختان تصور می‌کردند؛ از این رو انسان، درختان را به‌مثابه نمادی اساطیری از جنبه‌های مختلفی مقدس می‌شمرد» (تسلیم جهرمی، ۱۴۰۲: ۵۲). چرخش و تحول کارکرد مادی درخت خرما به سوی کارکرد معنوی در فرهنگ ایرانی خاصه در پراکنش جغرافیایی نخل قابل تأمل است. به نظر می‌رسد خرما از گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد و خوراک بومیان داشته و اکنون نیز دارد. باور به جایگاه معنوی نخل، بی‌ارتباط با چرخش و دگرگونی کارکرد مادی و فایده‌ای گیاه به کارکرد معنوی آن نیست: «حس دوسویهٔ تملک و وابستگی بین انسان و گیاهان تأثیر بسزایی در جهان‌بینی بشر نسبت به جایگاه گیاه در زندگی‌اش داشته است. همان‌طور که گیاه برای زنده ماندن به نقش حمایتی و پرورشی انسان نیاز دارد، انسان نیز برای حیات خویش وابسته به گیاهان است. این ارتباط موجب حس متافیزیکی در ناخودآگاه بشر در قبال گیاهان بوده است» (متین، ۱۳۹۲: ۱۹۵). پیوستگی زندگی درخت و انسان خاصه در مناطق کویری نمود بیشتری می‌یابد؛ جایی که تنوع درختان میوه کمتر است: «هرچه را بار به خواربار مردمان میهمان است و سالوار است، مانند خرما، گُنار، انگور، به سیب، باد رنگ و انار و شفتالو و امرود و انجیر و گوز [جوز= گردو] و بادام و دیگر از این‌گونه میوه خوانند» (بهار، ۱۳۹۵: ۸۷)؛ بنابراین متکی بر روایت بندهش (بندهشن)، خرما میوه‌ای است که نقشی مهم در زندگی مردم داشته است، به همین

سبب درختان و گیاهان بومی هر منطقه‌ای ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ آن سرزمین دارند؛ میراث مادی بسیاری بر این ادعا گواه‌اند؛ تصویر (۱).



(تصویر-۱): مهر متقوش به درخت نخل، عصر هخامنشی (احتمالاً داریوش اول)، (URL)

هنگامی که اهمیت گیاه، درخت، جانور یا هر عنصر طبیعی دیگری در زندگی انسان محرز شود، بشر زمینه‌های ورود آن را به عرصه‌های اسطوره، مذهب، ادبیات و هنر می‌گشاید و از این رهگذر باورهایش را می‌پروراند و بدان مشروعیت می‌بخشد. فراتر از کالبد مادی مظاهر طبیعی رفته و آغازی بر قداست‌بخشی بوده است: «در فرهنگ‌ها هر گیاه و درختی به ذات خود مقدس نیست و ارزش اعتبار معنوی ندارد. ارزش قدسیانه گیاهان به رابطه و پیوند آن‌ها با اولیاء و مقدسان و نمونه مثالی، یا پیوندشان با مجموعه‌ای از اعمال آیینی و اوراد و عبارات دعایی وابسته است که پنداری گیاهان و درختان را از امر نامقدس عالم مادی جدا می‌کند و جنبه تقدس به آن‌ها می‌دهد» (بلوکباشی، ۱۴۰۲: ۱۵۱). گمان می‌رود سودمندی و فایده‌مندی مؤلفه‌ای مهم برای متمرپنداشتن عناصر طبیعی نزد انسان بوده است؛ به نگاهی دیگر تقدس پنداری رابطه معناداری با برکت‌بخشی داشته است. اینکه درخت (نخل) را به نام یکی از اولیا، پیامبران و بزرگان ادیان مزین کنند تا متبرک و پربرار شود؛ اما زمینه‌های قداست نخل مفصل است و در بخشی دیگر به‌طور مبسوط بدان پرداخته شده است. ثمربخشی و زیبایی نیز از دلایل قداست‌بخشی بوده است: «در بین‌النهرین سدر، نخل و تاک و انار به‌علت سودمندی و زیبایی‌شان مقدس بوده‌اند» (صدقی، ۱۳۹۸: ۳۹)؛ بنابراین مبتنی بر مؤلفه جغرافیای درختان بومی، باورهای پرستشی، حرمت و قداست برای عناصر طبیعی یادشده، به سبب وابستگی زیست انسان به آن‌ها شکل گرفت. به نظر می‌رسد در پی

صورت‌بندی رابطه‌ی مادی - معیشتی انسان با درختان بومی، در لایه‌ی بعدی ارتباط معنوی و قداستی به‌وجود آمده است. گستردگی ارتباط نخل و نظام فکری ایرانی موجب التزام به مطالعه در ساختاری چندوجهی است؛ با این وصف پی‌جویی نخل در متون کهن راهگشا است. با این تعبیر منظومه‌ی درخت آسوریگ، نخستین مصداق است: «درخت آسوری منظومه‌ی مفاخره‌آمیزی است میان بز و نخل که به زبان پارسی یا پهلوی اشکانی سروده شده... احتمالاً ایرانیان این نوع ادبی را که دارای خصوصیات ادبیات شفاهی است، در ادوار قدیم از بین‌النهرین اقتباس کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن در متون سومری - اکدی دیده می‌شود. درخت آسوری با توصیف کوتاهی از یک درخت بی‌آنکه صراحتاً از آن نام‌برده شود، به شکل معما یا چیستان، از زبان شاعر آغاز می‌شود و با این توصیف شنونده یا خواننده پی می‌برد که منظور نخل است» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۵۶). نکته‌ی حائز اهمیت اینکه: «درخت همچون نماد و مظهر نوع درختان» (اقتداری، ۱۳۵۴: ۱۱۵۶)، در منظومه‌ی پهلوی درخت آسوریگ، همانا نخل، معرفی شده و تأییدی بر جایگاه نخل به‌عنوان نماد و تجسم همه‌ی درختان است: «نخل در این منظومه نماد زندگی پیشرفته (کشاورزی) و بز نماد زندگی عقب‌افتاده بیابان‌نشینی و صحراگردی است. در این منظومه، درخت خرما و بز درباره‌ی سودها و هنرهای خود داد سخن می‌دهند... سخن نخل به‌ویژه بر اثر است و بز را نهایتاً مجاب و خوار می‌کند، به‌عبارت‌دیگر فواید زندگی کشاورزی بر زندگی شبانی نهایتاً چیره می‌شود» (ضابطی جهرمی، ۱۳۸۹: ۲۸۴)؛ البته نقطه‌ی توجه بر اهمیت نخل، به‌مثابه نماینده‌ی انواع درختان است: «درخت، حتی درخت مقدس در همه‌جا وسیله‌ای آیینی و خاص شعائر مذهبی نیست، بلکه شکلی نمادین از یک کلیت است که از حد این کلیت فرا می‌گذرد و در نتیجه این شکل نمادین تبدیل به وسیله‌ی آیینی می‌شود» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ۱۸۷)؛ بر همین اساس نخل به‌طور کلی نمایانگر درخت است؛ اما عواملی موجب شده درخت خرما در متون مذهبی و آیینی زردشتیان، مسیحیان، مسلمانان و سایر ادیان مهم و نمادین به‌شمار آید؛ اگرچه فارغ از نوع مذهب و باورها: «ستایش چنار کهن و درخت‌های دیگر مانند سرو، خرما، انار و جز آن‌ها خاص ایرانیان نیست و در فرهنگ اکثر اقوام جهان وجود دارد» (بهار، ۱۴۰۲: ۴۷). بر همین منوال نخل نیز متناسب با مبانی

ادیان گوناگون از عالم مادی جدا و جنبه تقدس یافته است. حتی در باور جوامع ابتدایی: «جهان عموماً جاندار است و گیاهان و درختان از این قاعده مستثنا نیستند، به نظر او آن‌ها نیز چون خود او [انسان] روح دارند و بر همین اساس با آن‌ها رفتار می‌کند» (فریزر، ۱۳۸۸: ۱۵۳). مبتنی بر دیدگاه‌های تطورگرایانه؛ با وسعت نظر و گسترش بینش انسان در عرصه باورهای آیینی و دینی، نمود اعتقادات گاهی دچار دگردیسی و جای‌گشت شده؛ اما بر مرکز و مدار نخستین با ماهیت فطری شکل‌گرفته است. باور به جانداری درختان موجب شده است انسان برای رستنی‌ها نیز دو جنس نر و ماده قائل باشد.

بُن و تبار باور به نرینگی و مادینگی گیاهان در اسطوره‌شناسی ایرانی، به «مشیه و مشیانه» می‌رسد: «از نطفه گیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال شاخه ریواس می‌روید که دارای دو ساق و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سال‌هایی است که مشیه و مشیانه، نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند... این دو گیاه به‌صورت انسان درمی‌آیند و «روان» به گونه مینوی در آنان داخل می‌شود» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴۵). جای‌گشت انسان به گیاه دلالتی تلویحی به توت‌میسیم دارد: «انسان - به سبب پیدایش نخستین نوع یا جفت خویش از گیاه و توت‌شدن گیاه - خود را با گیاه یکی می‌پندارد، از متعلقات او (یعنی: خون، خوی، اشک و اندام‌ها و خاک‌گور) نیز گل و گیاه و درخت چونان «خود»، «نمود» یا «همتای دیگر» انسان می‌روید» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۱۰۹). به تعبیر دیگر: «چون «انسان» درگذشت، نطفه او بر زمین فرو رفت از تن او که از فلز بود، انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفه او مشیه و مشیانه^۱ (مشی و مشیانه) که نخستین زوج بشر بودند، از زمین رویدند» (هینلز، ۱۳۶۸: ۹۲). شباهت رفتاری درخت خرما (نخل) به انسان، افسانه عاشق‌شدنش، آمیزش و باروری آن شباهت فراوانی به مشی و مشیانه دارد. درختان و گیاهانی که هر دو جنس نر و ماده را دارند و قابلیت زایش و باروری وجود دارد؛ برخلاف برخی موجودات طبیعی مانند طاووس که میان دو رسته نمادهای خیر و شر در ادوار گوناگون جابه‌جا شده؛ نخل همواره مقدس شمرده شده و منفعت داشته است: «نخل از درختان نادری است که نظر

فیلسوفان جهان اسلام را همچون آفریده‌ای بی‌نظیر و استثنایی به خود معطوف داشته است. درخت نخل را مظهر و ممثلی از «ارض آسمانی» دانسته‌اند و «نخله مریم» را که اشاره به نخلی دارد که بنا بر وحی منزل خداوند در قرآن، ولادت شگفت و معجزه‌نمای حضرت عیسی (ع) در زیر آن روی داد، با «نخله آسمانی» در نزد پیروان دوازده‌امامی ارتباط داده‌اند (بلوکباشی، ۱۴۰۲: ۱۵۱)؛ به نظر می‌رسد همراه با رواج کاشت نخل در ایران به تاسی از میان‌رودان، باور به تقدس آن نیز منتقل شده است. چندین ویژگی موجب شده است که نخل نزد مردم مقدس شمرده شود: «هم‌زیستی چند هزارساله این مردم با نخل، قابل‌استفاده‌بودن غالب قسمت‌های این درخت [نخل] چون برگ، تنه و لیف برای تولید محصول و جایگاه غذایی و سودمندی میوه رطب برآمده از نخل که به توصیه اولیای دین پاکیزه‌ترین و بهترین است» (کلاه‌کج و بنی‌تمیم، ۱۴۰۱: ۶۳)؛ به عبارتی دیگر سودمندی نخل ارتباط معناداری با تقدس درخت دارد: «در مناطق خرماخیز ایران، درخت خرما و میوه آن نه تنها نقشی اساسی در اقتصاد محل و معیشت مردم دارد، بلکه، به نوعی، از جایگاه ارزشمند در باورها، رفتارها و مناسک آن‌ها برخوردار است» (متین، ۱۳۹۲: ۱۴۶). تمرکز بر قداست درخت به سبب پرفایده‌بودن، به تدریج نخل را فراتر از یک آفریده طبیعی برده و در دسته موجودات فراطبیعی و عجیب قرار داده است: «نخل خرما است و این درخت درختی مبارکست و در اصل درخت پیچیدگی ندارد و قامت راست دارد. درخت نر از درخت ماده پیدا بود... هر شاخی را کی ببرند به جای باز ناید چو عضو آدمی. لیف دارد چون موی و بر پشت استخوان وی نقطه بود چون رحم نهال از آن روید... ابو حاتم سجستانی گوید «خرما انعام آفریدگار است بر اهل اسلام و در بلاد کفر نباشد نه در حبشه و نوبه و زنج و هندو نه در ترک مگر به زمین بربر کی لشکر اسلام دانه چند بیفکنند، آنجا برست.» درخت وی چون درست در سقف افکنند بشکند، چون بدو شاخ کنند نشکند. این میوه در بلاد اسلام است» (محمد طوسی، ۱۳۴۵: ۳۲۴). در همین ارتباط قزوینی در «عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات» می‌نویسد: «نخل درختی مشهور و مبارکست و از عجایب او آنست که نباشد الا در بلاد گرمسیر و دیار اسلام و درخت خرما از نعمت‌هایی است که باری تعالی اهل اسلام را بدان کرامت کرده است و پیغمبر (ص)

فرموده است اكرموا عمتمكم النخله و از بهر آن را عمه خوانند که باری‌تعالی او را از فضله گل آدم (ع) آفرید و درخت نخل به آدمی ماند از چند وجه اول آن‌که قامت مستوی دارد. دوم آنکه او را ذکر و انثی بود» (قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۴۵). اهمیت نخل به حدی است که در نقاط مختلف ایران اسامی متنوع و گوناگونی داشته و آیین‌هایی پیرامون آن شکل گرفته است.

۶. نخل به‌مثابه نشان فرهنگی بافق

اقلیم، جغرافیا و در محدوده وسیع‌تری محیط طبیعی تأثیر ژرفی بر فرآورده‌ها و تولیدات فرهنگی انسان دارد. متأثر از طبیعت و بوم، پیشه‌ها، خوراک، پوشاک و به‌طورکلی شیوه تفکر و نحوه زیستن در انسان شکل می‌گیرد. کویر نیز محیط زندگی گونه‌هایی از جانوران و موجودات زنده بوده و پوشش گیاهی خاصی دارد؛ اما در میان درختان تنها برخی از آن‌ها با آب‌وهوای کویری سازگارند و طی دوره‌های گوناگون دوام داشته و باقی‌مانده‌اند؛ از آن جمله نخل در طبیعت بافق است؛ تصاویر (۲ و ۳).



(تصویر-۲): نمایی دور از نخلستانی در بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۳): نخلستان، بافق (منبع: نگارنده)

زیستگاه درخت خرما یا نخل «سرتاسر مناطق جنوبی و قسمت‌هایی از مناطق داخلی‌تر فلات ایران... تقریباً در تمامی مناطق جنوبی، جنوب شرقی و شماری از مناطق داخلی‌تر به‌ویژه در حاشیه کویر است» (سعادت، ۱۳۹۹: ۴۶). پراکنش مکانی نخل از گذشته مورد توجه جغرافی‌دانان، تاریخ‌نگاران و گردشگران بوده است: «نخل در بابل فراوان است همان‌گونه که در ساحل پارس و شوش و کرمانیا فراوان است» (استرابون، ۱۳۹۶: ۳۲۴). رستگاه اصلی نخل را نقاط مختلفی یاد کرده‌اند: «اصل درخت خرما را از عربستان و آفریقای شمالی و یا بلوچستان نام برده‌اند و در نقاط گرمسیر و نیم‌حاره کشور کشت می‌شود و در خوزستان و قسمت جنوبی فارس و کرمان و بلوچستان و همچنین در عقدای یزد واحه‌های مرکزی ایران مانند خور و بیابانک و طبس و بیاضه و چوپانان و قریه نیشابور کویر و جندق و فرخی می‌روید» (ثابتی، ۱۳۴۴: ۲۵۳ و ۲۵۴)؛ برای مثال هرمزگان و فارس از گذشته دارای نخلستان‌های فراوانی بوده است: «نزد مردم سرزمین‌های گرمسیری فارس، نخل همواره جایگاه ارزشمندی داشت. پایداری نخل در برابر خشکی و سازگاری آن با آب‌وهوای گرم و میزان ثمردهی فراوان، از ویژگی‌های مهم طبیعی این درخت است. مردم

خطهٔ یادشده نیز با توجه به این ویژگی‌ها از دوران پیش از اسلام به اهمیت نخل پی برده بودند (ابراهیمی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۲). استان هرمزگان خاصه میناب نیز از رویش‌گاه‌های مهم درخت نخل در ایران است. به حدی که: «پرمحصولی و گوناگونی فراورده‌های نخل و تنیدگی آن در زندگی به تدریج درون باورها و اعتقادات مردم ریشه دوانده است به گونه‌ای که حضور مشتقات نخل از تولد تا مرگ در مراسم مختلف دیده می‌شود» (قاسم‌پور مقدم و سعیدی، ۱۳۹۸: ۱۲۲ و ۱۲۳). بافق پوشش گیاهی و نخلستان‌های فراوانی دارد؛ حال آنچه در حوزهٔ مطالعات فرهنگی اهمیت دارد، جایگاه نخل به‌مثابه یکی از شاخصه‌های هویتی بافق است.

۷. نخل در بافق

نخل به‌نوعی معرف هویت و فرهنگ بافق است؛ به‌عبارتی دیگر هویت بافق در بستر نخلستان شکل گرفته است و بسیاری از مناسک، آیین‌ها، نظام خوراک، هنرهای بومی و پیشه‌های سنتی منطقه با درخت خرما پیوند دارد. در مناطق نخل‌خیز ایران به سبب اهمیت و ارزش درخت خرما، تمامی اجزا و قسمت‌های آن، همین‌طور مراحل کار در ارتباط با نظام خوراک و صنایع دستی و هنرهای بومی از نام خاصی برخوردار است؛ اما آنچه اهمیت دارد اطلاق «مُغ»^۱ به برگ درخت خرما در بافق است.^۲ بهار در شرح واژگان بندش در بخش «دربارهٔ چگونگی مردمان» می‌نویسد: «Pesi Muy» پیش در فارسی به معنای شاخ و برگ خرما است و موع و مغ به معنای درخت خرما است (بهار، ۱۳۹۵: ۱۸۰). در نواحی دیگر ایران نیز نخل و اعضای آن، اسامی گوناگونی دارد: «در خوزستان «شَعَف» Saaf در هرمزگان و سیستان «پیش» Pis در ده سلم «مهر» Mahr در بافق کرمان «مُغ» Moq در بوشهر «شهار» Sahar یا «گرده» Gordi و یا گرز Gorz نامیده می‌شود» (کریم‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۷). در برخی از مناطق ایران مانند جنوب فارس به‌ویژه جهرم نخل اسامی متنوعی مانند: تُرک^۳،

1. Moq

2. در سایر نقاط ایران حرف «غ» به «خ»، «ک» و «گ» نیز تبدیل شده و به‌ترتیب به نخل «مخ»، «مک» و «مگ» نیز گفته می‌شود؛ اما اطلاق «مُغ» به معنی برگ نخل و نه درخت خاص بافق است.

3. Tarok

فسیل یا فسیله^۱ و مُخ دارد (تسلیم جهرمی، ۱۴۰۳: ۵۳-۵۶). در وجه تسمیه خرما بسیار زیاد است، البته حضور نگارنده در شهرستان بافق و گفت‌وگو و مصاحبه با مطلعان محلی نشان از آن داشت که «مُغ» در بافق به معنی برگ نخل است؛ اگرچه نویسنده کتاب «نخل در فرهنگ ایرانی»، بافق را بخشی از کرمان لحاظ کرده، اما بافق استان یزد را مطالعه کرده است. در «فرهنگ فارسی به پهلوی» معادل نخل واژه مغ (Moq) درج شده است (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۵۱۹)؛ اگرچه حرف انتهایی واژه، گاهی به‌گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شود: «در جنوب آن را مخ (Mox) و برخی مناطق «مک - Mok: درخت خرما، نخل = مک» (ستوده، ۱۳۳۵: ۱۷۱)؛ به بیانی دیگر: «صورت «x» در زبان فارسی بازمانده اصوات هند و اروپایی q, gh و آریایی قدیم k و g است» (باقری، ۱۳۸۰: ۲۳۵)؛ برای مثال در زبان کردی برخی واژگان مانند «داغ» و «باغ» به ترتیب «داخ» و «باخ» تلفظ می‌شود. بر این قاعده تنوع واژگانی «مغ»، «مخ»، «مک» و «مو» به درخت خرما و انگور قابل درک است. با این حساب از منظر مردم‌شناسی توجه به اسامی گیاهان و درختان با توجه به فرهنگ بومی و محلی قابل تأمل بوده و نشان از محتوا و پیشینه‌ای ژرف دارد. پس از گذشت زمان تکرار برخی واژگان، آن‌ها را در دسته کلمات تکرارشونده قرار می‌دهد و به‌ندرت به خاستگاه و تبار آن توجه می‌شود؛ به عبارتی دیگر واژه از زمینه‌های بافتاری دور شده و تنها به‌مثابه فرم و به‌دلیل انتقال پیاپی در بستر فرهنگ شفاهی دوام می‌آورد.

۸. بوم‌شناختی «مُغ» در بافت فرهنگی بافق

نام‌نهادن برگ «نخل» به «مُغ» در گویش مردم بافق از دیرینگی نخل در فرهنگ منطقه یادشده حکایت دارد و از سویی دیگر پیوند واژگانی با توجه به اطلاق نخل به مغ در هرمزگان، مخ در جهرم استان فارس، مک در سیستان و بلوچستان و کلماتی مشابه در مناطق دیگر، اما از چه روی واژگان «نخل» و «مُغ» هم‌معنا شده و هم حضورند؟ به‌نظر می‌رسد در تبیین اطلاق «مُغ» وابستگی دو نظام خوراک و معیشت (پیشه) به نخل از اهمیتی دو چندان برخوردار باشد. اسطوره‌شناختی از این منظر که مبین حقایقی از تفکر گذشتگان و جاری در زیست انسان امروز است، زمینه‌ای مناسب در تبیین هم‌حضور نخل و «مغ»

1. Fasil/Fasila

خواهد بود: «اسطوره تأثیر مناسک را تضمین می‌کند و حامل یک سلسله قواعد عملی برای رفتار انسان است... درواقع، اسطوره یک توصیف عقلایی و یک تجسم و تصویری هنری نیست، بلکه دستورالعملی است که بیانگر عقیده و حکمت گذشته است» (مالینوفسکی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)؛ بنابراین تنیدن اسامی، داستان‌ها، مناسک و به‌طورکلی عناصر فرهنگی حول محور نخل از باورها و عقاید مردم بافق روایت می‌کند. گیاهان و درختان در ادوار گوناگون زندگی انسان و گذار از مراحل مختلف و سیر پیشرفت بشر نقش داشته‌اند: «ما با بازشناسی نقش گیاهان در آیین‌های مربوط به تولیدمثل و باروری، زایش، بلوغ، همسرگزینی و مرگ به رابطه کهن و عمیق انسان با گیاه پی‌می‌بریم و درمی‌یابیم که در فراسوی تاریخ، گیاهان تا چه حد در عبور انسان‌ها از دوره‌های سخت به زندگی توأم با مدنیت مؤثر و مفید بوده‌اند» (متین، ۱۳۹۲: ۱۲ و ۱۳). اهمیت گیاهان به حدی است که گاهی منجر به مقدس‌پنداری آن‌ها در تاریخ اندیشه بشری شده و از باورهای ابتدایی بشر نشئت گرفته است؛ در این رابطه در بافق نیز، درخت خرما و اجزای آن گرمی داشته و دارای جایگاه والایی است. مردم بافق نخل را مانند انسان دانسته و پیرامون آن مناسکی انجام می‌گیرد. تفاوت بافق با سایر نخل‌نشینان ایران آمیختگی سنت زردشتی با خرده‌فرهنگ نخل‌داران منطقه است. استان‌های کرمان و یزد از گذشته محل سکناى زردشتیان بوده است؛ بسیاری از باورهای ایشان تباری باستانی دارد؛ بنابراین ریشه مقدس‌پنداری نخل را می‌توان در متون کهن جست: «زردشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو را به‌جای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپتتمان زرتشت تو باید به نزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود به تو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک‌مزدا آفریده‌ای گیاه مقدس» (پورداوود، ۱۳۵۶: ۵۵۸). طی مطالعات میدانی «مُغ» در فرهنگ بافق جایگاهی مقدس داشته است و احتمال دارد نامیدن نخل به «مُغ» ارتباط معناداری با اهتمام بر قداست بخشی درخت داشته باشد: «مردم نخل را «مُغ» می‌نامند که به معنی پیشواست و از این‌رو، این درخت برایشان مهم و مقدس است و برای آن ارزش و احترام قائلند» (قاسم‌پور مقدم و سعیدی، ۱۳۹۸: ۱۰۶)؛ بنابراین ورود نخل به‌نظام و ادبیات دینی به ضمانت نام «مُغ»، می‌تواند از این قاعده پیروی کند؛ اما پیرامون این مسئله که چرا برگ درخت خرما در بافق، «مُغ» نام‌گرفته است را باید در بسترهای مختلف مطالعه کرد و مبتنی بر بافتار بافق بدان

پرداخت. به نظر می‌رسد تقدس، نظام وقف و مواردی مشابه هر یک زمینه‌ای را جهت تحلیل بوم‌شناسی فرهنگی مُغ (برگ درخت خرما) در بافق فراهم می‌کند.

سودمندی نخل: نام‌گذاری نخل به «مُغ» مبتنی بر رویکرد قداست‌بخشی به درخت در بسترهای باورهای زردشتیان مبنی بر تقدس روحانی زردشتی یا مُغ، نخستین فرضیه‌ای است که می‌تواند تمهیدی برای کندوکاو در این زمینه باشد؛ به عبارتی دیگر مفروض است که به سبب سودمندی و فایده بی‌شمار درخت خرما از یک‌سو و تداوم نیازمندی بشر به آن از جهتی دیگر، قدرت و توانایی درخت فراتر از یک موجود طبیعی دانسته شده است، پس تغییر طبقه و کاست درخت نخل از عالم گیاهان و قائل به جایگاهی آیینی و منتسب به روحانیان دین (مغ) فرضیه اول است. رد و تأیید انگاره یادشده منوط به اطلاع از وضعیت مغان نزد مردم و متون اصیل دین زردشتی است. به احتمال مغان نزد مردم به سبب دین آگاهی شفاهی، از قدر و منزلت فراوانی برخوردار بوده‌اند؛ اما متون مستند به نحوی دیگر گواهی می‌دهند: «در اوستا برای روحانیون عنوان آثرون آمده است... در اوستا از واژه مغ خبری نیست، جز یک مورد «یسنا=۶۵/۷» که از اصطلاح مُغوتبش Moyu- tbitis که موردی مشکوک است به معنی «دشمن مغ» یادشده که شاید اصولاً از Maga به معنی «شرکت» باشد که اصولاً با «مُغ» و آنچه منظور است ارتباطی ندارد و این واژه اخیر به معنی انجمن و مجمع نیز هست» (رضی، ۱۳۸۵: ۷۱)؛ از جهتی دیگر در شمار عواملی که رد فرضیه قداست‌بخشی نخل در پی وابستگی به مغ را به دنبال دارد، مسائل واژگانی و زبان‌شناختی است؛ زیرا مغ Magu که در کتیبه‌ها تنها اصطلاح است برای روحانی، درحالی‌که در اوستا این مفهوم را نداشته و برای مرد روحانی و مرد دین واژه یا اصطلاح Atharvan معمول است» (رضی، ۱۳۶۶: ۵۷)؛ البته در حال حاضر چنین امکانی وجود دارد که میان باورهای عامه و تبار واژگان تمیز قائل شد؛ چون درهم‌تنیدگی اعتقادات مردمی با آنچه سینه‌به‌سینه دریافت کرده بودند و نه بر مبنای متونی که احتمال داشته از دسترس عموم خارج بوده، شایان توجه است.

بخشندگی و دهش: نخل پرفایده و سودمند بوده و یکایک اجزای آن مفید به‌شمار می‌آمده، مصداقی از دهش و سخاوت (Maga) بوده است: «مفسران اروپایی اوستا، این کلمه را

به‌معنای مختلف گرفته‌اند. اگر این کلمه را با لغت سانسکریت مگهه^۱ که به معنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته به معنی دهش و بخشش بدانیم مقرون‌تر به صواب است» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۷۷۹).

«کلمه مغ چون بر انسان اطلاق می‌شود عبارت است از انسانی که تربیت‌کننده جان و آیین است. درخت خرما را هم به‌همین مناسبت مغ گویند؛ چون‌که از یک اصله نخل، ممکن است کلیه لوازم زندگانی انسان از ماکول و مشروب و ملبوس و کتابت و خانه و مسکرات و غیره تدارک شود؛ حقیقتاً مغ تربیت‌کننده جسمانی انسان است، نخل و موبد را به همین لحاظ مغ گفته‌اند» (سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، ۱۳۹۲: ۶۴).

با این حساب از آنجا که در بافق و بسیاری از شهرها نخل به‌مثابه قربانی حساب می‌شود و از اصطلاح کشتن و قربانی کردن استفاده می‌کنند، شاید قربانی نخل و توزیع پنیر آن (دل خرما) قربانی شده مصداقی از دهش و سخاوت باشد. حین پژوهش میدانی در شهر بافق، مراسم قربانی نخل در یکی از باغ‌های هنیه از محلات بافق مشاهده و ثبت شد؛ تصاویر (۴، ۵ و ۶). در پایان مطابق سنت قربانی نخل، پنیر یا قلب آن، تصویر (۷)، را میان حاضرین توزیع کردند.

بدین ترتیب اگرچه گذر زمان مراسم قربانی نخل را از زمینه‌های اسطوره‌ای و آیینی دور نموده و تنها تکرار آن به جهت منافع نخل‌های ماده به‌منظور گسترش فضای رشد آن‌ها انجام می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد پیوند قربانی نخل با مذهب و ارکان مذهبی پیش از اسلام مستحکم بوده است واژه «مغ» در ادبیات شفاهی و عامیانه بافق مانند سایر مناطق نخل‌نشین جای دارد که نشان از غنای فرهنگی و استمرار واژگان اصیل در گویش مردم منطقه مزبور دارد؛ بنابراین مفروض است میان تسمیه نخل به مغ، سخاوت و بخشندگی و قربانی (مغ) در بافق که نوعی قربانی بی‌خون لحاظ می‌شود ارتباط معناداری وجود داشته باشد. اطلاق نام «مغ» به برگ نخل در بافق و «مغ» به نخل و «مغستان» به نخلستان در سایر مناطق نخل‌خیز ایران و به انضمام وجود روستاها و بخش‌هایی با نام «مغ» در استان‌های سیستان و بلوچستان و هرمزگان مؤید ارتباط فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی استان‌های یادشده و پیشینه کهن واژه یادشده و استمرار حضور آن در میان واژگان بومی است.



(تصویر-۴): نخل نر نشان شده برای قربانی، فروردین ۱۴۰۳، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۵): نخل نر نشان شده برای قربانی، فروردین ۱۴۰۳، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر ۶): شخصی که مهارت هرس و قربانی درختان نخل را داشت، استاد محمود (اوس محمود)، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر ۷): پنیر خرما یا دل خرما، بافق (منبع: نگارنده)

مغ به معنی نخل از ریشه مُغ: واژه مغ به معنی نخل از ریشه مُغ صور گوناگونی در فارسی به معنی درخت نخل است که از زبان پهلوی به فارسی امروز رسیده است. «مخ بالفتح و سکون خای معجمه. و درخت خرما را نیز گویند و لهذا خرماستان را که نخلستان باشد مخستان گویند» (پادشاه، ۱۳۶۳: ۳۸۸۳). در زبان پهلوی *moḡ*، *muḡ* و *mug* به معنای «خرما بُن» است و با کلمه مغ به معنای مغز نیز قرابت دارد. دلیل آن این است که اصل نخل سر بزرگ آن است. به همین ترتیب کلماتی منشعب از این واژه از این قرارند: مخور؛ نخلبان یا آرایش دهنده برگ و خوشه‌های نخل (در پهلوی مُوگر: موگ یا موغ در پهلوی به معنی نخل است)، مُخَبُر (استان بوشهر)، مُخَر (مخ‌گر در جهرم) و مَج ایوار (در بلوچستان) که شغلی قدیمی در بین کشاورزان درختان خرما است که در نواحی جنوبی ایران رواج دارد. در بافق استان یزد نیز واژگان گوناگونی هم‌خانواده با «مغ» وجود دارد از آن جمله «تیرمغ^۱» به معنی شاخه‌های سنگینی که در نزدیکی تنه نخل می‌روید و در گذشته برای پوشانیدن سقف استفاده می‌شده است؛ تصویر (۸). از دیگر واژگان مرسوم در استان یزد مغستان به معنی نخلستان است: «آبادی‌ها همه خرماستان است یعنی مغستان است. «مغ» معنی نخل دارد» (قلمسیاه، ۱۳۷۹: ۲۰۷). در برخی فرآورده‌ها و محصولات حصیری بافق مانند «سبد مُغی» نیز، واژه «مغ» وجود دارد؛ علاوه بر این حتی مواد رنگزا جهت رنگرزی الیاف نخل را در بافق «جوهر مُغ رنگ‌کنی» می‌گویند. از دیگر کلماتی که در ارتباط با نخل در میان حصیربافان بافق رایج است، می‌توان به «شاخ مغ» اشاره کرد؛ همین‌طور بافندگان حصیر بافق از «مغ نُریدن» به معنی رشته‌رشته کردن برگ نخل استفاده می‌کنند.^۲

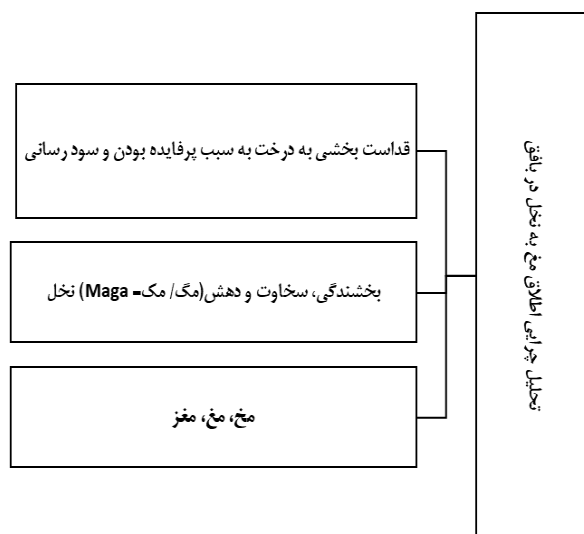
در مجموع اطلاق «مغ» به نخل یا درخت خرما در بافق علل گوناگونی دارد که می‌توان در سه دسته؛ قداست‌بخشی به درخت به سبب پرفایده بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش نخل و قرابت مفهومی با واژگان «مخ» و «مغز» طبقه‌بندی کرد؛ تصویر (۹).

1. Tir-e moq

2. اطلاعات به دست آمده حاصل گفت‌وگو و مصاحبه با جامعه حصیربافان شهرستان بافق طی پژوهش میدانی در فروردین ماه ۱۴۰۳ است.



(تصویر-۸): تیرمغ، بافق (منبع: نگارنده)



(تصویر-۹): تحلیل چرایی اطلاق مغ به نخل در بافق (منبع: نگارنده)

۹. نتیجه‌گیری

این پژوهش به تفصیل به واکاوی ریشه‌های اطلاق واژه «مُغ» به برگ نخل در منطقه بافق همت گمارد. با بررسی دقیق و نظام‌مند فرضیات گوناگون و ارزیابی آن‌ها در پرتو مستندات

تاریخی معتبر، این مقاله تبیینی علمی از چرایی این تسمیه ویژه ارائه داده است. یافته‌های حاصله، ابعاد نوینی از تعاملات فرهنگی، زبانی و تاریخی منطقه را روشن ساخته و به درک عمیق‌تری از سیر تحول و کاربرد این واژه در بستر محلی رهنمون می‌شود؛ نخست، از آنجا که نخل سودمند و بارآور است و فایده و اثربخشی آن فراتر از درختان بی‌بار (دار) می‌نموده، مقدس و نظرکرده دانسته‌اند؛ زیرا تمام اجزای درخت خرما در نظام خوراک، پوشاک و ابزار و لوازم زندگی مفید بوده است، مغ نام نهاده‌اند. حدس دوم مرتبط با بخشندگی و دهش نخل بود. سودمندی نخل، مصداقی از دهش و سخاوت (Maga) بوده است و به تدریج ساخت واژه‌ای شبیه به «مگ»، «مک» به نشانه سخاوت نخل ساخته شده است و در برخی مناطق چون سیستان و بلوچستان همچنان «مک» و در بافق «مغ» رواج یافته است. مغ در دین زردشتی نوعی مربی جان و آیین پیروان تلقی می‌شده؛ از طرفی دیگر چون از یک اصله نخل، بسیاری از لوازم زندگانی انسان و خوراکی‌ها به دست می‌آمده است آن را پروارنده جسمانی انسان دانسته و نخل و موبد را به همین لحاظ «مغ» گفته‌اند. انگاره‌ای دیگر معطوف بود به دارابودن مغز در نخل همانند انسان که به همین سبب در برخی نقاط آن را «مخ» نامیده‌اند. نتیجه آنکه از نخل به سبب پرفایده‌بودن و سودرسانی، بخشندگی، سخاوت و دهش و مخ یا مغ به معنی مغز و به نحوی در ارتباط با انسان و صفات و ویژگی‌های انسانی مانند سخاوتمندی و دارا بودن مغز چنین نام پذیرفته است.

فهرست منابع

- ابراهیمی، مصطفی و دیگران (۱۴۰۰)، «نخل و خرماي فارس در سده‌های نخستین اسلامی از منظر جغرافیای تاریخی»، پژوهش‌های تاریخی، ۵۷ (۵۱)، صص ۳۹-۵۴.
- استرابون (۱۳۹۶)، *جغرافیای استرابو سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، تهران: دکتر محمود افشار.
- اقتداری، احمد (۱۳۵۴)، *دیار شهریاران (جلد نخست: آثار و بناهای تاریخی خوزستان - بخش دوم)*، چاپ اول، تهران: انجمن آثار ملی.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، *تاریخ اساطیری ایران*، چاپ اول، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴)، «بن‌مایه اساطیری رویدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب

- پارسی، «مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۳۸ (۵۰)، صص ۱۰۵-۱۳۲.
- باقری، مه‌ری (۱۳۸۰)، *واحدشناسی تاریخی زبان فارسی*، چاپ اول، تهران: قطره.
- بلوکباشی، علی (۱۴۰۲)، *مردم‌شناسی دین (مناسک و آیین‌های مذهبی در ایران)*، چاپ اول، تهران: دکتر محمود افشار.
- بهار، مه‌رداد (۱۳۹۵)، *بندهش (قرتبع دادگی)*، چاپ پنجم، تهران: توس.
- بهار، مه‌رداد (۱۴۰۲)، *از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور*، تهران: نشر چرخ.
- پادشاه، محمد (۱۳۶۳)، *فرهنگ آندراج*، چاپ دوم، تهران: کتابخانه خیام.
- پوردادود، ابراهیم (۱۳۵۶)، *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- تسلیم جه‌رمی، فاطمه (۱۴۰۲)، «تحلیل اساطیر آفرینش و باروری در باورها و رسوم عامیانه جنوب ایران درباره نخل (با تکیه بر شهرستان جه‌رم)»، *پژوهش‌های ادبی*، ۲۰ (۸۱)، صص ۴۵-۷۱.
- تسلیم جه‌رمی، فاطمه (۱۴۰۳)، «بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه جه‌رم»، *ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ۱۴، صص ۴۵-۷۶.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به‌کوشش ژاله آموزگار، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ثابتی، حبیب‌الله (۱۳۴۴)، *درختان و درختچه‌های ایران*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- جانب‌اللهی، محمد سعید (۱۳۹۸)، «یزد و بافق؛ دست‌بافته‌ها و حصیر بافت‌ها»، *نشریه فرهنگ مردم ایران*، شماره ۵۷ و ۱۳۳-۱۴۸.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه دهخدا*، شماره مسلسل ۲۱۲: شماره حرف «م» (بخش دوم): ۶، تهران: دانشگاه تهران.
- رضی، هاشم (۱۳۶۶)، *تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی*، چاپ اول، تهران: فروهر.
- رضی، هاشم (۱۳۸۵)، *وندیاد (وی. دتو. داته - جلد اول: فرگردهای ۱-۸)*، چاپ اول، تهران: بهجت.
- ستوده، منوچهر (۱۳۳۵)، *فرهنگ کرمانی*، چاپ اول، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، محمدعلی (۱۳۹۲)، *سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیرالطریق)*، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، چاپ اول، تهران: دکتر محمود افشار.
- سعادت، مصطفی (۱۳۹۹)، «پراکنش جغرافیایی واژه‌های نخل، درخت خرما و مغ و چرای مغ نامیده شدن درخت خرما در شماری از گویش‌های ایرانی»، *پژوهشنامه فرهنگی هرمزگان*؛ ۱۳ (۱۸)، صص ۶۱-۴۵.
- شوالیه، ژان و گربران، آلن (۱۳۸۲)، *فرهنگ نمادها (جلد سوم - حرف «ح» تا «س»)*، ترجمه

- سودابه فضاییلی، چاپ اول، تهران: جیحون.
- صدقی، حسین (۱۳۹۸)، *سرو نامه: نشانه‌شناسی نقش سرو در خانه‌های تاریخی فاخر کاشان*، چاپ اول، تهران: کتاب‌سرای میر دشتی.
- ضابطی جهرمی، احمد (۱۳۸۹)، *پژوهش‌هایی در شناخت هنر ایران*، چاپ اول، تهران: نی.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد (۱۳۴۵)، *عجائب‌المخلوقات*، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ اول، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۱)، *فرهنگ فارسی به پهلوی*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- فریزر، جیمز (۱۳۸۸)، *شاخه زرین؛ پژوهشی در جادو و دین*، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ ششم، تهران: آگاه.
- قاسم پور مقدم، حسین و سعیدی، سهراب (۱۳۹۸)، «تحلیل جایگاه نخل در ادبیات شفاهی و فرهنگ عامه مردم میناب»، *فرهنگ و ادبیات عامه*، ۷ (۲۵)، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۶۱)، *عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات*، به تصحیح و مقابله نصرالله سبوحی، چاپ دوم، تهران: عطار.
- قلمسیاه، اکبر (۱۳۷۹)، *یزد در سفرنامه‌ها (جلد دوم)*، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات گیتا.
- کریم نیا، مینو (۱۳۸۴)، *نخل در فرهنگ ایرانی*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
- کلاه‌کج، منصور و بنی تمیم، مهناز (۱۴۰۱)، «مطالعه قوم‌نگاری حصیریافی مردم عرب خوزستان»، *هنرهای صناعی ایران*، ۵ (۸)، صص ۷۴-۵۹.
- مالینوفسکی، برانیسلاو (۱۳۸۹)، *سه گزارش از زندگی اجتماعی مردم بدوی (ابتدایی‌ها)*، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- متین، پیمان (۱۳۹۲)، *گیاهان آیینی در فرهنگ و فولکلور ایران*، چاپ اول، تهران: فرهامه.
- هنری، مرتضی (۱۳۵۱)، «اهمیت درخت خرما در زندگی مردم خور»، *یغما*، ۲۵، صص ۲۱۲-۲۱۹.
- هینلز، جان راسل (۱۳۳۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ اول، تهران: چشمه.

Transliteration

- Amouzgar, Jaleh (1994). *Mythological History of Iran*, First Edition, Tehran: Samt.
- Aydenlou, Sajjad (2005). The mythological theme of "plant growing from man" and its reflection in the *Shahnameh* and Persian literature", *Journal of the Faculty of Literature and Humanities of Mashhad*, 38(50): 105-132.
- Bagheri, Mehri (2001). *Historical Phonology of Persian Language*, First Edition, Tehran: Ghatreh.
- Bahar, Mehrdad (2016). *Bondahesh (Farnbagh Dadagi)*, Fifth Edition, Tehran: Toos.
- Bahar, Mehrdad (2023). *From Myth to History*, Compiled and Edited by Abolghasem Esmacilpour, Tehran: Chark Publishing.
- Blokbashi, Ali (2023). *Anthropology of Religion (Rites and Religious Rituals in Iran)*, First Edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Chevalier, Jean (2003). *Dictionnaire des symboles: mythes, reves, coutumes*, translated by Sudabeh Fazaeli, first edition, Tehran: jēihoūn.
- Dehqodā, 'Alī Akbar (1994). *Loḡat-nāmeḡ-ye Dehqodā*, serial number 212: letter "M" number (part two): 6, Tehran: University of Tehran.
- Ebrahimi, Mostafa and others (2021). Palms and Dates of Fars in the Early Islamic Centuries from the Perspective of Historical Geography, *Historical Research*, 57(51): 54-39.
- Eghtedari, Ahmad (1975). *Dīyār-e Šahrīārān (Volume One: Historical Monuments and Monuments of Khuzestan - Part Two)*, First Edition, Tehran: National Monuments Association.
- Farahvashi, Bahram (2002). *Persian dictionary in Pahlavi*, third edition, Tehran: University of Tehran.
- Frazer, James George (2009). *The golden bough: a study in magic and religion*, translated by Kazem Firouzmand, sixth edition, Tehran: Agah.
- Ghalamsiyah, Akbar (1990). *Yazd in Travelogues (Volume 2)*, First Edition, Tehran: Gita Publishing House.
- Ghasempour Moghadam, Hossein and Saeedi, Sohrab (2019). Analyzing the place of palm in oral literature and folk culture of Minab people, *Culture and Popular Literature*, 7(25): 105-126.
- Henry, Morteza (1972). The Importance of the Date Palm in the Lives of the Khorezm People, *Yaghma*, 286:219-212.
- Hinnells, John Russell (1989). *Persian mythology*, translated by Jaleh Amouzgar and Ahmad Tafazzoli, First Edition, Tehran: Chešmeh.
- Janebollahi, Mohammad Saeed (2019). Yazd and Bafgh; Handwoven and Woven Mats, *Iranian Folk Culture Journal*, No. 57 and 58: 133-148.
- Karimnia, Mino (2005). *Palm in Iranian Culture*, First Edition, Tehran: Anthropological Research Institute in Cooperation with the General Directorate of Cultural Affairs.
- Kolahkaj, Mansour and Bani Tamim, Mahnaz (1992). An Ethnographic Study of Basketry (Mat Weaving Products) by Arab Ethnicity in Khuzestan, *Iranian Industrial Arts*, 5(8): 59-74.
- Malinowski, Bronislaw (1990). *Trois essais sur la vie sociale des primitifs*, translated by Asghar Askari Khanqah, First Edition, Tehran: Scientific and Cultural.
- Matin, Peyman (2013). *Ritual Plants in Iranian Culture and Folklore*, First Edition, Tehran: Farhameh.
- Mohammad Tūsi (Mohammad b. Maḡmoūd b. Ahmad Tūsi) (1966). *'Aǰā'ib ul-Maḡlūqāt*, edited by Manouchehr Sotoudeh, First Edition, Tehran: Translation and Publishing House.
- Padash, Mohammad (1984). *Farhang Anandraj*, Second Edition, Tehran: Khayyam

Library.

- Pourdavoud, Ebrahim (1977). *Yašt-hā*, With the Effort of Bahram Farahvashi, Third Edition, Tehran: University of Tehran.
- Qazvīnī, Zakaryā b. Moḥammad b. Mahmoūd (2008). *‘Aǰā’eb ul-Maǰlūqāt wa ‘Arā’eb ul-Mūǰūdāt*, edited and compared by Nasrollah Sabbouhi, second edition, Tehran: ‘Atṭār.
- Razi, Hashem (1987). *History of Iranian Religious Studies*, first edition, Tehran: Forōūhar.
- Razi, Hashem (1996). *Vandīdād (V. Daev. Data - Volume 1: Sections 8-1)*, first edition, Tehran: Bahjat.
- Saadat, Mostafā (2019). Geographical Distribution of the Words Nakhl, Date Tree, and Magh and Why the Date Tree is Called Magh in a Number of Iranian Dialects, *Cultural Journal of Hormozgan*; 13(18): 45-61.
- Sabeti, Habibollah (1965). *Trees and Shrubs of Iran*, First Edition, Tehran: University of Tehran.
- Sadīd ul-Saltāneh Mīnābī Bandar ‘Abbāsī, Moḥammad ‘Alī (2013). *Safarnāmeḥ-ye Sadīd ul-Saltāneh (Al-Taddīq fī Saīr ul-ṭarīq)*, corrected and annotated by Ahmad Eghtedari, first edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Sedghi, Hossein (2019). *Sarv-nāmeḥ: Semiotics of the role of cypress in the historical houses of the noble people of Kashan*, first edition, Tehran: Mīr Daštī Bookstore.
- Sotoudeh, Manouchehr (1956). *Kermani Culture*, first edition, Tehran: Culture of Iran.
- Strabo (2017). *Strabons Geographika, Lands Under the Achaemenids*, Translated by Homayoun Sanatizadeh, First Edition, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar.
- Tafazzoli, Ahmad (1999). *History of Pre-Islamic Iranian Literature, with the Effort of Jaleh Amouzgar*, Third Edition, Tehran: Sokhan.
- Taslim Jahromi, Fatemeh (2023). Analysis of Creation and Fertility Myths in Southern Iranian Folk Beliefs and Customs Regarding Palm Trees (Focusing on Jahrom County), *Literary Studies*, 20(81): 45-71.
- Taslim Jahromi, Fatemeh (2024). A Study of Words and Terms Related to Palm Trees and Palm Cultivation in the Jahrom Dialect, *Literature and Local Languages of Iran Zamin*, 14: 45-76.
- Zabeti Jahromi, Ahmad (2009). *Researches in the understanding of Iranian art*, first edition, Tehran: Ney.

‘Mokh’ as an Identity Marker in the Cultural Fabric of Bafgh

Extensive Abstract

Introduction: In every geographical area surrounding date palm groves, a subculture has formed, and Bafgh is no exception in this respect. With an awareness of similarities and differences in the cultural components of the regions with date palm trees, anthropological studies are dedicated to recording objects, methods, practices, beliefs, and various cultural examples. On this basis, the cultural ecology of Bafgh is also of great significance. The environment of Bafgh, in interaction with culture, has shaped traditional livelihoods and related matters such as specialized vocabulary. Before the discovery of the Bafgh iron ore mine, the primary occupation of the people was date palm cultivation and related trades like mat weaving. Due to the importance of preserving and reviving Bafgh's intangible cultural heritage, this article, relying on the framework of interpretive ethnography, which probes culture based on its semantic dimension, analyzes the meaning of ‘Mokh’ among local actors. Naming the date palm as ‘Mokh’ in Bafgh is a cultural sign, and the present study is primarily an attempt to examine why the date palm is named ‘Mokh’. In other words, aware of the distinctive use of certain terms related to the date palm and its cultivation, the question is ‘Based on historical written sources, what hypotheses underpin the naming of the date palm as ‘Mokh’?’

Various words exist in Iran's local dialects whose etymologies have been less traced due to their frequent repetition; among them is ‘Mokh’ or the date palm tree in the linguistic context of southern Iran. Understanding the causes of the formation and attribution of names ensures that words do not gradually turn into suspended shells but are transmitted based on semantic layers. Based on this approach, various sources were studied. Taslim Jahromi (2024), for instance, in their article entitled "Examining Words and Terms Related to Date Palms and Date Cultivation in the Jahrom Dialect," tried to study and classify 200 words and terms related to date palms and their cultivation in Jahrom through documentary and field methods. Sa'adat (2020) in the article "Geographical Distribution of Date Palm, Tree, and Mogh, and the Reason for the Date Palm Being Called Mogh in a Number of Iranian Dialects," while examining the word "date palm" in current dialects, the country's standard language, and Pahlavi language, studied the tree from a botanical perspective. Regarding its

being called "Mogh," she believes that Aryans were not familiar with the date palm tree, and when they entered Iran and reached southern Iran, they noticed the natives' belief in the sanctity of the palm. From then on, since they had no word for it, they named it 'Mokh'; she also mentions the generosity of the date palm tree. Janbollahi (2019) in the article "Yazd and Bafgh; Hand-woven and Mat-woven Products," refers to the naming of the date palm in Bafgh and mentions 'Mokh.' Henry (1972) in the article "The Importance of the Date Palm in the Life of Khor People," points to the naming of the date palm as 'Mokh.' However, none of the written sources have addressed the various dimensions of why the date palm is named "Mogh," especially within the specific study area of Bafgh, nor have they examined different factors. Therefore, the present article is innovative in that it specifically addresses Bafgh in Yazd province, examines four different hypotheses, and the achieved result is novel.

Method: This is a qualitative study. Based on its nature and approach, it is considered historical research, concerned with analyzing past events. Relying on historical sources and valid scientific documents, the reasons for naming the date palm 'Mokh' in Bafgh were investigated. In line with this purpose, an attempt was made to base the study on reliable written sources. Furthermore, the research method is descriptive-analytical, as it examines a specific word within the linguistic context and traditions of Bafgh. Data collection in the historical section was library-based, while the descriptive part utilized observation and field interviews.

Findings: The findings shed light on the cultural, linguistic, and historical interactions of Bafgh and lead to a deeper understanding of the evolution and usage of this word in the local context. First, since the date palm is beneficial and fruitful, and its usefulness and effectiveness seemed beyond that of non-fruit-bearing trees, it was considered sacred and blessed. Because all parts of the date palm were useful as food and for clothing, tools, and household items, it was named 'Mokh.' The second conjecture was related to the generosity and giving nature of the palm. The usefulness of the palm was an example of giving and generosity (Maga), and gradually a word form similar to "Mog," "Mok" was created as a sign of the palm's generosity, and in some areas like Sistan and Baluchestan, "Mak" is still common, and in Bafgh, 'Mokh' became prevalent. In the Zoroastrian religion, a 'Mokh' was considered a kind of tutor. On the other hand, since many human necessities and foodstuffs were obtained from a single palm tree, it was also seen as nurturing humans physically, and for this reason, both the palm and the priest were

called 'Mokh.' Another notion focused on the palm possessing a 'brain' (terminal bud/heart) like humans, which is why in some areas it is called "Mokh."

Conclusion: It can be concluded that the date palm has been given this name due to its high utility and benefit, generosity, munificence, and "Mokh" or 'Mokh' meaning 'brain,' which are, in a way, related to humans and human attributes and characteristics such as generosity and possessing a brain (intellect).

Keywords: Cultural ecology, Plant sanctification, Sacredness of the date palm, Ethnography of Bafgh, Mogh in Bafgh Folk Culture.

Cultural History Studies

Research Journal of Iranian Society of History

Vol. 17, No. 64, Summer 2025
ISSN: 2008-9945 – e-ISSN: 2783-2120

Publisher: Iranian Society of History
According to the letter No 179862, dated 3 December 2011 of the Commission for Scientific Publications of the Ministry of Science, Research and Technology, Cultural History Studies Quarterly has been accredited as a scientific - research Journal.

Managing Director: Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Editor – in – Chief: Abbas Ghadimi Gheidari, Professor of history, History Department, university of tabriz

Internal Manager: Azam Riahi, Assistance professor, history of Iran, Farhangian University

Executive Expert: Fatemeh Najafi

Editor: Fatemeh Najafi

Translator of Abstract: Sajjad Sepehri Nia, Sayyed Mehdi Hoseini Taghi Abad

Lay out and Graphic: Morteza Ensafmanesh

Editorial Board:

Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Abbas Ghadimi Gheidari / Professor in Contemporary history of Iran and Iranian historiography, university of tabriz

Abass Boroumand alam / Associate Professor in Contemporary History of the Islamic World, History of North Africa, Modares university

Abbas Ahmadvand / Associate Professor in History and civilization of Islamic nations, Shahid Beheshti University

Ahmad Reza khezri / Professor in History of Iran, Tehran University

Ali Mohammad Valavi / Professor in History of Islam, Alzahra University

Gholamali Pashazadeh / Associate Professor in History of Qajar and Ottomans, Tabriz University

Hasan Hazrati / Associate Professor in Ottoman history , Middle Eastern History, Islam history, University of Tehran

Hooshang KHosrobeigi / Professor in History of Iran/Mongolia's empires, History Department of Payam-e- Noor Tehran

Jamshid Noroozi / Associate Professor in History of Iran/History of India, Alzahra University

javad heravi / Associate Professor in History of Iran, Islamic Azad University*Science And Research

Maghsoud Ali Sadeghi / Associate Professor in History of Iran, Tarbiat Modares University

Mohsen Rahmati / Professor in History of Iran, khoramabad University

Nasrallah Pourmohammadi Amlashi / Professor in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University

Noz'hat Ahmadi / Associate Professor in History of Iran, Esfahan University

Shahram Jalilian / Professor in History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz

Shahram Yousefifar / Professor in History of Iran, University of Tehran

Soheila Shahshahani / associate professor of anthropology, Shahid Beheshti University

Münever Tekcan / Professor in Turkish language, Kocaeli University, İzmit, Türkiye

Ali Zahir Hashim / Professor of Arab and Islamic heritage, University of Kufa, Iraq

Negar Habibi / Mossadegh Foundation Lecturer of Iranian Studies University of Geneva, Switzerland

Address: No. 10, Floor. 4, National Library and Archives of IRI. End of Shahid Hesari St.

Haghani BLV. Tehran, Iran.

Fax: +989904142687

E-mail: chistorys.ir@gmail.com

Website: www.chistorys.ir



Institute of Cultural and Social Studies



Iranian Society of History